

درخواست از ملت بزرگ ایران

خواهران و برادران ایرانی من، کشور ما امروز دبدترین و بحرانی ترین و خطرناکترین مرحله هستی و نیستی قرار گرفته، برای حفظ استقلال و یکپارچگی ایران لازم است که به وقایع و تاریخ نه چندان دور، فقط از مشروطیت به بعد نظر کنیم تا به بنیم طی یک قرن گذشته در جهت منافع و مقاصد بیگانگان و بوسیله عوامل آنها (آخوندها و توده ایها و خودفروشان) بر سر کشور و ملت ایران چه آمده؟!!

در حدود نود سال قبل، مرد از جان گذشته ای بنام رضاخان مسیخ برای نجات ایران قدم به میدان گذاشت و ایران از بین رفته را ظرف بیست سال از متلاشی شدن و ورشکستگی نجات داد و با حفظ استقلال و تمامیت ارضی در مدت کوتاهی خدماتی را انجام داد که شاید تا کنون کمتر بر سر ملت دیگری با شرایط آنروز توانسته باشد انجام دهد.

نوشته ای را که ملاحظه می کنید شرح سرگذشت و خدمات آن ابرمرد تاریخ ایران است. این نوشته من از زمان انتشار تا امروز پنج بار چاپ شده، چون همچنان عده ای از هموطنان خوانان داشتن کتاب هستند و چاپ و انتشار آن برای من مقدور نبود بنابه توصیه و همت دوستان ارجمندم این نوشته آماده گردید.

(به علت نداشتن پروانه از بردن نامشان خودداری میکنم). برای سهولت خواندن، این نوشته در صفحات کمتر و بخشهای مختلف به دفعات پخش خواهد شد. در این برهه از زمان که برای از بین بردن هویت و ملیت ما از داخل و خارج اقدامات تحریفی و تخریبی انجام میشود. (ز منحنیق فلک سنگ ققنه مبارد) چنانچه مطالب مندرج در این نوشته مورد تأیید شما باشد، خواهشمندم آنرا تکثیر و برای دوستان و آشنایان خود ارسال فرمائید.

آگست ۲۰۱۱ سندیاکو- کالیفرنیا

نادریسانی

رضاشاه پهلوی از آلاشت تا ژوهانسبورگ



نویسنده: نادریمائی

Reza Shah

(THE KING OF IRAN)

FROM ALASHT TO JOHANNESBURG

BY
NADER PAYMAI

رضاشاه پهلوی

از آلاشت تا ژوهانسبورگ

حق چاپ و ترجمه و تکثیر محفوظ و متعلق به نویسنده است
نقل و درج مطالبی از این نوشته با ذکر نام نویسنده و نام کتاب بلامانع است

Copyright 2005 by Nader Pay mai

All rights reserved

Washington D.C.

Tel & Fax # (858) 573 0356

e-mail: npaymai@gmail.com

www.members.cox.net/npaymai

ISBN 0 - 9749889 - 1 - x



9 780974 988917

فهرست مطالب

- ۱ نوشته ای از تیمسار دریا بدرستی
- ۵ پیشگفتار
- بخش اول
- ۷ شرح حال خانواده پدري ومادري رضاشاه
- ۸ مرادعلي خان باوند
- ۹ عباسعلي خان
- ۱۰ رضاخان
- ۱۵ عدم رضایت رضاخان میرپنج از اوضاع آشفته ودخالت بیگانگان
درامور ایران ، تلاش برای جلب حمایت دولت آلمان
- بخش دوم
- ۱۹ اوضاع ایران قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی
- ۲۸ علل وقوع کودتا
- ۳۴ تلاش رضاخان میرپنج برای نجات ایران
- ۳۷ اوکین دیدار رضاخان میرپنج با ژنرال آیرون ساید
- ۴۰ نظر آیرون ساید در مورد وضعیت ایران ، احمدشاه ، رضاخان میرپنج
- ۴۱ آخرین دیدار ژنرال آیرون ساید با رضاخان میرپنج
- ۴۴ انجام کودتا ، نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبائی وسردار
سپهی رضاخان میرپنج
- ۴۸ شرکت سردار سپه در دولت های بعد از سیدضیاء

- ۶۷ نخست وزیری واقدامات سردار سپه در دوران نخست وزیری
- ۶۹ نقش مدرس در دوران حکومت سردار سپه
- ۷۳ رابطه سردار سپه با احمد شاه
- ۷۵ زمزمه ایجاد رژیم جمهوری در ایران
- ۷۷ ختم غائله شیخ خزعل و دستگیری او
- ۸۲ تفویض مقام فرماندهی کل قوا به سردار سپه
- ۸۴ تفویض ریاست حکومت موقت از طرف مجلس به سردار سپه ،
تشکیل مجلس موسسان و خلع قاجاریه از سلطنت ایران
بخش سوم
- ۸۷ سلطنت رضاشاه پهلوی واقدامات او در دوران سلطنت
- ۸۹ اقدامات خارجی: روابط با کشورهای انگلستان ، شوروی ، ترکیه
امریکا ، آلمان ، افغانستان و عراق
- ۱۱۲ اقدامات داخلی:
- ۱۱۲ تشکیل ارتش نوین ایران
- ۱۱۴ فرهنگ و آموزش و پرورش
- ۱۱۹ امور مالی و اقتصادی
- ۱۲۱ عمران و شهرسازی
- ۱۲۲ دادگستری
- ۱۲۴ صنایع و معادن
- ۱۲۵ کشاورزی
- ۱۲۷ راه سازی

- بهداشت و پزشکی ۱۲۸
- تشکیل وزارتخانه ها و سازمان های دولتی ۱۲۸
- اصلاحات و رفورم های اجتماعی ۱۲۹
- جنگ دوّم جهانی و اثرات آن در وضعیت ایران ۱۳۴
- سوّم شهریورسال ۱۳۲۰ خورشیدی ۱۳۶
- استعفای رضاشاه از سلطنت و خروج او از ایران ۱۴۴
- اوضاع ایران بعد از استعفای رضاشاه ۱۵۲
- بخش چهارم
- نظر موافقین و مخالفین در مورد اقدامات رضاشاه ۱۵۳
- عامل انگلیس بودن ۱۵۸
- قرارداد نفت ۱۹۳۳ ۱۶۸
- احداث راه آهن سراسری ۱۶۹
- ایجاد حکومت دیکتاتوری و عدم اجرای قانون اساسی ۱۷۴
- ایجاد اختناق و جلوگیری از آزادی بیان و قلم ۱۷۶
- مجازات خطاکاران و منکوب کردن مخالفین ۱۷۸
- تصاحب املاک ۱۸۶
- جلوگیری از تشکیل احزاب و انتخابات آزاد ۱۸۹
- منابعی که در تهیه این کتاب از آن ها استفاده شده ۱۹۹

آشنائی بانویسنده

نادریمائی در شهر رضائیه (ارومیه) آذربایجان متولد شده و تحصیلات خود را در رشته مهندسی مکانیک در ایران و تخصص در توربین های آبی را با درجه فوق لیسانس در انگلستان به پایان رسانده .
در سال ۱۳۵۶ (یکسال قبل از انقلاب) به امریکا آمده و در رشته کارهای فنی و ساختمانی شروع به فعالیت نموده.

در مدت سه دهه اقامت در خارج از ایران شروع به مطالعه و تحقیق درباره تاریخ ایران و تاریخ ادیان نموده که حاصل سال ها پژوهش او کتاب هائی است به شرح زیر:

- ۱- مهری گری یا میترائیسم
- ۲- بررسی ادیان سه گانه سامی (ادیان ثلاثه)
- ۳- تاریخ ایران (ایران ۲۵ قرن در آئینه زمان)
- ۴- تاریخ آذربایجان (آتورپاتکان در آئینه زمان)
- ۵- ایرانیان و ترکان در عرصه تاریخ
- ۶- رضاشاه پهلوی «از آلاشت تا ژوهانسبورگ»
- ۷- محمدرضاشاه پهلوی و بازیگران دوران سلطنت او
- ۸- از بهائیت چه می دانید؟
- ۹- بابک فرزند آذربایجان و قهرمان ایران
- ۱۰- فرودیک تمدن بزرگ و فرازیک حکومت بدوی
- ۱۱- فلات ایران، خاستگاه فرهنگ کهن

نوشته ای از تیمسار دریابد رسائی

جناب آقای مهندس نادریپیمائی

پیش نویس کتاب جنابعالی را که درباره سرگذشت و زندگی پرافتخار رضاشاه کبیر نوشته اید دریافت کردم و از مطالعه آن بسیار خوشنودشدم، این کتاب ضمن این که با نهایت اختصار نوشته شده حاوی اهم وقایع و اقدامات انجام شده در مدت سلطنت آن رادمرد بزرگ می باشد، شما با اشاره به مدارک مستند و وضع اسفناک ایران را قبل از رسیدن رضاشاه به حکومت و سلطنت و اقدامات و خدمات آن ابرمرد تاریخ را به خوبی تشریح نموده اید.

بدیهی است که وجود یک ایران مستقل و پیشرفته نمی توانست مورد قبول دول استعمار و استعمارگر روس و انگلیس و ایادی آن ها قرار گیرد، وقتی رضاشاه را با تجاوز علنی به خاک ایران مجبور به استعفا و ترک ایران نمودند در ظاهر به مخالفت با او ولی در اصل دشمنی و مخالفت با ملت و کشور ایران از هیچگونه اتهام و بدگویی دریغ نکردند و کلیه اقدامات و اصلاحات و خدمات بی نظیر او را اشتباه نامیدند! ولی خوشبختانه ملت بزرگ و هوشیار ایران همیشه نام این سردار بزرگ را ارج می نهند و نامش را گرامی می دارند.

امتیازی که کتاب شما نسبت به اکثر نوشته های دیگر دارد این است که بخش آخر کتاب را اختصاص به نظرات موافقین و مخالفین داده و با طرح سؤال و جواب مسائل را با توجه به شرایط زمان و مکان با دقت و صداقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اید.

برای شما در خدمت به ایران و ملت شریف ایران آرزوی پیروزی

دارم و امیدوارم نوشته تان مورد استقبال ملت ایران به خصوص نسل جوان قرارگیرد .

ارادتمند دریابدفرج الله رسائی

۲۷ تیرماه ۱۳۸۱ ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۲

توضیحی از نویسنده کتاب

نوشته تیمسار دریابد رسائی که زینت بخش اولین صفحه کتاب من شده برای من افتخار بزرگی است که امیر عالیقدر و خوشنامی که علاوه بر معلومات وسیع نظامی دارای اطلاعات با ارزش اجتماعی و تاریخی* می باشند در مورد نوشته ام چنین اظهار نظری فرموده اند .

کسانی که چون من سنی از عمرشان گذشته به خوبی تیمسار دریابد رسائی رامی شناسند، ولی به جهت اطلاع نسل جوان و قدرشناسی از خادمین ایران وظیفه خود دانستم به مطالب زیر اشاره ای بکنم:

تیمسار دریابد رسائی در یک خانواده اهل آذربایجان متولد شده، بعد از اتمام تحصیلات دبیرستانی وارد خدمت در ارتش گردیده و جزء اولین گروه دانشجویانی بوده که در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی به اروپا اعزام و در آکادمی نیروی دریائی ایتالیا مشغول تحصیل شده، بعد از اتمام

* کتاب بسیار جالب و با ارزش و مستند به نام «دریانوردی ایرانیان و نیروی دریائی ایران» دریانوردی از طرف تیمسار دریابد رسائی تدوین و منتشر شده .

تحصیلات به ایران مراجعت و در نیروی دریائی نوین‌آباد ایران مشغول خدمت گردیده، باطی مراحل مختلف ازپائین ترین درجه افسری به بالاترین رتبه امیری رسیده (دردوران سلطنت محمدرضاشاه اولین و آخرین افسر نیروی دریائی بود که به مقام دریابدی نائل آمد) .

دریابدرسی از سال ۱۳۳۸ در سمت فرمانده نیروی دریائی ایران در سازندگی و توسعه چشمگیر نیروی دریائی نوین ایران نقش به سزائی داشته که شاهد این ادعایه وجود آمدن تجهیزات و تسلیحات عظیم و مدرن نیروی دریائی بود و علاوه بر آن تربیت و تعلیم کادرفسران نیروی دریائی است که در زمان تصدی فرماندهی ایشان به بهترین و بزرگترین آکادمی هاودانشگاه های نظامی و غیرنظامی اعزام و موفق به کسب تحصیلات و معلومات و درجات عالی شدند .

دریابدرسی از سال ۱۳۵۱ بازنشسته و به جهت حسن خدمت و شهرت بلافاصله به سمت سناتورانتخاب و تاوقوع انقلاب ۱۳۵۷ در سمت سناتورانتصابی مشغول خدمت بودند، بعد از چند سال از ایران خارج و به آمریکا آمدند و هم اکنون در ویرجینیا شهر الکساندریا در کانون خانواده با عزت زندگی می کنند و با تسلطی که به چند زبان خارجی از قبیل روسی، فرانسه، ایتالیائی، انگلیسی دارند بیشتر وقتشان به مطالعه می گذرد و بی نهایت مورد علاقه و احترام قاطبه افسران نیروی دریائی و جامعه ایرانی می باشند .

برای یک چنین فرد فرهیخته و امیرپاک و خوشنام که همیشه در فکر سربلندی و آزادی و حفظ تمامیت ارضی ایران است سلامتی و طول عمر را آرزو مندم

نادر پیمائی

پیشگفتار

رضاشاه پهلوی در یک زمان بسیار حساس و بحرانی زمام امور ایران را به دست گرفت، بنابراین چه بخواهیم و چه نخواهیم اوسازنده بخشی از تاریخ کشورمان است.

تقریباً ۶۰ سال از زمان کناره گیری رضاشاه از سلطنت میگذرد، در این مدت مقالات و کتاب های زیادی در تعریف و تأیید و یا تکذیب و تنقید از او از طرف نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی نوشته و منتشر گردیده است، امروز با در دست بودن چنین مدارکی و مخصوصاً با انتشار اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان و روسیه مربوط به دوران کسب قدرت و به دست گرفتن حکومت و سپس سلطنت رضاشاه میتوان به حقایق و واقعیت های تاریخی پی برد و قضاوت نمود.

مورخین و محققین برای پژوهش در احوال و اعمال و پی بردن به ویژگی های شخصی افراد تاریخ ساز چون رضاشاه تمام دوران زندگی آن شخص و شرایط زمان و مکان را در نظر گرفته و با تجزیه و تحلیل مسائل، موارد را بررسی میکنند، بنابراین در مورد رضاشاه هم باید با توجه به مطالب فوق زندگی و اعمال او را از بدو تولد تا زمان درگذشتش در نظر گرفته و سپس به قضاوت نشست.

برای شناخت رضاشاه در این نوشته بطور خلاصه شرح حال او از تولد، نوجوانی، جوانی، ورود به خدمت نظام و طی مدارج و مراحل مختلف، بدست گرفتن حکومت و رسیدن به سلطنت و اعمال و اقدامات او در دوران سلطنت با استناد به مدارک معتبر و بدون هیچگونه حب و بغضی و نظر و غرضی حقایق و واقعیت ها مورد بررسی قرار گرفته.

امروزه رضاشاه در قید حیات است و نه خاندان پهلوی درایکه سلطنت و قدرت، پس اگر من اقدام به بیان حقایق و واقعیت هامیکنم برای خوشآیندکسی و مقامی ویا کسب منصب و مالی نمیتواند باشد، بلکه آنچه که مینویسم صرفاً بخاطر روشن شدن گوشه ای از تاریخ کشورمان است، زیرا بعلت تبلیغات سوء بیگانگان در گذشته ویا غرض و کینه عده ای باعث بوجود آمدن نکات تاریک و ابهام آمیز و قضاوت های ناصحیح در مورد رضاشاه شده، چون در تاریکی ماندن چنین مسائل مهم باعث عدم اطلاع نسل های آینده از واقعیت های تاریخی کشورشان شده و چه بسا باعث اشتباهات ویا انحرافات میگرد و دنباله گفته نهرو نخست وزیر پیشین هند «مللی که به درستی از تاریخ کشورشان با خبر نیستند اجباراً اشتباهات گذشته را تکرار خواهند کرد» لذا من وظیفه وجدانی و اخلاقی و ملی خود دانسته و اقدام به تهیه این نوشته نموده ام. امیدوارم خواننده گرامی هم به دور از هر نوع تعصبی و جداناً و انصافاً مطالب مندرج در این نوشته را مورد مطالعه قرار دهد.

نادر پیمائی

پانزدهم مارچ ۲۰۰۲ سن دیگو - کالیفرنیا

بخش اول

خاندان باوندیان

خسروانوشیروان برادر خودبه نام قبادرابه حکومت طبرستان (مناطق شمال جبال البرز تقریباً منطبق بامازندران امروزی) گماشت .
بعد از قباد پسرش به نام کیوس ، و بعد از کیوس پسرش به نام شاپور ،
و بعد از شاپور پسرش به نام باویه حکومت رسیدند ، باومدّت پانزده سال
حکومت کرد .

تازیان بعد از تصرف اکثر مناطق ایران متوجه طبرستان شدند ،
ولی به علت کوهستانی بودن منطقه و مشکل بودن نفوذ به داخل
طبرستان نتوانستند به این منطقه دست بیابند .

چون امپراتوری ساسانی منقرض شده بود ، باویه جهت حفظ
استقلال ایران و مبارزه با اعراب در سال ۴۴ خورشیدی برابر با ۶۶۵
میلادی اعلام پادشاهی نمود و سلسله باوندیان را تشکیل داد .

بعد از باو خاندانش چندین قرن به نام سلسله باوندیان در منطقه
طبرستان حکومت کردند ، نسب خانواده پدری رضاشاه به خاندان
باوندیان ساسانی تبار می رسد .

شرح حال خانواده پدری ومادری رضاشاه

مرادعلی خان باوند

مرادعلی خان (پدربزرگ رضاشاه) که به نام مرادعلی خان سلطان ویا مرادعلی خان باوندهم نامیده میشود درحدودسال ۱۱۷۴ خورشیدی برابر با ۱۷۹۵ میلادی درقریه آلاشت سوادکوه درخانواده ای ملقب به پهلوان متولدگردیده .

مرادعلی خان دوران کودکی ونوجوانی رادرآلاشت گذرانده وسپس به تهران رفته ودرفوج سوادکوه واردخدمت سپاهیگری شده ، وی بایکی ازمنسوبین خودازدواج کرده وصاحب شش پسر بوده ، باردوم بادختری ازخانواده داداش بیگ ازدواج میکنندوصاحب هفتمین پسر به نام عباسعلی (پدیرضاشاه) میشود .

(خانواده داداش بیگ از مهاجرین آذربایجانی بودندکه بعدازتسلط روسهابه قفقازیه به تهران کوچ کرده اند) .

مرادعلی خان درزمان سلطنت ناصرالدین شاه درجنگ افغانستان شرکت داشته ودرجنگ کشته میشود (سال ۱۲۳۵ خورشیدی برابر با ۱۸۵۶ میلادی) .

عباسعلی خان

عباسعلی خان پسرمرادعلی خان درسال ۱۲۰۴ خورشیدی
برابریا ۱۸۲۵ میلادی درآلاشت متولدشده، اوهم مثل پدرش به تهران
رفته ودرفوج سوادکوه واردخدمت نظام شده وبنام عباسعلی خان
سوادکوهی ویا عباسعلی خان یاور معروف بوده.

عباسعلی خان دوبارازدواج کرده، باراول درآلاشت بادختری
ازفامیل خودازدواج نموده وصاحب سه دختره نامهای خورشیدخانم،
دودرخانم، نبات خانم (خواهران رضاشاه) میشود، بعدازفوت زنش باردوم
درتهران بادختری ازخانواده مادری خود (داداش بیگ) به نام نوش آفرین
ازدواج میکنندوصاحب پسری میشودبه نام رضا (رضاشاه بعدی).

عباسعلی خان درینجم آذر سال ۱۲۵۷ خورشیدی برابریا ۱۸۷۸
میلادی دراثربیماری درگذشته واورادرشهرری (شاه عبدالعظیم) به نام
داداش بیگ یاوربه خاک سپرده اند.

رضاخان

عباسعلی خان بعدازازدواج بانوش آفرین ، اورا که حامله بوده به آلاشت نزدفامیل خودبرده وخودش به تهران مراجعت میکند ، درتاریخ بیست وچهارم اسفند ۱۲۵۶ خورشیدی برابر با ۱۸۷۷ میلادی نوش آفرین درآلاشت صاحب فرزندی میشودبه نام رضا (رضاشاه بعدی) .

چون زندگی برای نوش آفرین دریک محیط غریب بایک نوزادویه دورازشوهرش مشکل بوده بنابراین تصمیم میگیردباقرزند۴۰ روزه اش به تهران نزدشوهرش برود ، دراوائل اردیبهشت ماه ۱۲۵۷ که هنوزهواسردبوده نوش آفرین به همراه برادرش وفرزندنوزادش باکاروانی به تهران حرکت میکنند ، بعدازطی مسافتی ازشدت برف وسرما کاروان مجبورمیشوددرامام زاده هاشم درکاروانسرائی توقف بکند ، صبح که کاروان آماده حرکت میشود نوش آفرین بچه رامرده می یابد ، چون کاروان مجبوره حرکت بوده به تصویراینکه بچه مرده اورابه کاروانسرادارمی سپارندکه بعدادفن بکند ولی نوش آفرین حاضر به ترک بچه اش نمیشودواصرارداشته که بچه مرده را باخودبه تهران ببرد ، گویاشخصی درآنجاگفته احتمالاًبچه نمرده بلکه ازشدت سرمای حرکت شده ، باروشن کردن آتش ویوشاندن ومالش دادن بعدازممتی دربرابرهت وحیرت حاضرین آثارحیات دربچه ظاهر میشودوشروع به نفس کشیدن وگریه کردن میکند ، بهرحال نوش آفرین باقرزندش نزدعباسعلی خان میرود ، ولی زمانیکه رضا بیش از ۹ ماه نداشته عباسعلی خان فوت میکند .

بعدازفوت عباسعلی خان نوش آفرین باقرزندش تحت

سرپرستی و تکفل برادرش به نام حکیم علیخان یاور قرار میگیرند، رضا هفت ساله بود که مادر خود را از دست داد و تحت سرپرستی و کفالت دائمی دیگرش به نام ابوالقاسم بیگ قرار گرفت (ابوالقاسم بیگ در نظام به درجه سرهنگی رسید و به نام ابوالقاسم خان آیرملو معروف بوده).

اکثر مردان فامیل پدری و مادری رضاخان در خدمت نظام بوده اند، چون او هم علاقه شدیدی به نظام و سپاهگیری داشت لذا در سن ۱۵ سالگی وارد خدمت نظام در فوج پیاده قزاق گردید، با اینکه جوان تنومند و پرکاری بود ولی به علت داشتن سن کم دارای شغل مهمی نبود، ظرف مدت کوتاهی به علت ابراز لیاقت و داشتن پشتکار، اول به رشته سوار و سپس به آتشبار منتقل شد و در سن بیست سالگی به درجه نایبی رسید و به نام رضاخان سوادکوهی معروف گردید، چون در نیروی قزاق اولین ایرانی بود که کار با مسلسل های ماکسیم را شروع کرد و مدتها این وظیفه را به عهده داشت به نام رضاخان ماکسیم نیز معروف بود،

از بدو ورود به خدمت تا رسیدن به سلطنت یعنی تقریباً طی ۳۴ سال بیشتر عمر نظامی رضاخان در ماموریت های خارج از تهران و شرکت در جنگ های زیادی برای برقراری امنیت در نقاط مختلف ایران گذشته، چون شرح حال هر کدام از این ماموریت ها و جنگ ها مستلزم نوشتن چندین صفحه مطلب است و شرح مفصل تمام وقایع در کتاب های مختلف ذکر گردیده لذا در این نوشته فهرست واره ذکر اسامی و یا محل خدمت و ماموریت ها و سایر مراحل زندگی نظامی او بطور خلاصه اشاره میشود:

* سال ۱۲۷۶ خورشیدی برابر با ۱۸۹۷ میلادی ماموریت در فوج اراک و بروجرد.

* سال ۱۲۸۱ خورشیدی ماموریت در خراسان و شرکت در جنگ های

بسطام وجام .

* سال ۱۲۸۲ خورشیدی برگشت به تهران وترفع به درجه معین نایبی
و اولین ازدواج اوبادختری به نام تاجماه وتولد اولین فرزندش به نام فاطمه
(همدم السلطنه) .

* سال ۱۲۸۶ خورشیدی ماموریت برای حفاظت سفارت آلمان
وآشنائی باکنت گوات وزیرمختارآلمان .

* سال ۱۲۸۷ خورشیدی اعزام نیروازطرف محمدعلیشاه به تبریزبرای
سرکوبی مشروطه خواهان (ستارخان وباقرخان) وشرکت سلطان رضاخان
بعنوان فرمانده واحدمسلسل دراین جنگ .

* سال ۱۲۸۸ خورشیدی شرکت سلطان رضاخان بایپریم خان درجنگ
اهروسراب وقراچه داغ واردبیل علیه رحیمخان چلبیانلو .

* سال ۱۲۸۸ خورشیدی شرکت درجنگ زنجان علیه ملاقربانعلی ،
اواخراین سال به تهران مراجعت نموده .

* سال ۱۲۹۰ خورشیدی شرکت درقوای اعزامی دولت مشروطه برای
جنگ باقوای محمدعلیشاه به فرماندهی ارشدالدوله درفیروزکوه ، شکست
قوای محمدعلیشاه وکشته شدن ارشدالدوله .

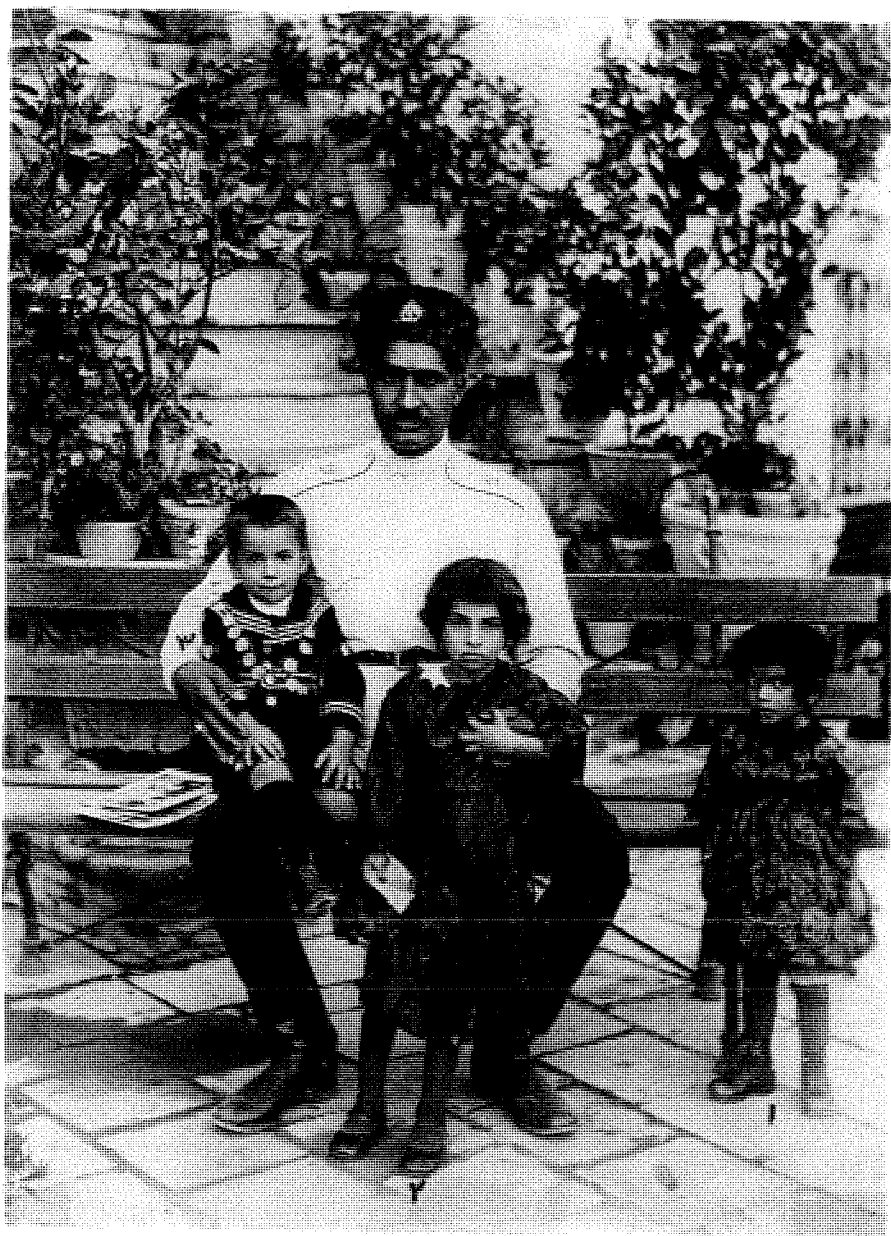
* سال ۱۲۹۰ خورشیدی شرکت درقوای اعزامی دولت برای جنگ
باسالارالدوله (برادرمحمدعلیشاه) درساوه وهمدان ، شکست سالارالدوله
وعقب نشینی اوبه کرمانشاه ، تعقیب سالارالدوله بوسیله قوای دولتی وبه
علت ابرازشهامت ورشادت دراین جنگها ارتقابه درجه یاور .

* سال ۱۲۹۲ خورشیدی ماموریت برای تشکیل اتریاد (گردان) همدان
وتعیین شدن به سمت فرمانده اتریادهمدان .

* سال ۱۲۹۵ خورشیدی مراجعت به تهران برای کسب مقام



معین نایب رضاخان سوادکوهی (بین سال های ۱۲۸۲-۱۲۸۶)



سردار سپه باسه فرزندش (۱ - اشرف ، ۲ - شمس ، ۳ - محمدرضا)

۱۳۰۰ خورشیدی

فرماندهی واحد مسلسل در اترياد تهران، ترفيع به درجه سرهنګي .

* سال ۱۲۹۵ ازدواج رضاخان سرهنګ بادر مير پينج تيمورخان آيرملو (ازاهالی اروميه) بنام نيمتاج خانم (تاج الملوك ياملکه مادر بعدی)، در تاريخ ششم آبان ماه ۱۲۹۶ صاحب دختری بنام شمس ميشود .

* سال ۱۲۹۷ خورشیدی به علت ابراز لياقت به فرماندهی باتاليون (هنګ) تهران منصوب ميشود .

* سال ۱۲۹۸ خورشیدی (چهارم آبان ماه) صاحب دوفرزند دوقلوبونام اشرف و محمدرضا (محمدرضا شاه بعدی) ميشود .

* سال ۱۲۹۸ خورشیدی عزيمت به گيلان برای دفع اغتشاشات آن منطقه و تصرف شهر رشت و عقب نشینی قوای ميرزا کوچک خان جنگلی، ترفيع به درجه مير پينجی (سرتیپی) .

* سال ۱۲۹۹ خورشیدی شرکت در جنگهای مازندران و گيلان در سمت فرمانده پياده نظام قزاق، عقب نشینی نیروی قزاق به قزوین .

* کودتای سوّم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۱ ميلادی .

تمام مراحل راکه رضاخان مير پينج طی کرد و مدارجی که بدست آورده همه در اثر فداکاری و پشتکار و لياقت و شهامت خودش بوده، وضع نابسامان امور کشور که در اثر فساد سلسله قاجار به مخصوصاً بی لياقتی وی مباحات احمد شاه که همیشه در فکر مال اندوختن و فرار از قبول مسئولیت و يابعبارت درست ترفراره فرنگ (اروپا) بود، و همچنين بعلى فاسدومزدور و دزد بودن عده زيادی از درباريان و دولتمردان و روحانيون طوری مملکت رابه پرتگاه نيستی و نابودی کشيده بود که رجال پاکدامن و وطنپرست امثال ميرزا حسن خان مستوفی، ميرزا حسين خان مومن

الملك، حاج محتشم السلطنه، ميرزا حسن خان مشيرالدوله،
مشاور الممالك انصارى وغيره راهم مأيوس ونا امیدانجام خدمت
بازداشته ونگران سرنوشت کشور نموده بود .

در مورد وضع اسفناک آن روزایران از طرف نویسندگان ایرانی
و غیر ایرانی کتاب های زیادی نوشته شده که در صفحات بعدی به این
مطالب اشاره خواهد شد .

عدم رضایت رضاخان میرپنج از اوضاع آشفته و دخالت بیگانگان در امور ایران

رضاخان میرپنج هم مثل هر ایرانی وطنپرست ازدیدن اوضاع اسفناک ورقت بامملکت رنج برده و در فکر چاره جوئی برای نجات ایران بوده، مخصوصاً از حضور افسران روسی و انگلیسی و سوئدی و مستشاران خارجی که آنرا حقارتی برای خودوهم میهنانش میدانست و همچنین از دخالت بیگانگان در امور ایران بشدت ناراحت و عصبی بود، بطوریکه چندین بارین او و فرماندهان روسی نیروی قزاق درگیری و مشاجرات شدیدی پیش آمده بود.

رضاخان میرپنج فکر میکرد شاید با کمک دولت آلمان بتوان به تجاوزات و سلطه جوئی های دول روس و انگلیس خاتمه داد و استقلال ایران را حفظ نمود، به همین منظوره ترتیبی با سفارت آلمان تماس حاصل کرد، در این مورد مطلبی از کتاب خاطرات آقای میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده (۱) بشرح زیر نقل میشود:

«من بوسیله دو نفر از دوستانم (آقایان اعتضاد خاقان و فرخ الدوله) به رضاخان میرپنج معرفی شده بودم و ایشان اظهار تمایل کردند که باهم دیدار خصوصی داشته باشیم، در خردادماه سال ۱۲۹۶ خورشیدی برابر با ۱۹۱۷ میلادی در محلی باهم ملاقات کردیم، رضاخان میرپنج شروع به صحبت کرد و گفت:

(۱) آقای کحال زاده سال هاجزه کارمندان ارشد سفارت آلمان در ایران بود، خاطراتش در سال ۱۳۶۸ تحت عنوان «دیده ها و شنیده ها چاپ و منتشر شد.

باشروع انقلاب روسیه وضعیت افسران روسی بکلی تغییر کرده و انضباطی سخت در قزاق خانه نیست و بخوبی مشهود است که دیگر مقررات و نظامات به سختی سابق نیست، در صورتیکه میتوان از این عده نظامی یک قشون منظم که صرفاً تابع دولت ایران باشد تشکیل داد و طناب اسارتی که تا به حال از طرف روس و انگلیس به دست و پای دولت های ایران بسته بود و حالیه فقط انگلیس هادوسرطناب را به سختی نگاهداشته اند، پاره کرد و از حکومت های ملی پشتیبانی کامل کرد که بتوانند اصلاحات اساسی بکنند، تاکی باید دولت هادست نشانده این دو همسایه باشند و نتوانند با سایر دول بزرگ دنیا رابطه داشته از آنها برای ترقی ملت استفاده کنند؟.

بعد از چهار داشت، من از سابق هم با آلمانی ها روابط خوبی داشتم، و حتی از یکی از سفیرای آلمان که اسمش گوات بود (اشاره به ماموریت سال ۱۲۸۶ برای حفاظت سفارت آلمان و آشنائی با کنت گوات وزیر مختار آلمان) گواهی نامه کتبی دارم که قطعاً سواد آن در بایگانی سفارت آلمان هست، حالیه من از شما خواهش میکنم به مسیوزومر (شارژدافر) از قول من سلام برسانید و بگوئید برای ایجاد یک مملکت بیطرف حقیقی و مستقل، دولت امپراتوری آلمان مساعدت نماید که من قزاقخانه را قبضه کرده و بقیه صاحب منصبان روس را از قزاقخانه خارج کرده و دست انگلیس هاراهم کوتاه کنم تا در صورت امکان بتوان از قوای منظم ایران به عنوان دوست آلمانی ها و عثمانی ها استفاده کرد، حالیه که شمال ایران از شر روس هانجات یافته، جنوب ایران نیز از دسایس انگلیس ها و طرفدارانشان خلاص شود، آرزوی من این است که در اجرای این نقشه با کمک و مساعدت دولت امپراتوری آلمان موفق شوم دست نشانندگان روس

وانگلیس را که تمام ملت ایران آنان را به خیانت می شناسند از کاربرد داشته باملیون واقعی وجوانان تحصیل کرده این مملکت را به شاهراه ترقی هدایت نمایم، بعد دست من را گرفته گفتند این مذاکرات سری باید کاملاً مکتوم بماند و احدی غیر از رئیس شما از آن خبردار نشود، زیرا شما بخوبی میدانید که دست اجانب مخصوصاً انگلیسی هادر مملکت مادر تمام ادارات حتی در دیار وزارتخانه هاز یاد است و همین جاسوسان داخلی بزرگترین و مهمترین آلت دست خارجیانی هستند که ذلت و خواری ابدی ما را خواهندند.

قرار شد که ترتیب ملاقات ایشان بامسیوزومر را بدهم، لذا دوبار با حضور من رضاخان میرپنج بامسیوزومر ملاقات کرد و در همین زمینه مذاکراتی بعمل آمد و مسیوزومر شدیداً تحت تاثیر صراحت و شجاعت و وطنپرستی این افسر بلند قد با صلابت ایرانی قرار گرفته بود و به رضاخان میرپنج قول داد که هر چه زودتر نظرات و خواسته او را به وزارت امور خارجه آلمان خواهد رسانید تا به اطلاع دولت آلمان و ویلهلم دوم امپراتور آلمان برسد، زومر گزارش مفصلی به رمز تهیه و به وسیله پیک از طریق قزوین و همدان و کردستان و آذربایجان و ترکیه به آلمان ارسال داشت، در هم بهمن ماه ۱۲۹۶ برابر با ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸ میلادی پیک از آلمان برگشت، وزارت امور خارجه آلمان با اظهار خوشحالی وعده همه نوع مساعدت راداده بود و نوشته بودند که امپراتور موافقت کرده که یکی از مامورین سیاسی عالی مقام با تجربه به نام فرانتز لیتین به همراه عده ای از افسران آلمانی با پول و تجهیزات جنگی هر چه زودتر برای همکاری با رضاخان میرپنج به ایران روانه خواهد شد، و خود امپراتور هم نامه ای بوسیله لیتین برای رضاخان میرپنج خواهد فرستاد، این خبر را من و مسیوزومر به اطلاع

میرپنج رسانیدیم و باعث امتنان و خوشحالی ایشان گردید .

بموجب یادداشت های فرانتزلیتین ، اوماموریت داشته که کاروان بزرگی ازپول و اسلحه را که توسط گروهی ازمامورین ویژه نظامی و غیرنظامی همراهی میشد به ایران انتقال دهد ، اما روز چهارم نوامبر ۱۹۱۸ هنگامی که به بخارست میرسد تلگراف رمزی ازوزارت امور خارجه آلمان دریافت میکنند که به وی دستور میدهند سلاح ها و دستگاه های بیسیم را به ارتش آلمان در بخارست تحویل بدهند و پول ها را با خود به آلمان برگرداند ، آلمان در جنگ شکست خورده و ویلهلم امپراتور آلمان از مقام خود استعفا داده بود ، بدین ترتیب اقداماتی که برای نخستین کودتای رضاخان میرپنج با حمایت آلمانی ها آغاز شده بود نیمه کاره متوقف گشت» این ماجرا تقریباً دو سال قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی اتفاق افتاده ، با مختصر توجهی به مذاکرات و نظرات و اهداف رضاخان میرپنج بخوبی پیدا است که ایشان برای کوتاه کردن دست بیگانگان از دخالت در امور ایران و نجات کشور از سقوط و اضمحلال حتمی و تشکیل ارتش و دولت ملی مقتدر و تامین امنیت و آسایش مردم و سوق کشوری سوی پیشرفت و ترقی آن غافل نبوده و در پی یافتن راه و چاره آرام و قرار نداشته ، تا بالاخره برای نجات کشور اقدام به کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ میلادی نموده .

میرپنج رسانیدیم و باعث امتنان و خوشحالی ایشان گردید .
بموجب یادداشت های فرانتزلیتین ، اوماموریت داشته که
کاروان بزرگی ازپول واسلحه راکه توسط گروهی ازمامورین ویژه نظامی
و غیرنظامی همراهی میشدبه ایران انتقال دهد ، اماروزچهارم نوامبر ۱۹۱۸
هنگامی که به بخارست میرسدتلگراف رمزی ازوزارت امور خارجه آلمان
دریافت میکندکه به وی دستورمیدهندسلاح هاودستگاه های بیسیم رابه
ارتش آلمان دربخارست تحویل بدهدویول هاراباخودبه آلمان برگرداند ،
آلمان درجنگ شکست خورده وویلهم امپراتورآلمان ازمقام
خوداستعفاداده بود ، بدینترتیب اقداماتی که برای نخستین کودتای
رضاخان میرپنج باحمایت آلمانی هاآغازشده بودنیمه کاره متوقف گشت»
این ماجراتقریباًدوسال قبل ازکودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی
اتفاق افتاده ، بامختصرتوجهی به مذاکرات ونظرات واهداف رضاخان
میرپنج بخوبی پیدا است که ایشان برای کوتاه کردن دست بیگانگان
ازدخالت درامورایران ونجات کشورازسقوط واضمحلال حتمی وتشکیل
ارتش ودولت ملی مقتدروتامین امنیت وآسایش مردم وسوق کشوریسوی
پیشرفت وترقی آن غافل نبوده ودرپی یافتن راه وچاره آرام
وقرارنداشته ، تابالآخره برای نجات کشوراقدام به کودتای سوم
اسفندسال ۱۲۹۹ خورشیدی برابریا ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ میلادی نموده .

بخش دوم

اوضاع ایران قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی

شروع حکومت و سلطنت خاندان قاجاریه مصادف با دوران آغاز نهضت های فکری و مذهبی و علمی و صنعتی در اروپا بود، کشورهای اروپائی با سرعت قدم در راه پیشرفت و ترقی گذاشته بودند، متأسفانه در این زمان برکشور ایران خاندانی حکومت میکردند که از هفت پادشاه این خاندان ترک نژاد نه تنها یکی از آنها کوچکترین خدمتی به ملت و مملکت ایران نکرد بلکه هست و نیست کشور ایران را خرج زندگی خصوصی و عیاشی ها و مسافرت های خود و بیابندل و بخشش به اعوان و انصار و اطرافیان و حق السکوت به مجتهدها و آخوندها نمودند.

در دوران حکومت قاجاریه مناطق وسیعی از خاک ایران از قبیل ترکمنستان، افغانستان، بلوچستان شرقی، بحرین، کرکوک و سلیمانیه و موصل و دیاربکر و ۱۷ شهر و حومه قفقازیه (اران سابق و جمهوری آذربایجان امروزی) از ایران جدا شدند، در مقابل اخذ وام از روس و انگلیس برای تأمین هزینه های شاهان قاجار، نه تنها هست و نیست مملکت در گرو بیگانگان قرار گرفت بلکه اداره امور لشگری و کشوری ایران هم تحت اختیار دول روس و انگلیس درآمد، در قبال دریافت وام های مختلف از دول روس و انگلیس تمام دارائی های ایران از قبیل امتیازات معادن، خطوط تلگراف، راه ها و راه آهن، رودخانه ها، بنادر و کشتی رانی، گمرکات،

بانک و نشراسکناس، اختیارفرماندهی نیروی قزاق در دست روسها و پلیس جنوب در دست انگلیسها و پلیس و ژاندارمری در دست سوئدی ها و بالاخره بطور رسمی تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ انگلیس و روس (قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بین انگلیس و روس) و صدها امتیازدیگر، عبارت دیگر اگر کشورهای افریقائی و آسیائی هر یک بنوعی مستعمره یکی از دول اروپائی بودند، ایران عملاً مستعمره دو کشور استعمار و استثمارگر روس و انگلیس بود!!.

ملت ایران باورشکستگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و نظامی با فقر و بدبختی و ناامیدی دست بگریبان بود، در چنین شرایطی رضاخان میرپنج در صحنه تاریخ ایران ظاهر میشود.

با مروری به تاریخ ۱۵۰ ساله حکومت سلسله قاجاریه بخوبی معلوم میشود چگونه ایران در دوران سلطنت این خاندان به ورطه نیستی و نابودی کشیده شده بود، حاکمیت در دست بیگانگان، دار و ندار مملکت و جان و مال و ناموس مردم در اختیار شاه و اطرافیان او و دولتمردان و حکام ظالم و ستمکار و روحانیون دزد و ریاکار قرار گرفته بود.

متأسفانه به علت آلودگی و مزدور بیگانه بودن عده ای از رجال و دولتمردان و روحانیون دوران قاجاریه از قبیل میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری (با داشتن تابعیت انگلیس سالها صدر اعظم ایران بوده!!) امین السلطان یا اتابک اعظم (با وابستگی به دولت روس، در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه سالها زمام امور مملکت را در دست داشته!!) سعدالدوله، شیخ فضل الله نوری، میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران، ناصرالملک قراقرزلو، فرمانفرما، عین الدوله، وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز، حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی، سید حسن مدرس

وصدها خود فروخته و مزدور که هر یک عملاً و رسماً تحت حمایت یک دولت بیگانه بودند، و به علت تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و وجود کاپیتولاسیون و دخالت مستقیم بیگانگان در تمام امور مملکت، ایران در بدترین شرایط بسر میبرد، در اواخر دوران سلطنت قاجاریه هر منطقه ای تحت حکمرانی یک یاغی و سرکش و خان ورئیس ایلی قرار داشت، حکومت و دولت مرکزی کوچکترین اختیاری و قدرتی در اداره امور ولایات ایران رانداشت، اسماعیل آقاسمیتقودر کردستان و آذربایجان غربی، اقبال السلطنه در ماکو و خوی و حومه، شیخ خزعل در خوزستان، صولت الدوله قشقائی در فارس، دوست محمدخان بلوچ در بلوچستان و سیستان، حاج آقامحسن در اراک و ساوه، متولی باشی در قم، شجاع نظام در مرند و جلفا و صوفیان، رحیمخان چلبیانلو و پسرش در قرچه داغ و ارسبار و اهر و اردبیل، امیر اسعد (پسر سپهدار) در لاهیجان و لنگرود و رودبار، میرزا کوچکخان در رشت و فومن و طوالش، امیر موید فیروز کوهی در فیروزکوه و ساری، شیخ محمود رامینی در رامین و گرمسار، نایب حسین کاشی در کاشان و نطنز و محلات، ملا قربانعلی در زنجان و ابهر، شورش و یاغیگری عشایر و قبایل مختلف از قبیل لرها، شاهسون ها، تنگستانی ها، بختیاری ها، بویراحمدی ها، چاه کوتاهی ها و ترکمن ها و غیره، تشکیل دولت جمهوری خودمختار در شمال ایران بوسیله احسان الله خان و خالوقربان و ساعدالدوله و شجاع السلطنه و حیدر عمو اوغلی با همکاری تعدادی از چریک های بلشویک که از روسیه آمده بودند، حضوارتش های روس و انگلیس و عثمانی در ایران، همه این عوامل باعث بوجود آمدن هرج و مرج و قتل و غارت و فقر و بیکاری شده بود و بعلت نبودن امنیت و عدم امکان انجام کشت و کار قحطی بشدت

دامنگیر مردم شده و کار و تجارت متوقف گردیده بود نتیجتاً امکانی برای وصول مالیات و تامین هزینه های دولت نبود، یعنی عملاً حکومت مرکزی به یک شیرینی یال و دم و زبون و ناتوان تبدیل شده بود!!، دولت مرکزی نه تنها در سطح مملکت کوچکترین قدرتی نداشت و از عهد چندیابی و خان و راهزن بر نمی آمد بلکه قادر به تامین امنیت در پایتخت هم نبود!.

شاهان قاجاری بدون استثنا همه در فکر چاپیدن این مملکت و ملت بودند، علاوه بر قرض گرفتن از بیگانگان متداول ترین کاری که بابتی شرمی انجام میدادند فروش مقام و القاب از قبیل...دوله...سلطنه...الملک...الممالک، امیرتومان... سردار، سپهدار، سپهسالار، اتابک و غیره بوده!، جالب تر اینکه بعد از فوت یکی از این صاحبان القاب، اگر او دارای فرزند پنیج ساله ای بود بادیافت مبلغی بعنوان پیشکش و هدیه لقب پدر را به پنیج ساله منتقل میکردند!!، ننگین ترین و خائنه ترین کارشان بادیافت مبلغی از بیابان و گردنکشان با دادن عنوان و لقبی از قبیل اقبال السلطنه به سردار ماکو، سردار اقدس به شیخ خزعل، صولت الدوله به رئیس ایل قشقائی، سردار نصرت به رحیمخان چلبیانلو و نصرالملک به پسرش، کامران میرزا به حکمران افغانستان و غیره هر منطقه ای از کشور را به یک بیابانی و جانی واگذار کرده بودند، این حاکمان ظالم در قبال پولی که به شاه برای گرفتن عنوان و لقب و بدست گرفتن اختیار مطلقه ای پرداخته بودند از هیچگونه ظلم و ستم و تجاوز به جان و مال و ناموس مردم آن منطقه دریغ نمیکردند، تا آنجاکه زورشان میرسید مردم رامی چاپیدند، هیچ دولتی بدون نظر دول روس و انگلیس روی کار نمی آمد و هیچ کاری بدون موافقت نمایندگان آن دول صورت



اسلان

بعموم رعایا و مالکین ساکنین قریه قلمک

غدغن اکیده شود که بدون اجازه قوه

این سفارت نباید خانه و بلع خود را برای

با صدی چاره بدهند و قبل باید تقو نو لکری ^{نظار شود}

دوشنبه سیزدهم ربیع الاول ۱۳۳۵

کست



اعلامه (الف)



امپراتوری

از طرف سفارت انگلیس اعلام میدارد چون اینجانب

سفارت انگلیس در تهران	سفارت انگلیس در کابل	سفارت انگلیس در بخارا	سفارت انگلیس در هندوستان
سفارت انگلیس در بمبئی	سفارت انگلیس در کراچی	سفارت انگلیس در لاهور	سفارت انگلیس در راولپنڈی
سفارت انگلیس در اسلام آباد	سفارت انگلیس در پشاور	سفارت انگلیس در قندهار	سفارت انگلیس در هرات
سفارت انگلیس در کابل	سفارت انگلیس در کابل	سفارت انگلیس در کابل	سفارت انگلیس در کابل

بعد از آن سفارت بعلت رسیدن آید در اینجانب

آنها سفارت مجبور شده که بر عده پیش قبالت سفارت

لذا تمامی مصلحت فوق منضم میگردانند و این امر نیز که در این

مبلغ شش تومان است مخارج پیش فوق معادله خواهد بود

تعمیرات پروژه قبضه دفترت وارند
خرداد ۱۳۲۷

M. P. P. P. P. P.

20
The British Legation
Kabul
Afghanistan



املاسیه (ب)

نمیگرفت!! که برای نمونه به دواعلامیه سفارت انگلیس اشاره میشود، این دواعلامیه بخوبی نمایانگر سلطه استعماری و استثماراری دول بیگانه در ایران است.

ابراهیم صفائی در کتاب «زمینه های اجتماعی کودتا» وضع

ایران قبل از کودتا را چنین توصیف میکند:

«در آن هنگام کارهای مملکت بکلی از هم گسیخته و کشور ماشیه مستعمره بود، قدرت سیاسی و نظامی انگلیس در ایران چیرگی داشت، آذربایجان دستخوش تجاوزات سمیتقو بود، قسمت عمده گیلان و شمال رابلشویک ها بنام حکومت مستقل در اختیار داشتند، عبور از قزوین به رشت بدون اجازه بیگانگان ممکن نبود، آوارگان گیلانی در قزوین و تهران با حال رقت بار سرگردان بودند، درمازندران جمعیت اتحاد ملی طبرستان دم از خودمختاری میزد، راه های کشور ناامن بود، حقوق کارمندان دولت ماه هاعقب افتاده دولت قادر به پرداخت نبود، سیاست خارجی ایران با قرارداد ۱۹۱۹ (قرارداد منعقد شده بین وثوق الدوله بادولت انگلیس) پیوسته بود و هیچ زمامداری جرأت و توان آنرا نداشت که این زنجیر استعماری را پاره کند و با همسایه بزرگ شمالی که بارژیم جدید و قدرت نو قدر افراشته بود قرارداد دوستانه ای امضاء کند و تشنجات مملکت را بکاهد و نیروی بیگانه را از ایران بیرون کند، مالیات ها وصول نمیشد، خان ها و زورمندان محلی هر کدام به نوبه خود حکومتی نیمه مستقل داشتند، فقر و گرسنگی و قحطی که از آغاز جنگ اول جهانی بصورت وحشتناکی گسترش یافته بود هنوز در سراسر کشور هیولای شوم خود را نشان میداد، هیچکس امیدی نداشت که ایران بتواند در وی پای خود بایستد و از پرتگاه زوال و انقراض خود رانجات دهد، حکومت مرکزی چنان ضعیف و ناتوان

بود که اگر نیروی انگلیس در حوالی قزوین پایگاه نداشت بلشویک های گیلان می توانستند به آسانی به تهران حمله کنند و دولت حتی توانایی دفاع از پایتخت را هم نداشت، مرکزیت مملکت درهم شکسته و قدرت رهبری و اداره مملکت از دست زمامداران کشور بیرون رفته بود، هرگاه مختصر کمک و مساعده بیگانگان نبود (کمک مالی که همراه انگلستان بصورت وام می پرداخت) حقوق وزیران و دربار نیز میسر نمی شد، وطن خواهان و روشنفکران خطر اضمحلال ایران را آشکارا می دیدند و از هر سوراخ نجات و چاره می جستند، ابن الوقت هابا سرسپردن به سفارتخانه های بیگانگان به منافع کوچک و پست خود می اندیشیدند و در فکر مقام و پول بودند، فتوادل هابا اصول قرون وسطائی و جور و ستم بر کشاورزان گرسنه بروسعت املاک خود می افزودند، محتکرین به قیمت جان مردم آذوقه عمومی را احتکار می کردند (۲)، توده مردم ملجاء و پناهگاهی نداشتند و از دولت جز آسومی بی رسم چیزی برجای نمانده بود و حتی در پایتخت فرمانش نفوذ نداشت»

درباره وضع آنروز ایران دکتر جواد شیخ الاسلامی در کتاب «سیمای احمدشاه قاجار» چنین مینویسد:

در عرض این روزهای بحرانی (تقریباً چهل روز قبل از کودتای ۱۲۹۹) اولیای سفارت انگلیس در تهران با دو مشکل عمده که هر دو به آشفتگی اوضاع

(۲) یکی از بزرگترین محتکرین احمدشاه بود که انبارهای غله او در ورآمین و شهریار و دماوند پراز غله بود، گوید در بدترین روزهای قحطی میرزا حسن خان مشیرالدوله نخست وزیر به اورجوع کرده و خواهش میکند که شاه اجازه بدهند دولت به قیمت بازار غله را از او بخرد بلکه تا حدودی از قحطی و تلف شدن مردم جلوگیری بشود، احمدشاه به امید گرانت شدن قیمت غله حاضر بفروش نمیشود!

کشور کمک میگرد و پرو بودند، امکان استعفای شاه از سلطنت و امکان سقوط تهران در مقابل حمله بلشویک های شمال، وضع حقیقی کشور را در عرض این روزها هیچ کس بهتر و موجزتر از ملک الشعراء بهار تشریح نکرده است او در کتاب «تاریخ احزاب سیاسی یا انقراض سلسله قاجار مینویسد:

روسها به قصد حمایت از بلشویکهای محلی به گیلان تاختند و باعث عقب نشینی قوای قزاق شده بودند، انگلیسها از مقاومت در برابر مهاجمان، حتی از پول دادن به قزاقخانه خودداری میکردند، قزاقها در فاصله میان منجیل و قزوین با سازوبرگی بی اندازه مندرس و باحالی بسیار خراب مأیوس و بلا تکلیف مانده بودند، دولت در حال بحران، شاه در خیال فرار، رجال سیاسی در صدد کسب مقام وزارت، سیاسیون در صدد وکالت، هنگامه طلبان با حربه قرارداد مشغول سرکوبی وکلای دوره چهارم، این بود وضع آن زمان و روح آن عصر.

علل وقوع کودتا

در مورد کودتا کتابهای زیادی نوشته شده و یقیناً اکثر خوانندگان از نحوه انجام آن مطلع هستند، ولی عده ای از نویسندگان دانسته و عمداً ویاندانسته و سهواً مطالب غیر واقع نوشته و رضاشاه را عامل سیاست انگلیس قلمداد کرده و انجام کودتا را صرفاً مربوط به طرح ازپیش ساخته و خواست و نظر انگلستان دانسته اند!

در گذر عمر انسانها یا ملتها فرصتهائی پیش میآید که با توجه به شرایط زمان و مکان این فرصتها و عوامل میتوانند برای آن مردم و یا جامعه سرنوشت ساز باشند، در سرنوشت یا تاریخ ایران هم تولد بچه ای در سال ۱۲۵۶ خورشیدی در یک روستا و نجات او از مرگ حتمی، نشو و نمای او در یک خانواده معمولی و در بطن اجتماع که بتواند در ۴۳ سالگی اقدام به قیام و به اصطلاح کودتا بکنند یکی از فرصتهای سرنوشت ساز برای ایران و ایرانی بوده، بنابه علل زیر در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی چنین فرصت و امکانی فراهم گردید.

باشروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ میلادی ارتش روسیه تزاری استانهای شمالی و ارتش عثمانی استانهای غربی و ارتش انگلیس هم استانهای مرکزی و شرقی و جنوبی را متصرف شدند، در سال ۱۹۱۷ با وقوع انقلاب روسیه و در سال ۱۹۱۸ باشکست عثمانی در جنگ، ارتشهای روسیه و عثمانی خاک ایران را ترک گفتند، ولی دولت انگلیس نه تنها ارتش خود را از ایران خارج نکرد بلکه مناطق شمالی و غربی را هم متصرف شد! و با خارج کردن افسران روسی از فرماندهی نیروی قزاق

تقریباً اختیاری نیروی قزاق را هم بدست گرفت، دولت انگلیس فکرمیکرد که با ازبین رفتن حکومت تزاری و روی کار آمدن دولت بلشویکی در روسیه و درگیری حکومت جدید با مسایل و مشکلات داخلی و خارجی خواهد توانست علاوه بر ایران، منابع نفت قفقاز را هم تصاحب بکند، بهمین علت با در دست داشتن اختیاری نیروی قزاق ایران و با همکاری تعدادی از افراد نظامی ارتش تزاری که مخالف حکومت جدیدالتاسیس روسیه بودند اقداماتی را برای تصرف قفقاز آغاز کرد، ولی دولت شوروی با تشکیل ارتش سرخ به سرعت به نا آرامی های داخلی پایان داد و به مقابله با ارتش انگلیس برخاست.

در فروردین سال ۱۲۹۹ خورشیدی دنیکن دریا سالار روسیه تزاری که بان نیروی بلشویک شوروی می جنگید شکست خورد و بانا و گان و افراد خود به بندرانزلی (بندریلهوی) پناهنده شد، در اردیبهشت سال ۱۲۹۹ ارتش سرخ برای سرکوبی باقیمانده ارتش تزاری در ایران و عقب راندن ارتش انگلیس وارد قسمت های شمالی ایران گردید و با حمایت از افرادی که تمایل به مرام بلشویکی داشتند از قبیل احسان الله خان، حیدر عمو اوغلی، خالوقربان، ساعدالدوله و غیره اقدام به تشکیل دولت جمهوری در شمال ایران نمود، این عده با پشتیبانی ارتش سرخ نیروی قزاق ایران را شکست داده باعث عقب نشینی نیروی انگلیس به قزوین میشوند.

نیروی به اصطلاح جمهوری خود مختار شمال خود را آماده برای حمله به تهران و تشکیل حکومت جمهوری ایران وابسته به دولت شوروی مینمود، به علت ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی ایران که قادر به پرداخت حقوق و تامین خوراک و پوشاک و تجهیزات قزاق

هانودازهم پاشیدن نیروی قزاق قریب الوقوع و حتمی بود .

دولت انگلیس از مدت‌ها قبل با حمایت رسمی از شیخ خزعل و عقد قرارداد هائی با بختیاری ها و لر ها و سایر خوانین و تشکیل نیروی نظامی به نام پلیس جنوب مناطق جنوبی و مرکزی ایران مخصوصاً حوزه های نفتی را تقریباً از ایران جدا کرده و تحت حاکمیت خود در آورده بود بنابراین خیالش از بابت معادن نفت آسوده بود ، انگلستان وقتی که تصرف مناطق شمال ایران و تملک معادن نفت قفقاز را غیر عملی دید اجرای موارد زیر را طراحی کرد :

۱ - استاروسلسکی فرمانده نیروی قزاق و سایر افسران روسی برکنار و بجای آنها افسران انگلیسی گمارده شوند ، در این مورد مشیرالدوله نخست وزیر موافقت نکرد ، انگلستان با ایجاد انواع اشکالات مخصوصاً با قطع کمک مالی که همه ماهه به ایران بصورت وام میداد مشیرالدوله را مجبور به استعفا نمود و بجای او در آبان ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی فتح الله خان اکبر (سپهدار اعظم گیلانی) به سمت نخست وزیر منصوب گردید .

شکست نیروی قزاق از قوای متجاسرین شمال ضمن اینکه باعث ناراحتی و عصبانیت نیروی قزاق مخصوصاً رضاخان میرپنج شده بود موقعیتی را پیش آورد که انگلستان برکناری استاروسلسکی و سایر افسران روسی را مصلحتاً از احمدشاه و فتح الله خان اکبر نخست وزیر خواهد ، و برای انجام منظورش دولت ایران را تهدید کرده بود که در صورت عدم اقدام در این مورد علاوه بر قطع کمک مالی ماهانه قشون خود را از ایران خارج و ایران را بلا دفاع خواهد گذاشت ، احمدشاه به علت ضعف و زبونی مدتی در ترکیه پناهنده بود ،

در این مورد به نقل از کتاب «سیمای احمدشاه قاجار» نوشته آقای دکتر جواد شیخ الاسلامی به تلگراف لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس به هرمان نورمن وزیر مختار انگلیس بشرح زیر اشاره میشود:

«خیلی مهم است که شاه راه هرنحوی که شده از تصمیمش منصرف سازید و نگذارید از مقام سلطنت استعفا بدهد، زیرا تعیین جانشین یا تغییر سلسله اشکالاتی ایجاد خواهد کرد که آن سرش ناپیدا است، ولی به هر حال اگر بحرف منطق گوش ندهد آن وقت چاره ای نیست جز اجرای قسمت آخر تلگراف شما دایره انتخاب یکی دیگر از اعضاء خاندان قاجاریه جای وی، مع الوصف اتخاذ موضعی سخت تر و محکم تر در این قضیه ممکن است معظم له را از فکر استعفا منصرف سازد، همچنانکه در گذشته نیز یکبار با اتخاذ رویه ای مشابه توانستیم ایشان را از فکر انتقال پایتخت به جنوب منصرف سازیم. (۳)

احمدشاه در مقابل برآورده شدن دو خواسته اش بشرح زیر اعزل استاروسلسکی موافقت کرد:

الف - ۱۵ هزار تومان مقرری اش کماکان از طرف انگلستان پرداخت بشود.

ب - دولت انگلیس موافقت کند که او برای مدت شش ماه به اروپا برود.

بدین ترتیب انگلستان موفق شد که استاروسلسکی و سایر افسران روسی دوران تزاری را از نیروی قزاق ایران خارج کند.

(۳) اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس جلد سیزدهم شماره ۶۱۵ تلگراف لرد کرزن به نورمن

سپهدار استاروسلسکی و سایر افسران روسی را از نیروی قزاق برکنار کرد و سردار همایون به فرماندهی نیروی قزاق تعیین شد.

۲ - باتوجه به خسارات و ضایعات مالی و جانی ناشی از جنگ، که به انگلستان وارد شده بود، نگهداری ارتش انگلیس در ایران که مستلزم هزینه زیادی بود بصرفه و صلاح انگلستان نبود، از طرفی روسها هم به بهانه اینکه « حضور ارتش انگلیس در ایران امنیت روسیه را تهدید میکند » حاضر به خارج کردن ارتش خود از ایران نبود و این امر علاوه بر اینکه میتواند باعث تشکیل دولت جمهوری وابسته به شوروی در ایران بشود، احتمال درگیری و جنگ بین دوا ارتش شوروی و انگلیس هم در برداشت.

۳ - دولت انگلستان وجود یک دولت مرکزی طرفدار انگلستان به جهت حائل بودن بین شوروی و مناطق مرکزی و جنوبی ایران را لازم میدانست، برای این که نیروی شکست خورده و از هم پاشیده قزاق را به نحوی نگهداری کند با پرداخت مختصر وجه و دادن غذاهای پس مانده و لباس های مندرس سربازان انگلیسی و هندی توانست تا مدت کوتاهی از پاشیده شدن نیروی قزاق جلوگیری بکند، و چون ادامه این وضع هم غیر عملی بود لذا با فکر بقدرت رسانیدن فرد با قدرت و مورد اعتماد افتاد، وزارت امور خارجه انگلستان و هرمان نورمن وزیر مختار انگلیس در ایران برای احراز پیست نخست وزیری افرادی چون محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی، وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز، سردار اسعد، سید ضیاءالدین طباطبائی را در نظر گرفته بودند، ولی چون سید ضیاء بانورمن روابط بسیار نزدیکی داشت برای بدست گرفتن زمام امور حکومت شانسش بیشتر از سایرین بود.

بنابه علل وموارد فوق الذکر انگلستان تصمیم گرفت که هرچه زودتر شخص مورد نظر خود را انتخاب کرده و حکومت ایران را بدست اوسپارد و ارتش خود را از ایران خارج کند، برای اجرای موارد فوق یکی از افسران بسیار ورزیده و باتجربه خود بنام ژنرال ادموند آیرون ساید را با سمت فرمانده ارتش انگلیس در ایران تعیین نمود.

به علت شکست نیروی قزاق و ضعف و عدم توانائی دولت ها که قادر به اداره امور مملکت و برطرف کردن هرج و مرج نبودند و مملکت در آستانه سقوط قرار گرفته بود مخصوصاً بعد از عزل استاروسلسکی و انتصاب سردار همایون به عنوان فرمانده نیروی قزاق که سابقه سپاهگیری نداشت و فقط به علت انتساب به دربار به این سمت برگزیده شده بود باعث ایجاد شدن نگرانی و عصبانیت شدیدین افسران نیروی قزاق مخصوصاً رضاخان میرینج شده بود، بنابراین رضاخان میرینج با عزم راسخ ترفکری پیدا کردن راه نجاتی افتاد.

تلاش رضاخان میرپنج برای نجات ایران

احمدآقاخان (سپهبدامیراحمدی) که درآن موقع جزء افسران نیروی قزاق وشخص مورداطمینان رضاخان میرپنج بوده درخاطراتش چنین مینویسد:

میرپنج رضاخان به تهران رفت وبعدازچندروزبرگشت وباهم ملاقات کردیم، ایشان گفتندکه درتهران دراطراف آن مطلب مذاکرات لازم راکردم، شرط موفقیت ما این است که سرداران قزاقخانه اعتراض نداشته باشندوعلیه این نظراقدام نکنند، حالالازم است شمافوراًقدام کنید، خودتان به تهران برویدوحضوراًباسردارمعظم مذاکره کنید، خود من هم نامه ای به ایشان می نویسم، نامه حاضرشدومن عازم تهران شدم، میرپنج رضاخان به سردارمعظم چنین نوشته بود:

«سرتیپ احمدآقاخان که برای زیارت حضرتعالی به تهران میآیندحامل پیغامی هستندکه آن راشفاهاخواهندگفت وتقاضائی ازشماخواهندداشت که عین نظرات ومکنونات اینجانب است، تمنادارم دراجرای مطالبی که ایشان به عرضتان میرساننداقدام سریع مبذول بفرمائید».

ایام عزت به کام باد رضا

هنگامی که به تهران رسیدم باسردارمعظم که مسن ترین سرداران آن زمان بودملاقات کردم وموضوع رابلوی درمیان گذاشتم، سرداربا اصل موضوع موافقت کرد، منتهاگفت که بایدازسایرسرداران وامرای قشون نیزدعوت کندونظرآنهارادریک جلسه سرّی بخواهدکه اگرمیرپنج رضاخان

به فرماندهی کل قزاقخانه برقرار شد آیارضایت خاطر همه سرداران فراهم می شود یا نه؟ اگر موافقت کردند که چه بهتر و گرنه در همان مجلس از همه شان رأی بگیرد که یکی دیگر از سرداران قزاقخانه را برای تصدی پست فرماندهی کل (بجای سردار همایون) پیشنهاد کنند.

چند روز پس از این قول و قرار دوباره سردار معظم راملقات کردم و از نتیجه اقداماتش جویا شدم، جواب داد که هفت تن از سرداران قزاقخانه را دعوت کرده است و تا آن روز سردار موفق، سردار مخصوص، سردار رفعت (سر لشکر نعدی بعدی) جواب قبولی دعوت را داده اند و هر وقت جواب های دیگران رسید و جلسه تشکیل شد نتیجه را فوراً به من اطلاع خواهد داد.

روز تشکیل جلسه من در خانه سردار معظم در اطاق دیگری بودم، پس از ختم جلسه سردار معظم مرا به داخل اطاق مشاوره احضار کرد و در حضور شرکت کنندگان گفت تمام سرداران حاضر در این جلسه موافقت خود را با انتصاب میرپنج رضاخان به فرماندهی کل دیویزیون قزاق اعلام کردند، من به سردار معظم گفتم بهتر است صورت جلسه این مذاکرات به نامه ای که در پاسخ نامه میرپنج رضاخان نوشته میشود ضمیمه شود، چند دقیقه بعد صورت جلسه نوشته شد و همگی آن را امضاء کردند و من جواب نامه را از سردار معظم گرفته و پس از یک هفته تلاش و دوندگی در تهران و دیدار با چند نفر رجال از قبیل مستوفی الممالک، نجفقلی خان صمصام السلطنه، مومن الملک، مشیرالدوله و کسب نظر آنها به قزوین بازگشتم و عین صورت جلسه و نامه سردار معظم را به میرپنج رضاخان دادم و نتیجه مذاکراتم را به اطلاع ایشان رسانیدم. بدریافت موافقت رجال کشوری و امراء قزاق، میرپنج رضاخان را بیش

از پیش در تصمیم خود برای حفظ نیروی قزاق و روی کار آوردن یک دولت مقتدر مرکزی و نجات کشور از این همه نابسامانی مصمم تر از همیشه دیدم و ما افسران نیروی قزاق که در آن روزهای سخت و بحرانی جزء یاران و همکاران میرپنج رضاخان بودیم با ادای سوگند به او قول دادیم که همیشه در کنار او خواهیم بود.

سردار همایون که خودش هم میدانست مرد این میدان نیست از فرماندهی کناره کشید و پس از مدت کوتاهی عملاً اختیار و فرماندهی نیروی قزاق به دست میرپنج رضاخان افتاد.

آنهاست که گفته و یانوشته اند که رضاشاه را انگلیس هابسر کار آوردند! این مطلب را ندیده گرفته اند که رضاشاه با جلب موافقت رجال کشوری و امراء لشگری و با اتکاب مدیریت و توانائی خود و اطمینان به یاری همکارانش قدرت را بدست گرفت، و انگلیس ها چه میخواستند و چه نمی خواستند رضاشاه کودتا را می کرد، روزی که آبرون سایدرضاشاه را برای اولین بار دید فهمید که برای حفظ نیروی قزاق و جلوگیری از حمله بلشویک ها به تهران و روی کار آوردن یک دولت مرکزی مقتدر هیچ کس جز او قدرت انجام کار را ندارد، و بعد از چند بار ملاقات متوجه شد که میرپنج رضاخان بطور جدی مصمم است که دست به اقداماتی بزند، لذا با او وارد مذاکره شد که شرح کامل این مذاکرات در صفحات بعدی ذکر خواهد شد.

اولین دیدار رضاخان میرپنج با ژنرال آبرون ساید

مطالب زیر نقل از کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» نوشته حسین

مکی است.

«در دیماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی ژنرال آبرون ساید بدون سابقه قبلی اطراف قوای قزاق راکه در آق بابا اردوزده بودند محاصره نظامی نمود و برای احتیاط لازمه و پیش بینی از حوادث سویی چند مسلسل اطراف آنها میگذارد، سپس ژنرال نامبرده به اتفاق کلنل کاظم خان وارد اردوی قزاق شده افسران ارشد آنها را می خواهد که راجع به مسایل مهمه با آنها مذاکره کند، موقعی که افسران ارشد قزاق اطراف او جمع میشوند، کلنل کاظم خان بعنوان مترجمی از زبان ژنرال آبرون ساید شروع به صحبت کرده به افسران ارشد قزاق ظاهر آیین نهاد ولی در حقیقت تکلیف هائی می نماید، من جمله میگوید ما میخواهیم به شما کمک کرده افسران روسی راکه در استخدام دولت ایران هستند از خدمت خارج نمائیم، بعوض آن افسران انگلیسی داده میشود تشکیلات مرتبی داده از هر حیث وسایل آسایش و راحتی و نیرومندی شمارا فراهم نمائیم.

در این هنگام هیچ یک از افسران قزاق در پاسخی اظهارات او چیزی نمی گوید و همه به سکوت برگزاری کنند، فقط رضاخان میرپنج سکوت را درهم شکسته با کمال تهور و درشتی جواب میدهد و میگوید:

«ما قزاق اعلی حضرت شاهنشاه هستیم و خدمتگزار دولت ایران و در تمام موارد کاملاً مطیع و فرمانبردارا و امر و دستوراتی می باشیم که از مرکزیه ماداده

می شود در این مورد که پیشنهاد می کنید هیچگونه پاسخ مثبتی نمی توانیم اظهار نمائیم، اگر شما فرمایشی و یا پیشنهادی دارید به هیئت دولت برده مطرح نمائید اگر مورد تصویب واقع شد دولت به ما دستور خواهد داد، البته در این صورت ما اجرا خواهیم کرد، ضمناً همین حالا افراد و مسلسل هارابه دور بید و لامابه زور آنها را پراکنده خواهیم کرد»

پس از این مذاکرات آبرون سایید برای رفع ناراحتی و نوعی عذرخواهی به صف افسران نزدیک شد و گفت شاید حرفهای من درست ترجمه نشد چون منظور من تبادل نظر بودنه تکلیف و یادستور، به هر حال بایکایک افسران دست داده و خواهش میکنند که هر کدام خود را معرفی بکنند، در اینجا بود که متوجه شد رضاخان میرپنج همان شخصی است که قبلاً به وسیله اردشیر جی ملقب به ریپورتر غیاباً به او معرفی شده بود.

این اولین دیدار ژنرال آبرون سایید و کلنل کاظم خان بارضاخان میرپنج بوده، ظاهراً صراحت و شهادت و جرأت رضاخان میرپنج، آبرون سایید را شدیداً تحت تاثیر قرار داده و فهمیده که او تنها فردی است که میتواند از متلاشی شدن نیروی قزاق جلوگیری نماید، لذا تصمیم میگیرد که از وجود او در اجرای طرح استفاده نماید، به همین علت بوسیله کلنل کاظم خان باب دوستی بارضاخان میرپنج را باز میکند و قبل از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی چندین ملاقات بین آبرون سایید و رضاخان میرپنج صورت میگیرد.

اردشیر جی یکی از زرتشتیان ایرانی تبار متولد هندوستان بوده که در سال ۱۹۰۸ میلادی از طرف پارسیان هند برای اداره امور زرتشتیان ایران به عنوان نماینده تعیین شده بود، اردشیر جی در مورد آشنائی خود بارضاخان میرپنج را در خاطراتش چنین نوشته:

« دریکی ازمسافرتهايم به شمال ايران درپيربازار (محلې بين رشت و طالش) برحسب اتفاق بارضاخان سرهنگ آشناشدم، درهمان برخوردارول سيمای پرغروروقدبلندوهيکل قوی وسبيل چخماقی وچشمان نافذش مراتحت تاثیرقرارداد، براييم روشن بودکه بامردی طرفم که آتش مهرايران درقلبش شعله وراست وميتواندروزی ناجی کشورش باشد، پس ازآن حس اعتماد و دوستی هميشگی بين مابرقرارگرديد»

اردشيرجی با اينکه درهندوستان متولدشده وتبعه آن کشوربود، ولی به علت کثرت علاقه به کشوراجدادی خودتابعیت ايران راقبول نمودوتا آخرعمرخوددرايران زندگی کرد، اردشيرجی شخصی بودتحصيل کرده وسيارباشخصيت وحسن نيت، چون درآن زمان هندوستان تحت تسلط انگلستان بودطبعاً اردشيرجی با وزيرمختاروکارمندان ارشدسفارت انگليس ارتباط داشته بارهادرجهت حفظ منافع ايران وحل وفصل خیلی ازمسائل ومشکلات بين ايران وانگليس کوشيده وخدمات ارزنده ای انجام داده، به همین علت با اکثررجال ودولتمردان ايران آشنائی ودوستی داشت وبينهايت مورداحترام رضاشاه ورجال ايران قرارداداشت.

نظر آبرون سایددرمورد وضعیت ایران، احمدشاه، رضاخان میرپنج

در کتاب خاطرات آبرون سایدکه در سال ۱۹۴۵ میلادی درلندن

از طرف پسرش منتشر شده مطالب زیر را میخوانیم:

«خدمت من در ایران زیاد طول نکشیدومن نمیتوانم ادعاکنم که درباره این کشوراطلاعات عمیقی بدست آورده ام، در تمام طول این مدت نیزتعبیم ازاین بودکه این کشورچگونه توانسته است تابه حال استقلالش را حفظ کند؟! ونگرانیم این بودکه آیا ایران پس ازترک قوای ما بازهم خواهدتوانست استقلالش را حفظ کند؟! آنچه ایران به آن احتیاج داشت یک رهبربود، شاه جوان تنبل و بزدل بودوهمیشه ترس جان خورداشت، برخوردارکوتاه من با او، مراوداشت که فکرکنم اوهمیشه درآستانه اتخاذاین تصمیم است که به اروپابگریزدوملتش رابه حال خودرهاکند، درآن سرزمین من تنهایک مردرادیتم که توانائی رهبری آن ملت راداشت، اورضاخان بود، مردی که عنان اختیارتهانیروی موثرنظامی کشوررادردست داشت، آیشاه آنقدرعاقل بودکه به این مرداعتمادکند؟».

رضاخان میرپنج باکسب موافقت وتائیده رجال کشوری وامراء لشگری ضمن ملاقات هائی که با آبرون سایدداشته به اومیگویدکه برای جلوگیری ازمتلاشی شدن نیروی قزاق وحفظ حکومت مرکزی ازسقوط ودفاع درمقابل متجاسرین وبلشویک هاوتشکیل یک دولت مقتدربه هرقیمت شده به تهران خواهدرفت. (به نقل ازاطهارات شفاهی کلنل کاظم خان سیاح)

آخرین دیدار ژنرال آبرون سایدبارضاخان میرپنج

آبرون سایددرادامه یادداشت‌هایش چنین می نویسد:

«بطورمنظم ازیریگادقزاق درآق بابابازدیدمیکردم، مسئولیت تعیین تاریخی که آنهامی بایست ازحیطه کنترل ماخارج شوندبه عهده من واگذارشده بود، من درنظرداشتم که این کارراحدودیک ماه پیش ازشروع عقب نشینی به سوی بغدادانجام دهم، ازاین رومن دومسئله رابارضاخان درمیان گذاشتم، به اوگفتم که چه موقعی اوراازحیطه کنترل خودخارج خواهم کردوهمچنین ازادردوموردقول گرفتم:

۱ - ازاوخواستم قول بدهدکه طی عقب نشینی مابه هیچ اقدام خصمانه ای علیه مادست نخواهدزد، به اواخطارکردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کارعقب نشینی رامتوقف میکنم وبیرحمانه به سوی اویورش میبرم ودرچنین صورتی وضع کشوراوازمیشبه بدترخواهدشد، البته من نمی خواستم این کاررابکنم، ازاین روازوخواستم به خاطرداشته باشدکه مابریگادقزاق رابه این منظوراحیاء نکردیم که به هنگام عزیمت خودآن را ازین ببریم.

۲ - همچنین ازاوخواستم که نه خوددست به اقدام خشنی برای سرنگون کردن شاه بزندونه اجازه چنین اقدامی رابه دیگران بدهد. اوقاطعانه درهردوموردبه من قول دادکه طبق خواسته من رفتارکنند، اوسیار رک وراست بامن حرف زدوگفت که ازسیاستمدارانی که به خاطرنفع شخصی خودکنترول مجلس رادردست گرفته اندبیزاراست، اویک سریازبوددرخانواده سریازپرورش یافته بود، ازاین روازسخنان بی پایان وبی نتیجه سیاستمداران تنفرداشت، ازنظرمن اومردی قوی بودکه

سرنترسی داشت و قلباً خیرخواه کشور خود بود، ایران برای روزگارسختی که پیش روداشت، به یک رهبر نیازمند بود و او بی تردید مردی بود که فوق العاده با ارزش به شمار می‌آمد».

بنابه نوشته های آیرون سایدوسایر مورخین از قبیل دنیس رایت سفیر سابق انگلیس در ایران در کتاب «انگلیسی هادرمیان ایرانیان» ، پیتراوری استاد تاریخ دانشگاه کمبریج در کتاب «تاریخ معاصر ایران» ، دکتر جواد شیخ الاسلامی در کتاب «سیمای احمدشاه» ، ابوالقاسم کحال زاده در کتاب «شنیده ها و دیده ها» ، گزارشات و خاطرات سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس در ایران بعد از کودتا، خاطرات آیرون سایدوسپهدامیر احمدی و اظهارات شفاهی کنل کاظم خان سیاح و غیره همه گویای این مطلب است که تصمیم آیرون ساید در آزاد گذاشتن رضاخان میرپنج برای رفتن به تهران با توجه به شرایط زمان و عجله انگلستان برای خارج کردن نیرویش از ایران در یک شرایط اضطراری و عجولانه از طرف آیرون ساید اتخاذ شده و ظاهراً او منتظر نظر و دستور دولت انگلیس هم نشده و شخصاً اقدام به چنین عملی کرده، چون در قسمت دیگر یادداشت هایش چنین می نویسد:

«وقتی که تفصیل قول و قرار خود بارضاخان را به نورمن نقل کردم، بینهایت وحشت زده شد و گفت که این مرد باور و دبه تهران شاه را احتمالاً از تخت پائین خواهد کشید، گفتم اینطور نیست و من به حرف رضا اعتقاد دارم، بالاخره دیر یا زود می بایست تکلیف قزاق ها را معلوم کنیم، برای همیشه که نمی شود آن ها را در قزوین نگاهداشت».

بعد از مذاکره با نورمن در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ هر دو نفر تصمیم میگیرند که رضاخان تنها رهبر این کار نباشد، بلکه یک رهبر سیاسی هم به

عنوان نخست وزیردراین کارهمراه اوباشد ، وچون قراربوده آیرون
سایدهرچه زودتربه بغدادبرودودیکرمراجعت نمیکردلذا انتخاب
رهبرسیاسی به عهده نورمن واگذارمیشود ، یعنی نورمن هم تاچندروزقبل
ازحرکت آیرون سایدبه بغدادازقرارومدار اوبارضاخان میرپنج مطلع نبوده .
آیرون سایدصبح روز۲۸ بهمن ۱۲۹۹ خورشیدی برابریا ۱۷
فوریه ۱۹۲۱ میلادی به بغدادحرکت میکندونیروی قزاق هم همان
روزفرماندهی رضاخان میرپنج عازم تهران میشود .

انجام کودتا، نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبائی وسردار سپهی رضاخان میرپنج

نیروی قزاق تحت فرماندهی رضاخان میرپنج روز ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ از قزوین به سوی تهران حرکت کرد، قبل از رسیدن نیرو به تهران سیدضیاء الدین طباطبائی به ملاقات رضاخان میرپنج رفت و قرار و مدار وارد شدن نیرو به پایتخت و بدست گرفتن زمام امور حکومت را گذاشتند.

سیدضیاء فردی بود از خانواده متوسط با اطلاعات و معلومات کم، ولی فردی بسیار زیرک و سازشکار و ماجراجو، او در عنقوان جوانی بابه راه انداختن روزنامه ای بنام رعده خود را وارد محافل سیاسی و اجتماعی کرده بود، به علت وابستگی به وثوق الدوله و طرفداری از قرارداد ۱۹۱۹ مورد توجه سفارت انگلیس قرار گرفته و با اعضاء سفارت مخصوصاً نورمن وزیر مختار انگلیس و اسمارت مستشار سفارت روابط بسیار نزدیکی را بوجود آورده بود، بنابراین مقدمات کار برای رساندن او به نخست وزیری از طرف نورمن فراهم شده بود، همانطوریکه ذکر گردید به علت شرایط اضطراری رضاخان میرپنج فرماندهی قوای قزاق و ابتکار و اختیار تصرف پایتخت را بدست گرفت.

صبح روز سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ میلادی نیروی قزاق وارد تهران شد و تقریباً بدون مقاومت افراد ژاندارم

ونظمیه (شهربانی) کلیه مراکز نظامی و وزارتخانه ها و دوایر دولتی به تصرف نیروی قزاق درآمد، فردای آن روز رضاخان میرپنج سرهنگ باقرخان نیک اندیش رانزاد احمدشاه فرستاد که به اواطمینان بدهد که نیروی قزاق برای حفظ مملکت و سلطنت و روی کار آوردن یک حکومت مقتدر که بتواند به نابسامانی ها و هرج و مرج خاتمه بدهد دست افراد ناصالح و ایادی خارجی را از امور مملکت کوتاه کند، روی اجباریه پایتخت آمده، احمدشاه که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود به ناچار فرمان نخست وزیری به نام سیدضیاء و فرماندهی کل نیروی قزاق با عنوان سردار سپه به نام رضاخان میرپنج را صادر کرد.

سیدضیاء از روز اول دست به اقدامات خشونت آمیز زد، عده زیادی از رجال و دولتمردان و افراد سرشناس را توقیف و زندانی نمود، در ملاقات ها با احمدشاه نه تنه رعایت احترام را نمیکرد، بلکه با اعمال و رفتار اهانت آمیز با او برخورد می نمود.

سیدضیاء از افزایش قدرت سردار سپه نگران شده بود، برای اینکه دست سردار سپه را از فرماندهی کل نیروی قزاق کوتاه کند، سردار سپه را به سمت وزیر جنگ تعیین نمود تا فرماندهی نیروی قزاق را بدست فرد مورد اطمینان خود بسپارد و در فرصت مناسب سردار سپه را از وزارت جنگ برکنار کند، چون سردار سپه پی به نیت او برده بود، ضمن احرار زیست و زار جنگ فرماندهی کل نیروی قزاق را همچنان در دست خود نگاهداشت، و این بزرگترین اشتباه و یا باخت سیدضیاء بود.

در مدت زمان کوتاهی چند گروه به مخالفت با سیدضیاء به

پاخاستند:

۱ - احمدشاه به علت اعمال و رفتار خشونت و اهانت آمیز سیدضیاء ، مخصوصاً این که پی برده بود سیدضیاء در صدد برکنار کردن او از سلطنت است .

۲ - سردار سپه که شخص مقتدری بود حاضر به اجرای دستورات سیدضیاء نبوده همین علت چندین بار برخوردهای شدیدی بین او و سیدضیاء پیش آمد ، بطوریکه سردار سپه بدون اعتنا به او در موارد مختلف مخصوصاً در مورد مسائل نظامی شخصاً تصمیم گرفته و با اطلاع احمدشاه اجرامی نمود .

۳ - رجال و تنپرست و خوشنام از قبیل موتمن الملک ، مستوفی الممالک ، مشیرالدوله ، صمصام السلطنه ، مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) و غیره که سیدضیاء را یک فرد دغلاکار و سازشکار و عامل انگلستان میدانستند .

۴ - افرادی که مال و مقام خود را از دست داده و به زندان افتاده بودند .
باتوجه به علل فوق حکومت سیدضیاء کاملاً متزلزل گردید ، چون احمدشاه هم ضمن عدم رضایت از اعمال او ، شنیده بود که سیدضیاء برای مرعوب کردن شاه و رجال و دولتمردان در نظر دارد که عده ای از زندانی هارا اعدام کند ، لذا روز چهارم خرداد ۱۳۰۰ خورشیدی سردار سپه را احضار و به او میگوید « من دیگر تحمل این مرداندارم فوراً بروید و او را از ایران خارج کنید » .

سردار سپه در جواب احمدشاه میگوید:

مانصور می کردیم همه اقدانات او موافق میل اعلیحضرت است ، حال که چنین نیست هر طور می فرمائید اطاعت میشود ، من یک سرباز مطیع هستم ، هر وقت امر فرمائید شمشیرم را تقدیم خواهم کرد .

سیدضیاء با اطلاع از عزلش به نورمن وزیرمختارانگلیس متوسل میشود ، نورمن برای وساطت نزد احمدشاه و سردار سپه می‌رود ، ولی هیچکدام حاضر به قبول وساطت او نمیشود .

بدین ترتیب سیدضیاء از نخست وزیری عزل و همان روز به اتفاق کلنل کاظم خان سیاح (فرماندار نظامی و رئیس ستاد بعد از کودتا) ماژور مسعود خان کیهان (وزیر جنگ بعد از کودتا) اپیکیان خان (رئیس بلدیة بعد از کودتا) از طریق قزوین و همدان و کرمانشاه به بغداد تبعید شدند و به حکومت سه ماهه سیدضیاء خاتمه داده شد .

سیدضیاء تا سال ۱۳۲۰ خورشیدی در اروپا و سپس فلسطین بسر برد و بعد از خروج رضاشاه از ایران ، به ایران برگشت .

شرکت سردار سپه در دولت های بعد از سیدضیاء

بعد از سیدضیاء بترتیب احمدقوام السلطنه، مشیرالدوله، مستوفی الممالک و سپس مشیرالسلطنه به سمت نخست وزیر انتخاب شدند، سردار سپه بعد از کابینه سیدضیاء تاخاتمه نخست وزیری مشیرالسلطنه (۳۱ مهرماه سال ۱۳۰۲ خورشیدی برابر با ۲۲ اکتبر سال ۱۹۲۳ میلادی) تقریباً به مدت دو سال و نیم در تشکیل دولت هاسمت وزارت جنگ و فرمانده کل نیروی قزاق رابه عهده داشت.

سردار سپه چون کلوله برفی که از قله کوه سرزیرشده باشد هر روز بزرگتر و بزرگتر شده و چون بهمنی با قدرت و سرعت به پیش حرکت میکرد، وبه عبارت واضح تر در تمام دولت هاشخص شاخص و تصمیم گیرنده و اجراکننده امورا بوده،.

در اینجالاتم است به چند نکته وعوامل اساسی چه قبل از کودتا و چه بعد از کودتا که باعث بوجود آمدن موقعیت ها وفرصت های مناسبی بودند تا رضاشاه بتواند با استفاده درست از شرایط زمان وموقعیت ها و فرصت ها ایران را از نیستی نجات بدهد اشاره ای بشود:

۱ - باخاتمه جنگ اول جهانی وسقوط امپراتوری تزاری وشکست امپراتوری عثمانی دولت های روسیه وعثماني ارتش های خود را از ایران خارج کردند، بطوری که در قبل ذکر کردید دولت انگلیس با وجود اینکه در جنگ فاتح شده وتقریباً همه ایران راتحت اشغال ارتش خود در آورده بود به علت تحمل خسارات مالی وجانی در جنگ وعلاوه بر آن احتراز از رویارویی با ارتش جدید شوروی مجبوره خارج کردن ارتش خود از ایران کردید، ومهمتر اینکه به جهت روی کار آمدن حکومت کمونیستی در



سردار سپه وزیر جنگ (بین سال های ۱۳۰۰ - ۱۳۰۲)



سردار سپه وزیر جنگ (بین سال های ۱۳۰۰ - ۱۳۰۲)

روسیه در زمان کودتا و قدرت رسیدن سردار سپه نه تنها هیچگونه سازش و همکاری علیه ایران بین روسیه و انگلیس وجود نداشته بلکه سیاستشان کاملاً در جهت عکس هم بود، بنابراین سردار سپه توانست از این موقعیت به نواحسن استفاده کرده و با هر یک بنوعی رابطه برقرار کند.

۲ - بطوری که در قسمت کودتا ذکر گردید ژنرال ادموند آیرون سایدکه تصمیم گرفته بود ارتش انگلیس را از ایران خارج کند در شرایط اضطراری مجبور شد با گرفتن قول شفاهی دست رضاخان میرپنج را برای کودتا باز بگذارد.

۳ - با ایجاد شدن جو مخالف علیه سیدضیاء سردار سپه ضمن قبضه کردن امور با خیلی از مخالفین سیدضیاء مخصوصاً با احمدشاه روابط نزدیک ایجاد کرده بود که بالاخره منجر به عزل سیدضیاء شد.

باتوجه به اینکه سیدضیاء از طرف نورمن به سمت نخست وزیری تعیین شده بود نورمن هم نهایت سعی خود را کرد که بلکه بتواند سیدضیاء را نگهدارند ولی موفق نشد بنابراین عزل سیدضیاء و قدرت رسیدن سردار سپه به هیچوجه مورد رضایت انگلستان مخصوصاً لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس نبود، و در این مورد در نامه ای که به نورمن نوشته سخت او را مورد ملامت قرار داده و در نامه به نورمن چنین نوشته:

«با وجود تعلیماتی که به شما درباره تثبیت وضع پرنس نصرت الدوله (نصرت الدوله فیروز دوست لرد کرزن *) و وثوق الدوله (نخست وزیر پیشین و عاقد قرارداد ۱۹۱۹*) داده شده بود، ولی شما شخصی را که زمینه مساعد

* توضیح از نویسنده

نداشت (منظور سیدضیاء است*) حمایت کردید! تازه اورا هم نتوانستید حفظ کنید و ما را با مشکلاتی روبرو ساختید».

نورمن بشدت مورد بی مهری لرد کرزن قرار گرفت و در اواخر سال ۱۹۲۱ از کاربرد کناره‌ی جای اوسپررسی لورن که یک سیاستمدار ورزیده و واقع بین و نیک اندیش بود تعیین گردید.

لورن بعد از چندین ملاقات که با سردار سپه داشت با آشناسدن به روحیات و افکار او گزارش مفصلی درباره سردار سپه و همچنین وضعیت ایران به کرزن بشرح زیر نوشته :

سند شماره ۱۲۹ در بایگانی شماره ۸ محرمانه

تاریخ صدور ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ تاریخ وصول ۲۰ مارچ ۱۹۲۲

سرورمن

در تلگرام شماره ۲۱ مورخ ۱۱ ماه جاری خود، افتخار داشتم مختصراً موقعیت و آرزوهای محتمل رضاخان سردار سپه و زیرجنگ فعلی را برای سرورم بیان کنم، فرصتی داشتم که با رضاخان آشناسوم، او مانند من یکی از مهمانان شام رسمی اخیر وابسته نظامی دولت ایالات متحده امریکا بود، در آن فرصت رضاخان به من معرفی شد، و در ۱۲ ماه جاری در شام منزل وابسته نظامی سفارت خودمان با او ملاقات کردم و توانستم مذاکره خصوصی طولانی با او داشته باشم، که مطالب آن را مستر اسمارت در یادداشت پیوست ثبت کرده است.

رضاخان بدون شک برجسته ترین شخصیت در صحنه سیاسی امروز ایران است، آنچه راجع به پیشینه او میگویند و عقیده ای که راجع

به او پیدا کرده اند ممکن است برای سرورم جالب توجه باشد .
رضاخان یکی از اهالی سوادکوه در استان مازندران است ، پدرش
یک ایرانی و مادرش دختر یکی از مهاجرین قفقازی است ، به عبارت
دیگری یکی از اهالی قفقاز که وقتی نواحی آنهاراروسیه بر اثر معاهده
ترکمنچای از ایران جدا کرد ، مهاجرت به ایران را بر زندگی تحت تسلط
روسیه در محل خود ترجیح داده بود .

به من گفت خدمت در نیروی قزاق را از ۱۵ سالگی شروع
کرده بود ، بدیهی است که تمام علاقه اش متوجه حرفه سپاهیگریش
می باشد ، مردی نیرومند و خوش اندام با استخوان بندی درشت است ،
بلندقدتر از اشخاص معمولی ، با صدای ملایم و صراحت بیان که بین ایرانی
ها نادر است ، در صحبت کردن بدون اتلاف وقت (تعارفاتی که ایرانی
ها برای مبادله جملات ظریف اما کاملاً بی معنی ، دوست دارند) اوبی
درنگ وارد اصل مطلب میشود .

در مذاکراتی که من و او تا کنون داشته ایم ، هیچگاه راجع به
خودش یا راجع به کابینه ای که عضو آن است چیزی نگفته ، بلکه فقط
به خاطر کشورش صحبت کرده است ، در اشاراتش به قدرت های
خارجی صرفاً توجهش به اثر مفید یا غیر مفیدی است که آن هامی
توانند روی خوشبختی و آبادانی ایران بگذارند .

کاملاً طبیعی است که با توجه به خانواده وریشه و پرورش
محدود رضاخان ، او باید یک مرد بی اطلاع و بی معلومات باشد ، ولی
دستپاچگی و خود را با ختن یا رفتار ناشیانه ای نشان نمیدهد ، او وقار طبیعی
قابل توجهی دارد و نشانی از عدم تسلط بر خود نه در گفتارش دیده
میشود نه در رفتارش .

در صحبت با او این برداشت برای من حاصل شد که او مغزی به کارنگرفته دارد نه یک مغز خالی، بلکه مغزی که نقطه نظرهای تازه ای را آنکه که مسئولیت های غیرمنتظره و جدید به او محول کرده بود جست و جوی جذب میکرد، و موفقانه کوشش می نمود اولویت ها (مسائل اصلی) را مشخص و توجه خود را به آن ها معطوف نمایند تا نتیجه گیری مستقل برای او مقدور گردد، در حقیقت احساس کردم در مدرسه قبول مسئولیت ها، جناب او دانشجویی با آینده درخشان می باشد، زیرا میهن پرستی او در حد خیلی عملی تر از حد معمولی هم میهنانش می باشد، و حقیقتاً شانه های خود را زیر چرخ اربابه کشورش که به علت بیماری و حماقت زمامدارانش در حال فرورفتن در شیار جاده و غرق شدن بود گذاشته است که آن را بلند کند.

سرور من بخوبی از چگونگی ترقی رضاخان اطلاع دارند و احتیاج به تکرار آن هانیست، علیرغم کارشکنی بسیاری از اعیان هم میهنش که فکرنمی کردند یک تازه بدوران رسیده جاهل بتواند به این سرعت در صدر قرار گیرد، او ثابت کرد که خود تصمیم گیر اصلی است، و مطمئناً مرد جاهل تازه بدوران رسیده باید دارای قدرت اراده فوق العاده و هدف مشخصی باشد که بتواند علیرغم مشکلات به این موفقیت دست یابد.

تاکنون آنچه می توانم بگویم آنست که رضاخان به نادرستی برثروت خود نسیف زوده و اجازه نداده است که ملاحظاتی پولی در تصمیماتش تاثیر بگذارد، او وجه کافی برای ساختن منزلی مناسب با موقعیت فعلی خود فراهم نموده و بدون شک چنانکه در این کشور رایج است، هدایای محترمانه ای را که اشخاص علاقمند به جلب توجه

والتفات اوداده اندقبول کرده است، اما در قضاوت راجع به آن به استناد ایرانی ها (که آنجناب به طبیعت غیر ثابت آن کاملاً آشنا هستید) وضع اومشمول سانسور نیست و عامه مردم اورا متهم به پولکی بودن یافساد نمی کنند، شخصاً اطلاع دارم که مبلغ ۱۵۰ هزار تومان در بانک گذاشته بود که آن را کتمان نمی کرد و ذخیره خود می نامید، عین حقیقت است که در وضع سخت مالی چند ماه اخیر، اوتمام وجه را برای نظامیان خود خرج کرد.

احترام متواضعانه ای که نسبت به او اعمال میشود تقریباً مضحک است، گویا اوزبان خیلی خشنی دارد که هم میهنانش در هر مقام والائی باشند از آن معاف نیستند، ایرانی های غیر معتاد به این رفتار دچار معامی شده اند که چگونه به آن برخورد کنند.

به نظر میرسد رضاخان حتی در قلب شاه نیز احساسی از نگرانی و تردید به وجود آورده است، مطلع شده ام (و ممکن است کاملاً صحیح باشد) که شاه بعضی اوقات در منتهای تردید است که از نظر نفع شخصی خودش عاقلانه تر است که رضاخان را پشتیبانی کند یا اقوام السلطنه را؟! و اراده او به اجتناب از این تصمیم گیری دلیل اصلی عزیمت با عجله اودریک فصل بسیار نامناسب برای مسافرت بود، این بدان معناست که شاه لااقل تردید داشت که قرعه بخت خود را با اعیان و سازمان اداری با قدرت بی نظیر تحریک و منفی بافی آنها بر علیه این مرد بیگانه اما ناخوانده و مزاحم بیندازد.

وابسته نظامی ما از پیشرفت آموزش و انضباط و رفتار قشونی که رضاخان در حال ایجاد آنست مرامتباً مطلع کرده است، گزارش های او به یوزیاد و سریعی رادر قشون نشان داده است که مسلماً مربوط به

شخصیت قوی رضاخان و قدرت رهبری او است.

روز قبل از عزیمت شاه، در میدان بزرگ وسط شهر از حدود ۶ هزار نفر نیروهای مستقر در پایتخت سان و رژه نظامی به افتخار اعلیحضرت انجام شد، که در آن نمایندگان خارجی و کادر دفتر آن ها دعوت داشتند، در نتیجه من فرصت یافتم که واحدهای قشون را شخصاً ببینم و قضاوت کنم، و افواج پیاده نظامی قدیمی سرباز ایرانی را که موقع اقامت سابقم در ایران وجود داشت دوباره به خاطر ببآورم، افواجی که تشکیل می شد از عده ای پاره پوره بدقواره، به زحمت می توانستم باور کنم که باچشمان خود نظامیان جدید ایرانی رامی بینم که با اسلحه کامل در حال اجرای حرکات نظامی، تغییر آرایش ها، حرکات مشق با تفنگ هستند، آنهم با ظرافتی که می شد بخوبی آن را با ارتش های درجه دوم اروپا مقایسه کرد.

تنها شخصی که در تمام مدت عملیات به نظرمی آمد که کاملاً حوصله اش سر رفته اعلیحضرت شاه بود، او در طول بازدید از نظامیان حاضر نشد حتی یک کلمه هم خطاب به افسری یابیه یکی از شرکت کنندگان در سان بگوید.

از آینده رضاخان مشکل است بطور یقین و مسلم چیزی گفت، روی هم رفته او یک مرد بلند پرواز است و قصد دارد تمام قدرت ها را در دست خود بگیرد، بعضی ها معتقدند آرزوهای او تا حدتخت سلطنت می باشد، من فقط می توانم بگویم که او اتفاقاً تا کنون همه دل بستگی های دیگر خود را تابع مصالح قشون تحت فرماندهی خویش قرار داده، و اقتدار واقعی خود را بامیانه روی و مدارات توسعه داده است، موقعی که کابینه قوام السلطنه سقوط کرد، او اگر می خواست بدون شک می توانست

رئیس الوزرا بشود ، ولی تشخیص داد که با این کار از برنامه خود دور میشود . رفتار او نسبت به مجلس یک بردباری مغرورانه است ، او مجلسیان را اجتماعی خسته کننده و رویهمرفته پرحرف و بی ضرر می داند ، فکرمی کنم او واقعا مشتاق است که میهن خود را مدرن و ایستاده روی پای خود ببیند ، اما می ترسم به قشون زیاد تکیه نماید و آن را اهرم تجدید حیات کشورش کند ، و به علت نداشتن تحصیلات عمومی و تجربه ، عوامل اصلی دیگر را عملاً کم اهمیت بگیرد .

به عقیده من بسیار عاقلانه است که به رضا خان پشتیبانی خودمان را عرضه نمائیم ، اگر چه برای این کار خود منطقی داشته باشیم ، اگر اعتقاد من به اینکه انگلستان تنها دوست واقعی و بدون نظرایران می باشد به او تلقین گردد و در مغز او رسوخ کند ، او در سر خورد به مشکلات ناخود آگاه به سوی ما خواهد آمد ، در آن زمان ما باید از بروز توهمی که او را مورد حمایت خود قرار داده ایم جدا بیهیزیم ، ضمناً بدون آنکه در شرایط حساس افکار عمومی فعلی او را به مخاطره بیندازیم ، کوشش خواهیم کرد که ارتباط با او را ادامه دهیم و او را از اوضاع حقیقی امور در منافع مشترک دو کشورمان آگاه نماییم .

سرپرسی لورن

(نامه پیوست یادداشت مستراسمارت)

* سردار سپه اظهار نمود این که بعضی اشخاص گفته اند او طرفدار بلشویک هامی باشد صحیح نیست ، مراد او با آنها برای حل مسئله کیلان

ومازندران بوده است، وزیرمختارهم گفتاراوراتائیدواضافه نمود که حرف های آن اشخاص راباورنکرده است.

* - سردار سپه اظهار نمود مکرراً گفته است که اومی خواهد به وسیله خود ایرانی ها یک ارتش منظم وقوی به وجود بیاورند، نظم رادرکشور برقرار کنند و یک دولت قوی ومستقل ایرانی درایران ایجاد نمایند، تقاضای او آنست که انگلیس هادرکارش مداخله نکنند و به او فرصت بدهند، وزیرمختار خوشنودی خود را از اقدامات او اظهار نمود و گفت پایه سیاست انگلستان درایران همیشه واکتون نیز حفظ استقلال ایران است.

* - راجع به کابینه مشیرالدوله سردار سپه گفت، با او که محبوبیت ملی دارد مسائل را حل کنید، باسختگیری و ندادن پول نگذارید روس هابانشان دادن درباغ سبزا فکار عمومی رابه خود جلب کنند، وزیرمختار علت سختگیری دولت انگلیس رابدهی ۲۰ میلیون تومانی ایران وعدم اعتنای دولت ایران به نامه های انگلستان دراین مورد وقرض گرفتن ازجای دیگر (منظور همان موقع قرضه یک میلیون دلار ایران از امریکا است - توضیح از نویسنده) ذکر کرد.

* - راجع به نفت شمال ایران سردار سپه اظهار نمود به فکردست گذاشتن روی نفت شمال نباشید، زیراروس هاراعلیه ایران تحریک خواهید کرد، بگذارید امریکائی هانفت شمال را استخراج کنند، ایران نباید درآتش رقابت انگلیسی ها و امریکائی هابسوزد، وزیرمختار گفت اگر ایران وانگلیس وامریکا توافق داشته باشند روس ها کاری نمی توانند بکنند، بهتر است مسئله نفت شمال ۶ ماه معوق بماند تا شکل خود را بگیرد.

گزارش سرپرسی لورن که یک سیاستمدار با سابقه و با تجربه ای بوده دارای نکات حساسی است، او وضعیت آن روز ایران و شخصیت سردار سپه را به خوبی و به درستی تشریح و ارزیابی نموده، جز در مورد اینکه گفته «به علت نداشتن تحصیلات عمومی و نداشتن تجربه، عوامل اصلی دیگر را عملاً کم اهمیت بگیرد» چون رضاشاه طی مدت سلطنت خود نشان داد که حداقل طی چند قرن اخیر از همه زمامداران و شاهان، روشنفکر تر و با تجربه تر و باتدبیر تر بوده.

یکی از شانس های سردار سپه در چنان دوران بحرانی حضور سیاستمداران با تجربه و شخص واقع بین و نیک اندیشی چون لورن در ایران بوده، زیرا او برخلاف اکثر زمامداران و سیاستمداران انگلیس که تربیت شده مکتب استعمار و استثمارگری بودند و در جهت سلطه جوئی و منافع انگلستان با ملل دیگر و مسائل باغرو و قدرت ویی رحمی رو برو میشدند، بر عکس لورن فردی بوده تحصیل کرده که سال ها سمت استاد دانشگاه اکسفورد را به عهده داشته، شخصی بوده روشنفکر و خوش نیت و حقیقت نگر که با توجه به شرایط زمان و مکان، عاقلانه و واقع بینانه مسائل را مورد ارزیابی و تصمیم گیری قرار میداد، درست است که او یک فرد انگلیسی بود و حفظ منافع ملت و مملکتش را از مقدم بر هر چیزی می شمرد، ولی در انجام این هدف هیچ وقت از راه حقیقت و واقعیت و عاقلانه و واقع بینانه دور نشد، در صفحات آینده خواهیم دید چگونه وجود سرپرسی لورن از ایجاد شدن خیلی مشکلات و خطرات از جمله مسئله شیخ خزعل جلوگیری کرد.

۴ - لرد کُرن یکی از زمامداران و سیاستمداران معروف و بزرگ و تربیت یافته مکتب امپریالیستی و استثمارگری انگلستان بود، چون

بیشتر عمر او در مستعمرات انگلستان و منطقه خاورمیانه و کشورهای عربی گذشته بود، بالاخره در سمت نایب السلطنه هندوستان و وزیر امور خارجه انگلستان سال هامجری سیاست استعماری و استثماری انگلستان بود.

وجود او باعث صدمات و لطمات بزرگی از قبیل عقد قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ با دولت تزاری در مورد اشغال و تقسیم ایران، جدا کردن خوزستان و حمایت شدید از شیخ خزعل، عقد قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله و اعزام مستشاران اقتصادی و نظامی و بدست گرفتن اختیارات و اداره امور ایران، تشکیل پلیس جنوب و عقد قراردادها با ایالات و عشایر و طوایف عرب علیه حاکمیت ایران و غیره شده بود، میتوان گفت که این شخص با داشتن افکار و عقاید پلید استعمارگری بزرگترین دشمن استقلال ایران و سردار سپه بشمار می آمد، برای نشان دادن نمونه طرز تفکر او در مورد ایران و ایرانی بدنیست به نوشته گوردون واتر فیلد در کتاب «شرح حال لورن» در مورد نامه ای که لرد کُرزن به سرپرسی لورن زمانی که بسمت وزیر مختار انگلیس در ایران تعیین شده نوشته اشاره بشود:

«این مردم (مردم ایران) به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بدون ماکاری نمی توانند انجام بدهند و راستش را بخواهی هیچ بدم نمی آید که سرشان به سنگ بخورد و متنبه شوند و قدر ما را بدانند، هر یک بختی و زبانی که نصیبشان بشود استحقاقش را دارند، اما در ما وراء کل قضایا، گرچه «وده‌های زهر آگین کینه و خشم فضای دیدنیندگان را عجلالتاً گور کرده است، صخره شکست ناپذیر دوستی، بی غرضی و خصیصه نژادی بریتانیا قرار دارد، این پرده های کین و غرض که در حال حاضر جلوی واقعیت را گرفته عنقریب محو و سیمای حقیقت عیان

خواهدشد .

مبادا اغفال شوی و خود را با عجله به آغوش اولین وزیری که به سراغت آمد بیندازی، وزرا و رجال معلوم الحال ایران داخل آدم نیستند، این توله سگهارسمشان این است که می آیند و استخوانی می ریابند! عیناً مانند سگهائی که روی صحنه های موزیکال ظاهرمی شوند نقش بازی می کنند! اما هیچ کدام اهمیت خاصی ندارند .

پردل باش و قوت قلبت را از دست مده، کارها به مرور زمان اصلاح خواهدشد، اما در هر کاری که انجام می دهی فقط مواظب باش که هیچ وقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی، هرگز نگذار کسی بوئی از این حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران آشفته یا ناراحتیم، تسلط ما را بر خلیج فارس هرگز از دست نده و پایه های آن را به هیچ وجه شل نکن، در قبال سیاست بازیهای رجال ایرانی حداعلای بی اعتنائی رانشان بده و یک روز که فرصت مناسب بدست آمدمشتی محکم به دماغ آن خائن (منظور سردار سپه!) بزنی، یواش یواش نفوذ شوکت از دست رفته ی بریتانیا را دوباره به سفارت برگردان .»

خوشبختانه در دوران نخست وزیری سردار سپه لرد کُرزن به علت بیماری از کار کناره گرفت، این هم یکی از شانس های سردار سپه بود که بتواند به اهداف خود برسد .

با وجود چنین تعلیمات و تلقینات زهر آگین خوشبختانه سرپرسی لورن همیشه نسبت به مسائل ایران و سردار سپه با حقیقت و واقع بینی روبرو میگرددید، به لحاظ اهمیت موضوع جادارد که به یکی دیگر از گزارشات سرپرسی لورن که به وزارت امور خارجه انگلستان ارسال داشته توجه بشود:

زمانی که در پایان سال ۱۹۲۱ به ایران رسیدم اوضاع داخلی این کشور نه آرام بود نه ثابت، شورش کلنل تقی خان پسیان در خراسان، طغیان سمیتقو در آذربایجان، انقلاب میرزا کوچک خان در گیلان، چپاول ایلات شاهسون، تمردطوایف ترکمن، قرار گرفتن منطقه شمال تحت نفوذ شوروی، گرایش کردها به همدستی با سمیتقو، تجمع ایلات جنوب و جنوب غربی یعنی لرها و بختیاری ها و قشقائی ها به ریاست صولت الدوله، اعراب خمسه به ریاست قوام الملک، اقدامات شیخ محمره و طوایف کوچک ساکن سرزمین های مشرف بر بنادر خلیج فارس، شورش ژاندارمری تبریز به فرماندهی لاهوتی و وقایعی دیگر در ایران وجود داشت.

اوضاع عمومی در نتیجه تبلیغات بلشویکی به وخامت می گرائید، دولت ایران خطر این تبلیغات را که انهدام نفوذ انگلستان بود درک نمی کرد، در اثر کوشش یک مرد یعنی رضاخان وزیر جنگ علی رغم کلیه مشکلات در سراسر شمال غربی و شمال شرقی ارتش موقعیت و حیثیت خود را تثبیت کرده و نفوذ روسیه در آن منطقه تضعیف شده است، در جنوب و جنوب غربی کارهای کمتری شده ولی فعالیت شایان تقدیری برای امنیت به عمل آمده است، رضاخان هیچگاه در برابر شاه و دولت و مجلسیان و ملاها از هدف خود منحرف نشده و مملکت را به سوی وحدت سوق می دهد، انگیزه جاه طلبی در خط مشی رضاخان وجود دارد، ولی انگیزه اصلی او یک وطن پرستی راستین و بی ریامی باشد و می خواهد ایران را از خفت و خواری کنونی رهائی بخشد، قانون

ونظم رادرسراسرکشوربرقرارسازد ، احترام همسایگان راجلب نماید ، اومی تواندنظیریک دیکتاتورفرمانفرمائی کند ، حتی می تواندسلسله قاجاررابراندازد ، رضاخان با استواری درراه تحکیم کارهاگام برداشته و برای مصالح کشورش کوشش به عمل می آورد ، اوهیچگاه مارامورداعتمادخودقرارنداده وهرگزم به مادروغ نگفته است ، سیاست واقدامات رضاخان تا به حال بامصالح ماسازگاری داشته است ، ایران هرچه تواناتروییکپارچه ترگرددپیروزی سیاست شوروی ازین می رود ، برای بریتانیا آسان تراست که بایک دولت مرکزی سروکارداشته باشد تاباعده ای قدرت های کوچک محلی ، اگررضاخان بدون آسیب رساندن به منافع مستقیم انگلستان بتواندشرایط موردنظرخودرایه دست آورد اوضاع واحوال دراینجا بهبودخواهدیافت ، شایدبتوان بارضاخان به نوعی به تفاهم رسید .

مورددیگرکه لازم است نگران باشیم امنیت مناطق نفتی وموقعیت شیخ محمره است ، کلیدپیروزی یاشکست این سیاست دردست ما است ، بایدبگویم چنانچه منافع مامحفوظ بماندحاضر به دادن کمک هستیم مشروط به اینکه بهترین تضمین را برای حفظ منافع خود بدست بیاوریم»-

واقعاًبایدگفت که درآن دوران بحرانی وسرنوشت سازوجود سرپرسی لورن برای رضاشاه وایران شانس بزرگی بوده .

۵ - عدم سازش دول روس وانگلیس برسرمسائل ایران وتغییرسیاست دولت جدیدالتاسیس اتحاد جماهیرشوروی وسعی آن دولت درجهت جلب دوستی ایران باعقد قرارداد۱۹۲۱ بین ایران وشوروی ، آمدن سفیرباتدیروباحسن نیت به نام روتشتاین به ایران موقعیت بسیارخوبی

رابرای سردار سپه و دولت ایران ایجاد کرد تا بتواند به نا آرامی های شمال ایران خاتمه بدهند .

سردار سپه از روز اول رسیدن به مقام فرماندهی نیروی قزاق و وزارت جنگ تمام فکروسعی و کوشش خود را در راه به وجود آوردن نیروی نظامی و ارتش منظم و منسجم متمرکز نمود تا بتواند از هرج و مرج و ملوک الطوائفی و تجزیه ایران جلوگیری کرده و بابرقراری امنیت موفق به اجرای برنامه های سیاسی و اقتصادی و عمرانی و اجتماعی بشود .

سردار سپه از بدور رسیدن به قدرت بادی و نیروی مخالف رو برو گردید :

الف - نیروهای خارجی (بیگانگان و ایادی آن ها)

ب - نیروهای داخلی (دولتمردان و سیاستمداران که سالیان طولانی زمام امور را در دست داشتند ، یاغیان و سرکشان ، گروه های آشوبگرو و ماجراجو و استفاده جو و فرصت طلب)

الف - نیروهای خارجی

سردار سپه با ایجاد رابطه با دول روسیه و انگلستان و ترکیه ، آن ها را متقاعد کرد که به عوض داشتن رابطه بایک عده یاغی و متجاسر ، برقراری رابطه دوستی و رعایت احترام و حفظ منافع متقابل بایک دولت مرکزی به نفع طرفین است ، به علت جنگ اول جهانی که دو کشور روس و عثمانی (ترکیه) متحمل خسارات جانی و مالی زیادی شده و هر کدام بامشکلات فراوانی دست به گریبان بودند صلاح خود را در این دیدند که ارتش های خود را از ایران خارج و دست از دخالت

دramorairan وحمایت ازافرادیاغی ازقبیل سمیتقو ، میرزاکوچک خان ، انقلابیون شمال بردارند ، مخصوصاً دولت جدیدالتاسیس کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی به لحاظ مخالفت با سیاست ونفوذ انگلستان درایران سعی میکردتا هرچه بیشتر با ایران دارای روابط بهتری باشد ، با آمدن اولین سفیراتحاد جماهیر شوروی به نام روتشتاین به ایران که شخص تحصیل کرده علوم سیاسی وروزنامه نگارونویسنده وسیار فردواقع بین ومطلعی بودروابط ایران وشوروی روبه بهبودگذاشت ، روتشتاین پس ازآشناشدن باسردارسپه واطمینان ازاین که اوفقط به حفظ مصالح ومنافع کشوروملتش می اندیشد ، نه تنهاقول عدم حمایت ازانقلابیون شمال وعدم مداخله درامورایران راداد ، بلکه آمادگی دولت خودرابرای برقراری رابطه دوستی وهمکاری را اعلام نمود ، عدم وجودتوافق بین انگلستان وشوروی برسرمسائل ایران وتغییرسیاست دولت شوروی ،مخصوصاً وجودچنین شخصی به عنوان سفیربهترین موقعیت رابرای سردارسپه ایجادکردتابه تواندبه مسائل ومشکلات داخلی وهرج ومرج مخصوصاًبه انقلاب شمال خاتمه بدهد ، انگلستان باوجودخارج کردن ارتش خودازایران ولی باداشتن عمال وایادی خوددربین رجال سیاسی وآخوندهاوشیخ خزعل وغیره همچنان دارای یک نیروی مهم ومخرب ومقاومی درمقابل سردارسپه بود .

ب - نیروهای داخلی

سردارسپه دریک مدّت کوتاه باتشکیل نیروی نظامی نه چندان مرتب وكامل توانست اکثریاغیان وسرکشان راسرکوب کرده وامنیت رادراقصا نقاط ایران برقرارکند ، همچنین اقدام به اخراج کلیه افسران

خارجی از نیروهای قزاق و ژاندارم و پلیس نمود، چون شرح این موارد در اکثر کتاب ها به تفصیل بیان شده در این نوشته به اختصار به چند مورد اشاره می شود :

۱ - کلنل محمدتقی خان پسیان یکی از افسران تحصیل کرده و وطنپرست ایران بود، زمانی که سیدضیاء به نخست وزیری رسید قوام السلطنه والی خراسان و کلنل پسیان فرمانده ژاندارمری خراسان بود، سیدضیاء دستور توقیف واعزام قوام السلطنه به تهران را به کلنل پسیان صادر کرد، کلنل پسیان دستور نخست وزیر را اجرا و قوام السلطنه را توقیف و به تهران اعزام داشت، بعد از برکناری سیدضیاء و نخست وزیر شدن قوام السلطنه، قوام السلطنه به جهت کینه توزی و انتقام جوئی، کلنل پسیان را از فرماندهی ژاندارمری خراسان عزل و او را به تهران احضار نمود، کلنل پسیان می دانست به مجرد رسیدن به تهران قوام السلطنه او را اعدام خواهد کرد، به همین علت از دستور نخست وزیر سرپیچی کرد، قوام السلطنه به سردار سپه و وزیر جنگ دستور اداتقوائی برای سرکوبی و دستگیری کلنل پسیان به خراسان اعزام دارد، خود قوام السلطنه هم با داشتن چندین سال سمت والی گری در خراسان و آشنائی با خوانین و سران عشایران منطقه از قبیل شوکت الملک علم (پدر اسدالله علم) و شجاع الملک و سالار شجاع و غیره به آن ها پیغام فرستاد تا به هر ترتیب که مقدور است در از بین بردن کلنل محمدتقی خان پسیان کوتاهی نکنند، در جنگی که در بجنورد بین عشایر و اکراد و کلنل پسیان پیش آمد کلنل محمدتقی خان پسیان کشته شد (مهرماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی)

۲ - سردار سپه با اطمینان از عدم حمایت دولت شوروی از انقلابیون شمال با اعزام نیرو به شمال، خودش هم به رشت رفت و قوای متجاسرین

وانقلابیون رادرهم شکست ، حیدرعمواوغلی دراختلاف باسران انقلاب کشته شد ، میرزا کوچک خان بعدازشکست ازنیروهای دولتی درموقع فراردرکوه های طالش برابریرف وسرما درگذشت ، احسان الله خان به روسیه فرارکرد ، ساعدالدوله وخالوقربان هم تسلیم قوای دولتی شدند (بهمن ماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی) ، بدین ترتیب استان های گیلان ومازندران تحت تسلط حکومت مرکزی درآمد .

۳ - سردار سپه برای یکپارچه کردن وتقویت ارتش اقدام به متحدالشکل کردن وادغام نیروی قزاق وژاندارم نمود ، اکثرافسران ژاندارم موافق این امرنبودند ، یکی ازآن ها به نام ماژورابوالقاسم خان لاهوتی فرمانده نیروی ژاندارم آذربایجان بودکه علیه دولت مرکزی قیام وبادراختیارگرفتن حکومت تبریزوشهرهای حومه ازاطاعت دولت مرکزی سرباززد ، سردار سپه با اعزام نیرو به تبریز ، قیام لاهوتی رادرهم شکست و لاهوتی به روسیه فراری شد .

۴ - اسماعیل آقاسمیتقوسال هاباقتل وغارت درمنطقه آذربایجان غربی وکردستان بانهایت قدرت حکومت میکرد ، سردار سپه با اعزام نیرو به آذربایجان وپس ازچندین جنگ با افرادسمیتقواورامغلوب نمودوسمیتقویه ترکیه فرارکرد .

باشکست وبرطرف شدن خطر قوای انقلابیون شمال وخاتمه قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان و لاهوتی درتبریزوسرکوبی قوای سمیتقو وسایرایلات وسرکشان شمال ، خیال سردار سپه از شمال ایران تقریباً آسوده شد ، ولی برای یکپارچه کردن کشور وقلع وقمع سایرباغیان ومقابله بامخالفت وکارشکنی افرادمختلف راه طولانی وپرنشیب وفرازی رادریزش داشت ، بزرگترین دشمن ومانع اقدامات اصلاحی سردار سپه

در داخل مملکت علاوه بر ایادی بیگانگان عده ای روزنامه نگار هوجوی و باج بگیر، تعدادی نماینده مجلس و روحانی کلاش و دغلكار که در رأس آن هاسیدحسن مدرس قرار داشت، عده ای از رجال و فئودال ها استفاده جوهاکه سال هادرمسندامور قرار داشتند و وجود سردار سپه را مانع بزرگی در رسیدن به اهداف خود می دانستند از قبیل قوام السلطنه، وثوق الدوله، سرداران تنصار، منتخب السلطان، قوام الدوله (شکرالله خان صدی) و غیره به عناوین مختلف ایجاد اشکالات کرده و مستقیم و یا غیر مستقیم با کار شکنی و برانگیختن توده عوام مردم و انحراف افکار عمومی (مخصوصاً سیدحسن مدرس با پشتوانه پول شیخ خزعل و پشتیبانی آخوندها و درباریان) مانع انجام کارهای اصلاحی سردار سپه بودند، و حتی عده ای از آنها طرح ترور سردار سپه را هم ریخته بودند، سردار سپه با تحمل همه مشکلات با صبر و تدبیر در فرصت های مناسب چنین افرادی را گوشمالی سخت داد و سر جای شان نشانید.

نخست وزیر و اقدامات سردار سپه در دوران نخست وزیری

بعد از کودتا چندین دولت تشکیل و هر کدام بیش از چند ماه دوام نیاورد، در تاریخ ششم آبان ماه سال ۱۳۰۲ سردار سپه به مقام نخست وزیری رسید، با کسب بالاترین مقام لشگری و کشوری زمام امور حکومت ایران را بدست گرفت.

سردار سپه تقریباً ظرف دو سال دوران نخست وزیری تا تاریخ رسیدن به سلطنت (۲۱ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی) بابرقراری امنیت در تمام نقاط ایران و برچیدن بساط ملوک الطوائفی، دست به اقدامات و خدمات اساسی زد، چون شرح کلی هریک مستلزم ذکر مطالب زیاد است کارهای انجام شده در دوره نخست وزیری سردار سپه فهرست وار و به اختصار شرح زیر است:

صرفه جوئی در هزینه ها و ایجاد درآمد و اخذ مالیات ها و تنظیم بودجه متعادل دولت، اصلاح امور وزارتخانه ها و دوایر دولتی، تقویت و تجهیز ارتش و برقراری خدمت نظام وظیفه، اعزام محصلین برای رشته های مختلف علمی و فنی و افسران جوان برای آموزش و کسب اطلاعات و فنون نظامی به کشورهای اروپا، احداث و ایجاد تعدادی مدارس ابتدائی و دبیرستان در تهران و شهرستان ها، حفظ آثار باستانی و بناهای تاریخی و اشیاء عتیقه از قبیل تخت جمشید، مقبره فردوسی و نادرشاه و غیره، تاسیس اداره باستان شناسی و موزه، تاسیس اداره ثبت احوال و اسناد و برای اولین بار صدور شناسنامه برای همه ایرانی ها، تغییر تقویم از قمری به

خورشیدی، تغییرمقیاس و اوزان قدیم به سیستم متریک، تاسیس اداره کشاورزی و دفع آفات نباتی، تاسیس بانک سپه، تاسیس شرکت هوایی یونکرس، تصویب قوانین انحصار قند و شکر و چای و توتون، تصویب قانون احداث راه آهن، شدت عمل و جلوگیری از توسل به بیگانگان و یاتحصن در سفارتخانه های دول بیگانه و یا اماکن مقدس و خانه مجتهدین و آخوندها، الغای القاب فردی و خانوادگی، تغییر و مدرن کردن پوشش و نوع پوشاک (مخصوصاً در مورد کارمندان دولت) و اجرای ده هاترح اصلاحی دیگر.

بزرگترین اقدام و خدمت سردار سپه در این دوره دو ساله نخست وزیری، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و بازگردانیدن خطه خوزستان و مناطق جنوبی به ایران است، چون این موضوع از لحاظ تاریخی و حیاتی برای ملت ایران دارای اهمیت به سزائی است لذا این مورد قدری مشروح تر بیان خواهد شد.

نفس مدرس دردوران حکومت سردار سپه

یکی از افرادی که از زمان کودتا تا سلطنت رضاشاه همیشه به عنوان بازیگر صحنه سیاست و مخالفت با اصلاحات و پایه عبارت واضح تر لرل بازدارنده را بازی کرده سیدحسین مدرس بوده، بنابراین به جهت اطلاع نسل جوان لازم است این شخص بدرستی معرفی بشود:

سیدحسین مدرس در اصفهان متولد و در ۲۲ سالگی به نجف رفت و پس از مدتی با عنوان مجتهدیه اصفهان برگشت و در دوره دوم مجلس به نمایندگی برگزیده شد، چون شخص بی پروا و کستاخ و هتاک بود و از طرفی به علت دربرداشتن کسوت آخوندی مورد پشتیبانی آخوندها قرار داشت، باین قدرت رسیدن سردار سپه چون سردار سپه را شخص مقتدری می دانست شروع به مخالفت با او کرد.

سردار سپه اول با مدرس به مدارا و کجدار و مریز رفتار نمود، ولی این شخص متظاهر و غلکار و سازشکار دائماً ایجاد مشکلات و دردسرهایی میکرد، چندین دفعه بین آندو بر خورد و مشاجرات و قهر و آشتی هائی پیش آمد، ولی مدرس پنهانی همچنان با ارتباط با مخالفین سردار سپه که دستشان از دخالت در امور دولت و سوء استفاده ها کوتاه شده بود از قبیل قوام السلطنه، ناصرالملک قراکوزلو، وثوق الدوله، نصرت الدوله، قوام الدوله، مخصوصاً محمدحسین میرزا ولیعهد و پایشتهانی و حمایت مالی شیخ خزعل مشغول دسیسه و توطئه علیه سردار سپه بود، بمجرد اینکه کاری را مخالف نظر و خواسته آخوندها میدید شروع به جار و جنجال و به راه انداختن گروه هائی و بباستن بازار مینمود (وسيله و حربه ای که همیشه آخوندها در موارد مختلف از آن استفاده کرده اند).

مدرّس شخص سیّاس وشیادوجاه طلبی بود ، اوبا استفاده ازعنوان مجتهدوروحانی وزندگی دریک خانه محقرونشستن روی یک زیلوی مندرس ، تظاهربه فقروزهذوبی نیازی می نمود !، ولی همان موقع که روی تشکچه مندرس نشسته بود زیرتشکچه پرازیول هائی بودکه ازولیعهدوشیخ خزعل ودیگران گرفته بود !! .

سردارسپه کاملاً ازفعالیت های مخالفت آمیزوتحریرک آمیزاوباخبربوده ، مدرّس برای مرعوب کردن ویابه اصطلاح باجگیری بیشترباهمدستی قوام الدوله وسیدابوالحسن حائری زاده ومحمدتقی بهار (ملک الشعراء) وشش نفردیگرددرمجلس گروه اقلیتی راتشکیل دادند ، وقتی که سردارسپه برای کوتاه کردن دست شیخ خزعل اقدام به اعزام نیروبه خوزستان نمود ، چون مدرّس جیره بگیرشیخ خزعل بوددرمجلس باهوچیگری و وقاحت گفت که شیخ خزعل ازطرف شاه به عنوان حکمران خوزستان تعیین شده ، سردارسپه با اعزام نیروبه خوزستان میخواهدمملکت رابه آتش وخون بکشد !، وبطرفداری ازشیخ خزعل اوراوادارکردکه نامه ای به احمدشاه بنویسداوراثرغیب به آمدن به ایران بکند ، وخودش هم باتماس بامحمدحسن میرزاولیعهدونوشتن نامه واعزام نماینده ای نزداحمدشاه تلاش میکردکه احمدشاه راواداربه عزل سردارسپه وجلوگیری ازاعزام نیروبه خوزستان بکند ، خوشبختانه دراین موردنقشه های شیطانی اوبی اثرماند ، ولی به هرحال باکارشکنی ویا استیضاح دولت برای سردارسپه ایجاداشکالات ومزاحمت های زیادی می نمود .

برای شناخت بیشتراین شخص علاوه برمطلب فوق بدنیست به دومورددیگرازاعمال خیانت آمیزاواشاره بشود:

۱ - نصرت الدوله فیروز (پسرفرمانفرما وعامل رسمی انگلستان) زمانی که وزیرامور خارجه درکابینه وثوق الدوله بود باهمدستی وثوق الدوله وصارم الدوله (وزیرمالیه) با دریافت رشوه ازانگلستان با انجام خیانت مسلم اقدام به عقد قرارداد ۱۹۱۹ نموده بودند (این موضوع ضمن انتشار اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، بعدهامورداعتراف هرسه نفرهم قرارگرفت) ، نصرت الدوله در دوره چهارم مجلس به نمایندگی انتخاب شده بود ، عده ای ازوکلایه علّت رشوه گرفتن وخیانت نصرت الدوله با اعتبارنامه اوبه مخالفت برخاستند ، چون نصرت الدوله یکی ازهمدستان مدرّس بود ، مدرّس بابرشمردن معلومات و تحصیلات و خدمات نصرت الدوله باوقاحت از اوپشتیبانی کردوگفت «قرارداد ۱۹۱۹ که اجرانشد! پس نه گریه ای آمده ونه ماستی ریخته شده!!» ، به هر حال باشارلاتان بازی واصرار مدرّس اعتبارنامه نصرت الدوله به تصویب رسید! .

۲ - عین این عمل رادرمورد وثوق الدوله نمود ، درکابینه مستوفی الممالک وثوق الدوله به عنوان وزیریه مجلس دوره ششم معرفی شد ، دکتر محمد مصدق بابرشمردن خیانت های وثوق الدوله مخصوصاً در مورد رشوه گرفتن وعقد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان به شدت به مخالفت با وثوق الدوله برخاست ، این بار هم مدرّس برای تطهیر وثوق الدوله به دفاع از او پرداخت .

ذکر این مطلب هم در مورد رشوه گرفتن آن سه نفر جالب است:
در زمان سلطنت رضاشاه که دست افرادی چون وثوق الدوله و نصرت الدوله ها از امور مملکت کوتاه شده بود حسن تقی زاده که در زمان سلطنت رضاشاه وزیر دارائی بود در خاطراتش می نویسد:
«روزی رضاشاه به من گفت این حرامزاده ها (منظور وثوق الدوله و نصرت

و صارم الدوله) از انگلیس هارشوه گرفته اند، برویدوهمه اش راپس بگیرید» تقی زاده می نویسدهرسه نفربا التماس اظهارداشتندکه قادریه پرداخت نیستند، نصرت الدوله میگفت وقتی به عنوان وزیرامورخارجیه به همراه احمدشاه به اروپارفتم، چون دولت پول نداشت واحمدشاه هم حاضریه پرداخت هزیننه هائبوداجباراً مبالغ زیادی صرف مسافرت احمدشاه نمودم، تقی زاده اضافه میکند، به هرحال پول هاراگرفتم وبه حساب درآمددولت ریختم.

منظورازذکر مطالب فوق این است که گفته شوددرآن موقع سردار سپه علاوه برصدهاگرفتاری خارجی وداخلی باچه نوع افرادفاسدوخائنی ازقبیل مدرّس بوثوق الدوله، نصرت الدوله وشبّخ خزعل ها وغیره درگیربوده.

رابطه سردار سپه با احمدشاه

سردار سپه برخلاف سیدضیاء، یابه علت قولی که به آیرون ساید داده بود ویابه جهت داشتن انضباط و تربیت نظامی، بنابه شهادت دوست و دشمن همیشه نهایت احترام رانسبت به احمدشاه رعایت میکرد، وسعی می نمود که اورا بیشتر با مسائل مملکتی مخصوصاً نظامی آشنا کند، اورا تشویق میکرد به ولایات سفر بکنند، ولی متاسفانه احمدشاه اهل این کاره نبود، تنها فکرش اندوختن مال و فرستادن پول هایش به خارج و برای دوری از مسائل و گرفتاری های مملکت مسافرت به اروپا بود.

بعد از انتصاب سردار سپه به سمت نخست وزیر، احمدشاه در تاریخ هشتم آبان ماه ۱۳۰۲ از طریق قزوین و کرمانشاه و بغداد و بیروت عازم اروپا شد، سردار سپه در مقام نخست وزیر به جهت ادای احترام مخصوصاً برای حفاظت احمدشاه تا مرز اورا همراهی و مشایعت کرد.

اقامت احمدشاه در اروپا به طول کشید، سردار سپه ضمن ارسال نامه با فرستادن نماینده ای از طرف خود به اروپا، تلویحاً به او اطلاع داده بود که وجود و حضور او در ایران برای تحکیم دولت و برقراری ثبات و امنیت در کشور لازم است، احمدشاه به عنذر داشتن کسالت و احتیاج به معالجه از برگشت به ایران طفره می رفت، اونه تنها بیمار نبود بلکه یک روز در پاریس و روزهای دیگر در نیس و ژنو و شهرهای مختلف اروپا مشغول گردش و تفریح و خوشگذرانی بود! و عجیب اینکه به مراجعین میگفت به سردار سپه بگوئید برای تأمین هزینه های معالجه من برایم پول بفرستند!!، چون عدم برگشت احمدشاه باعث بلا تکلیفی شده

بود سردار سپه با ارسال تلگراف از احمدشاه جداًخواست که به ایران
مراجعت کند، احمدشاه در جواب سردار سپه تلگراف زیر را به سردار سپه
مخابر نمود:

جناب اشرف رئیس الوزرا به عون الله تعالى دوم ماه اکتبر یا کشتی موسوم به
نالدراژ پاریس از راه بمبئی به ایران حرکت می کنم، از مراجعت به وطن عزیز نهایت
مسرت حاصل و خوشوقتم که آنجناب را بزودی ملاقات خواهم نمود شاه
سردار سپه در جواب تلگراف زیر را به احمدشاه فرستاد:

پاریس

تلگراف مبارک که مبشر تشریف رسانی اعلی حضرت همایونی بود زیارت و حقیقتاً باعث
کمال مسرت گردید، استدعا دارم معلوم فرمایند موکب ملوکانه به کدام یک
از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود.

رئیس عالی کل قوا و رئیس الوزرا

با وجود این مکاتبات احمدشاه به ایران مراجعت نکرد تا اینکه
منجربه عزل او از طرف مجلس از سلطنت گردید.

زمزمه ایجاد رژیم جمهوری در ایران

چون دوره چهارم مجلس به پایان رسیده بود، سردار سپه دردی ماه ۱۳۰۲ دستور شروع انتخابات و تشکیل دوره پنجم مجلس شورای ملی را صادر کرد، مصادف با این زمان در ترکیه حکومت جمهوری اعلام و مصطفی کمال پاشا به نام اتاتورک به ریاست جمهوری انتخاب شده بود، لذا فکر برقراری حکومت جمهوری در توده مردم نفوذ کرده بود، مخصوصاً به علت عدم مراجعت احمدشاه به ایران و بلا تکلیفی دولت به تدریج اعتراضات از طرف روزنامه ها و گروه های مختلف و اکثر مردم علیه احمدشاه و حکومت سلطنتی شروع و درخواست برقراری جمهوری در ایران اوج می گرفت.

با تشکیل مجلس پنجم مخالفت با ادامه سلطنت احمدشاه شدت پیدا کرد و عده ای از اوکلادرتاریخ ۱۸ بهمن ماه ۱۳۰۲ طرحی در سه ماده به شرح زیر تهیه و پیشنهاد تصویب آن را نمودند:

ماده اول - تبدیل رژیم مشروطه به جمهوری

ماده دوم - دادن اختیاریه و کلای دوره پنجم تادر قانون اساسی موافق مصالح مملکت، نسبت به نوع رژیم تجدینظر کند.

ماده سوم - پس از معلوم شدن آراء عمومی تغییر رژیم به وسیله مجلس شورای ملی اعلام بشود.

در آن موقع چهار گروه در مجلس وجود داشت:

- ۱ - گروه اقلیت به رهبری مدرس
- ۲ - گروه سوسیالیست ها به رهبری سلیمان میرزا اسکندری
- ۳ - گروه جمهوری خواه ها به رهبری محمدتدین

۴ - گروه بی طرف ها که هرکدام در مواردی بایکی از گروه ها همکاری میکردند .

گروه هشت نفره مدرّس با اینکه در مجلس اقلیت کوچکی بودند ولی از پشتیبانی بزرگ سفارت انگلیس و آخوندها و فتووال ها و درباریان و رجال فاسدوهمچنین از حمایت مالی شیخ خزعل برخوردار بودند . گروه ده نفره سوسیالیست ها هم که تابع افکار سوسیالیستی و اقلیت کوچکی راتشکیل میدادند ، خواهان رژیم جمهوری بودند گروه جمهوری خواه که عبارت بودند از عده ای افراد روشنفکر و تحصیل کرده و جوان و بیطرف ها اکثریت مجلس راتشکیل میدادند . مدرّس و دارودسته اش با جمهوری به شدّت مخالف بودند ، و می گفتند چون احمدشاه حاضر به آمدن به ایران نیست او از سلطنت عزل و بجای او محمدحسن میرزا ولیعهد به سلطنت برگزیده شود . مبارزه بین جمهوری خواه ها و مشروطه طلب ها هر روز شدّت پیدا می کرد و تظاهرات و درگیری ها در تهران و شهرستان ها به اوج میرسید ، سردار سپه بای طرفی ناظر اوضاع بود که بینداین مبارزه به کجا کشیده میشود و مراقبت میکرد که این امر منجر به اغتشاش و نا آرامی نشود و حتی چند روز نامه نویس را که به احمدشاه هتاکی کرده بودند توقیف و تنبیه نمود ، بنابه گفته و نوشته افراد مطلع آن زمان که ناظر جریانات و آشنا به افکار سردار سپه بودند ، گویا سردار سپه هم با الهام از روش ملّت ترکیه و اتاتورک باطناً خواهان برقراری رژیم جمهوری بود ، ولی بالاخره مدرّس با پشتیبانی آخوندها و چند مجتهد مقیم کربلا و نجف موفق شد که موضوع تغییر رژیم را مسکوت بگذارد .

ختم غائله شیخ خزعل و دستگیری او

انگلستان با استفاده از ضعف دولت مرکزی ایران سال ها قبل از کودتای ۱۲۹۹ با حمایت رسمی و علنی، شیخ خزعل را به عنوان حاکم خوزستان تعیین نموده و به رسمیت شناخته و به جهت محافظت تاسیسات نفت با عقد قرارداد مبالغی به او می پرداخت، بنابراین نه تنها از بابت درآمد نفت چیزی به ایران پرداخت نمی کرد، بلکه دست ایران از حاکمیت بر خوزستان راهم کوتاه کرده بود، علاوه بر آن با عقد قراردادهائی با خوانین لرو بختیاری و سایر رؤسای ایلات و عشایر و طوایف عرب تقریباً مناطق جنوب ایران را به صورت نیمه مستعمره در آورده بود!

شیخ خزعل با تشکیل حکومت مستقل و نیروی نظامی و حتی انتخاب پرچم و نام عربستان برای منطقه خوزستان، خود را امیر عربستان و تحت الحمایه انگلستان نامیده و بدون اعتنا به دولت مرکزی ایران و عدم پرداخت مالیات، حتی اجازه ورود یک مأمور دولتی را به منطقه خوزستان نمی داد!، تنها کاری که می کرد در جهت حفظ منافع و مصالح خود با ارسال هدایا به شاه رضایت او را برای حفظ لقب سردار اقدس و حکومت مطلقه بر منطقه خوزستان را جلب می کرد! و در جهت تضعیف قدرت سردار سپه و دولت مرکزی با دادن مبالغی به افرادی که در هیئت حاکمه موثر بودند از قبیل ناصر الملک قراقرز، و ثوق الدوله، نصرت الدوله، قوام الدوله و غیره و چند نفر از وکلا که در رأس آن ها سید حسن مدرس قرار داشت، وضع خود را تثبیت می کرد.

سردار سپه تصمیم گرفت که بزرگترین و آخرین آثار ملوک

الطوائفی واستعماری را از خطه جنوب ایران ازین ببرد ، با آماده کردن واعزام نیرواقدام به سرکوب کردن لرها و بختیاری ها و قشقائی که با تشکیل کمیته قیام سعادت و آماده نمودن در حدود ۳۰ هزار نفر افراد مسلح باشیخ خزعل ائتلاف کرده وهمدست شده بودند نمود ، سپس دستور حرکت نیروی نظامی رابه خوزستان صادر کرد .

سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس با اطلاع از اعزام نیرو برای سرکوبی شیخ خزعل ، چون میدانست که سردار سپه در تصمیم خود راسخ است ، به جهت جلوگیری از جنگ واحتمالاً امکان وارد آمدن خسارت به تاسیسات نفتی و در خطر افتادن منافع انگلستان و به نحوی حفظ شیخ خزعل برای مذاکره و وساطت با سردار سپه تماس گرفت ، سردار سپه در صورت قبول شرایط زیر حاضر شد که از اقدام نظامی و جنگ خودداری نماید :

- ۱ - شیخ خزعل بانوشتن نامه و عرض پوزش از اعمال گذشته خود بدون قید و شرط اطاعت از دولت مرکزی ایران را اعلام کند .
- ۲ - اقدام به پرداخت کلیه دیون ومالیات های معوقه بنماید .
- ۳ - از ورود قوای نظامی ومأمورین دولتی و والی به منطقه خوزستان جلوگیری نکند .

شیخ خزعل چون قبول چنین شرایطی را برابر با ازین رفتن اختیارات و قدرتش میدانست بنابراین از قبول شرایط خودداری کرد . خوزستان برای انگلستان یک منبع درآمد بزرگ و برای آن دولت جنبه حیاتی داشت ، چون تسلط دولت ایران بر مناطق جنوب باعث ازدیاد قدرت سردار سپه می شد مدرس و طرفدارنش بامتسج کردن جلسات مجلس و بستن بازار و به راه انداختن تظاهرات و تحریک شیخ

خزعل برای مقاومت و نوشتن نامه به احمدشاه برای عزل سردار سپه
اظهار می‌کرد که اعزام نیرو به جنوب باعث جنگ و کشیده شدن مملکت به
آتش و خون خواهد شد.

بازی های سیاسی سردار سپه و حمایت غیرمستقیم شوروی
از او، رمزی مک دونالد نخست وزیر انگلستان را به شدت نگران کرد،
دولت انگلیس اقدام به ارسال یادداشت بسیار تند و تهدیدآمیز به ایران
نمود که قسمتی از آن به شرح زیر است:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینان های رسمی به جناب
اجل شیخ محمره داده است که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت
علیه ایران نسبت به حوزه اقتدار معزی علیه، به ایشان مساعدت نماید،
دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس جمیع قوای معزی علیه را
از هرگونه تعرضات و حملات خارجی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق
شناخته شده مشارالیه حفظ و حراست خواهد نمود، و دولت انگلستان
جمیع مساعی خود را به کار خواهد برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال
محلی نگهدارد.»

موقع وصول این یادداشت سردار سپه برای رفتن به خوزستان
در اصفهان بود، در غیاب او ذکاء الملک فروغی (محمدعلی فروغی) نایب
نخست وزیر بود، فروغی عین یادداشت را به سردار سپه مخابره
کرد و کسب دستور نمود، سردار سپه به فروغی دستور داد که با ارسال
جواب اقدام به رد ادعاهای انگلستان و اعتراض به ارسال چنین
یادداشتی و دخالت در امور داخلی ایران بشود، ضمناً به فروغی نوشت:
«همین قدر تذکر میدهم که من این قبیل مراسلات رانمی توانم در کابینه
خود ضبط و ثبت نمایم و گوشم به شنیدن این نوع حرف ها عادت ندارد»

سردار سپه بازديد داشت انگلستان در تاريخ ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۰۳ دستور حرکت نيرويه خوزستان را با فرماندهي خود صادر کرد و موقع حرکت به اطرافيان خود گفته بود:

«می روم تا آخرين نغمه ملوک الطوايفی را از میان بردارم،
يادريز خرابه های شوش مدفون شوم»

شيخ خزعل که نگران سرنوشت خود شده بود بنابه توصيه سيدحسن مدرس و همدستانش نامه ای به احمدشاه که در آن موقع در پاریس بود ارسال داشت و به او اطمینان داد که در صورت آمدن به خوزستان همه امکانات مالی و نظامی را در اختیار او خواهد گذاشت تا او سردار سپه را از کار برکنار کند.

پرسی لورن با تشخیص وخامت اوضاع مجدداً به دیدار سردار سپه رفته و به او میگوید که شيخ خزعل را متقاعد خواهد نمود که به نزد سردار سپه آمده و با عرض پوزش اظهار اطاعت از دولت مرکزی بکند، سردار سپه با این قرار بدون وارد شدن نیروی نظامی به خوزستان، خود شخصاً به همراه چند افسر وارد خوزستان و شهر محمره (خرمشهر بعدی) میشود و شيخ خزعل به دیدار سردار سپه می آید، بنابه تعريف همراهان وقتی شيخ خزعل به نزدیک سردار سپه میرسد همان حاکم قادرو جابروسرکش و یاغی با دیدن هیبت و صلابت سردار سپه چنان به ترس و لرز می افتد که بی اختیار خودش را روی چکمه های سردار سپه انداخته و شروع به بوسیدن پایش می کند و طلب عفو و بخشش کرده و میگوید مطیع سردار سپه و دولت ایران هستم.

سردار سپه میدانست که اطاعت شيخ خزعل از روی ناچاری است و بطور قطع مجدداً از اطاعت دولت مرکزی سرباز خواهد زد، به همین

علت طرح دستگیری شیخ خزعل راریخت و سرهنگ فضل الله زاهدی (سپهبد زاهدی بعدی) را مأمور اجرای طرح نمود و خود به تهران مراجعت نمود، در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۴ شیخ خزعل غافلگیر و دستگیر و روانه تهران شد و بعد از چند سال تحت نظر بودن در تهران درگذشت، بدین ترتیب غائله شیخ خزعل فقط با تدبیر و سیاست و شجاعت و واقعاً در اثر ازجان گذشتگی سردار سپه بدون جنگ و خون ریزی به پایان رسید و ایالت زرخیز خوزستان و مناطق جنوب ایران پس از سال هاجدائی به کشور ایران ملحق شد و تهدیدات دولت انگلیس و توطئه و دسیسه خائنینی چون مدرّس هابی نتیجه ماند.

دربازگشت خوزستان به دامن مام میهن دو عامل اساسی

وجود داشت:

- ۱ - تشخیص به موقع شرایط زمان از طرف سردار سپه و شجاعت و سیاست او.
- ۲ - به علت تضاد سیاست شوروی و انگلیس در ایران و پشتیبانی شوروی از سردار سپه (در این مورد در صفحات بعد در قسمت روابط ایران و شوروی توضیح بیشتر داده خواهد شد).

تفویض مقام فرماندهی کل قوا به سردار سپه

مدرّس و سایر مخالفین سردار سپه همچنان اقدامات علیه سردار سپه را ادامه میدادند و تمام سعی شان در این بود که سردار سپه را از سر راه خود بردارند و حتی مشغول طرح نقشه ترور او بودند.

بعد از خاتمه غائله خوزستان و شدت پیدا کردن فعالیت مخالفین سردار سپه پی برده بود که احمد شاه را آماده کرده اند که او را از سمت رئیس الوزرا و رئیس عالی کل قوا برکنار کنند، به همین جهت عده ای از رجال وطن پرست و صالح از قبیل مستوفی الممالک، مومتن الدوله، مشیر الدوله، مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) و تعدادی از وکلای مجلس را به جلسه مشاوره دعوت کرده و میگوید:

«من مقام خود را محکم نمی بینم، و ممکن است بایک دستخط شاه از اروپا، همه زحمات من در این مملکت از بین برود، مجلس شورای ملی باید به من اختیارات بدهد و عزل من بدون موافقت مجلس انجام نشود»

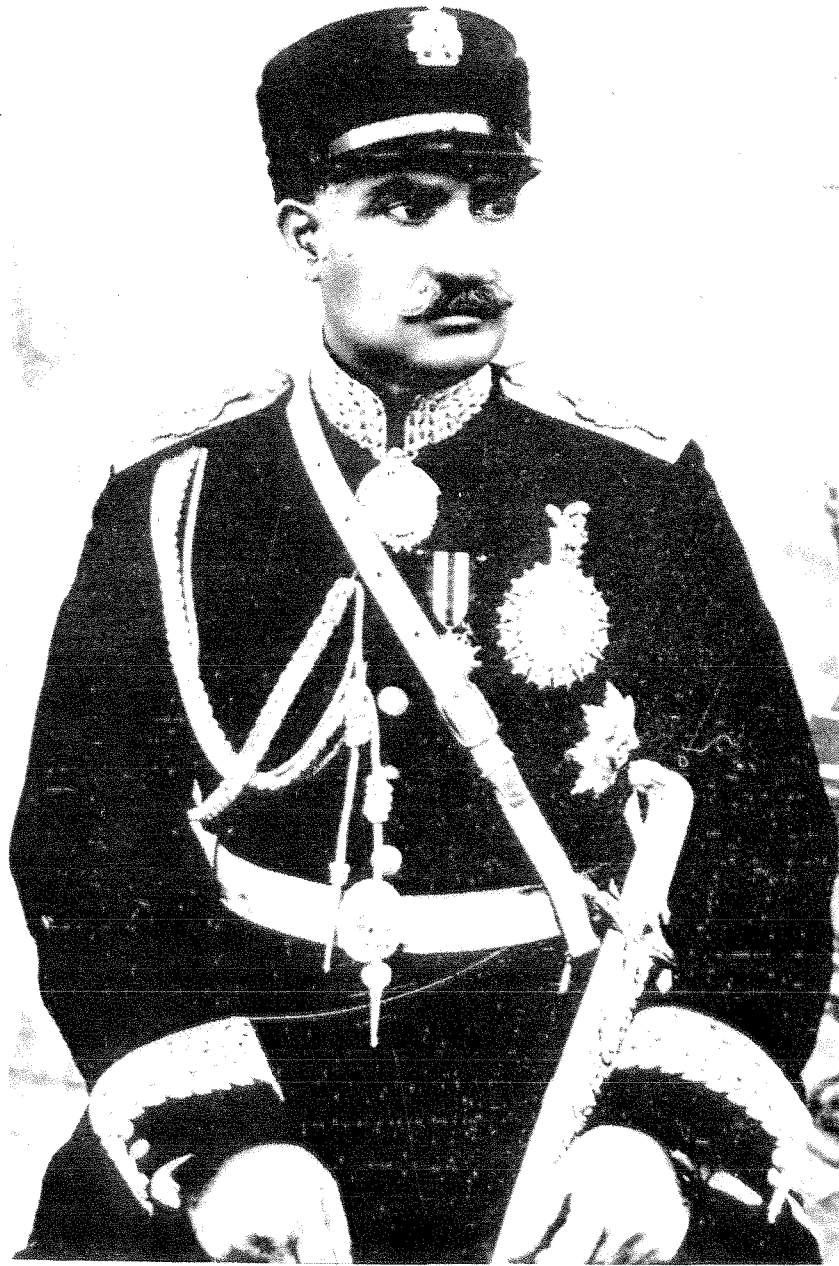
بعد از مذاکرات طولانی مشیر الدوله با تأیید گفته های سردار سپه میگوید زحمات و خدمات سردار سپه به ملت ایران پوشیده نیست، ولی انجام چنین امری از طرف مجلس دارای محظور قانونی است، دکتر محمد مصدق میگوید، با توجه به اینکه شاه به ایران مراجعت نمی کند، در چنین شرایط و موقعیت حساس به جهت حفظ مصالح ملت و مملکت مجلس شورای ملی میتواند اداره امور مملکت و فرماندهی کل قوا را به شخصی که صلاح میداند تفویض و محول کند، بدیهی است که عزل آن شخص از آن سمت نمیتواند بدون اطلاع و موافقت مجلس انجام بشود، به این ترتیب رفع محظور قانونی شد، تقریباً اکثر حاضرین در آن

جلسه و وکلای مجلس موافق با انجام چنین امری بودند جز مدرس و دارودسته اش که همچنان مشغول مخالفت و کارشکنی و توطئه بودند، بالاخره چند نفر از رجال برای ازین بردن این اختلافات و تشنجات پادریانی می کنند که بین مدرس و سردار سپه مصالحه و آشتی برقرار شود، سردار سپه به خانه مدرس میرود، بعد از مذاکرات زیاد چون مدرس به اصطلاح اسب سردار سپه را برنده می بیند ظاهراً حاضر به آشتی میشود، ولی در همان جلسه باج سبیلی از سردار سپه می گیرد و آن عبارت بوده از اینکه از سردار سپه می خواهد که در کارها با او مشورت کند و ضمناً دو نفر از دوستان او را (نصرت الدوله فیروز و شکرالله خان صدیقی) را به عنوان وزیر وارد کابینه خود بکند، سردار سپه با قبول شرایط فوق موافقت مدرس را به دست می آورد که با او مخالفت نکند.

موضوع جالب این است که وقتی محمدحسن میرزا ولیعهد از آشتی و توافق مدرس با سردار سپه مطلع میشود با عصبانیت فریاد می کشد و میگوید «چند روز قبل من به این ناسید چهل هزار تومان پول شاه را دادم!».

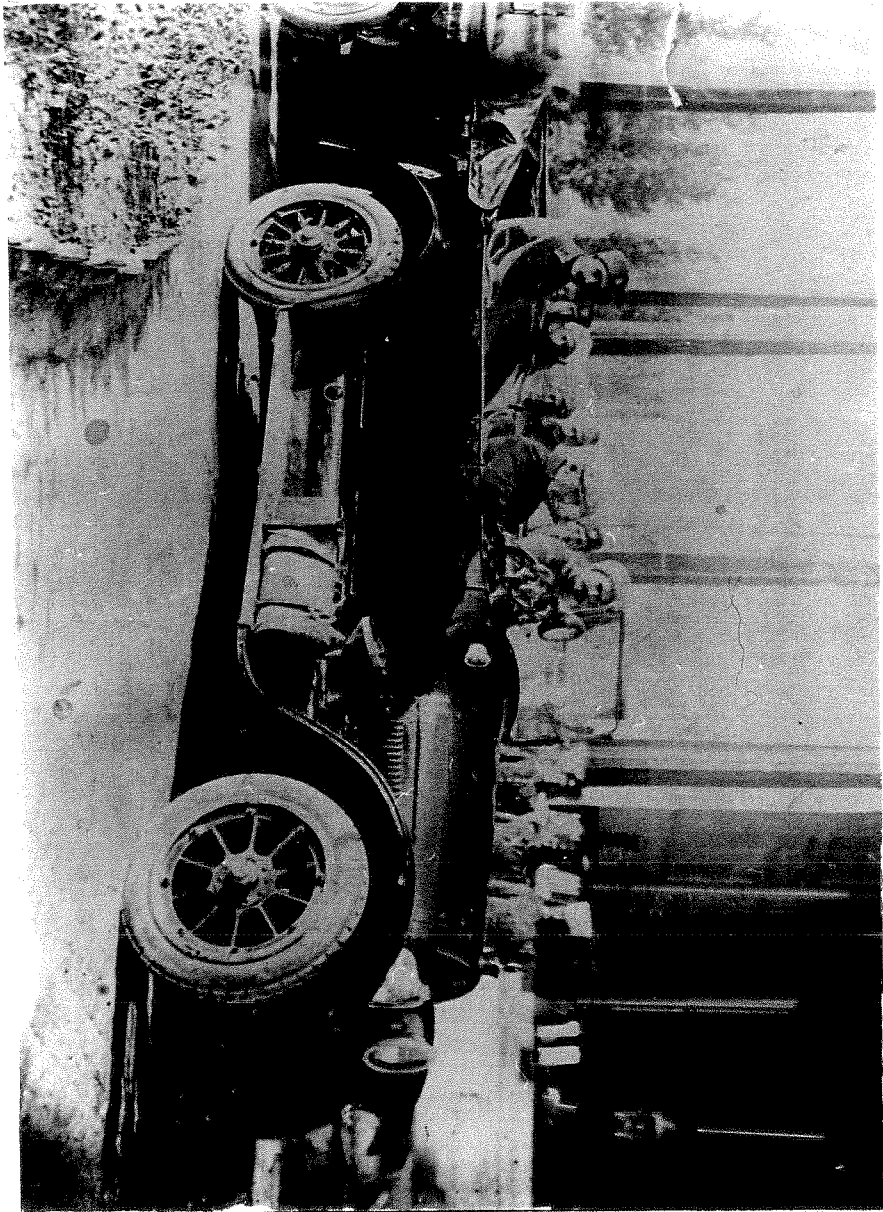
در جلسه مورخ ۲۵ بهمن ۱۳۰۲ مجلس شورای ملی با اکثریت قریب به اتفاق ماده واحده به شرح زیر تصویب کرد:

ماده واحده - مجلس شورای ملی ریاست عالی کلیه قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید، و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شد.



سردار سپه «والاحضرت پهلوی» نخست وزیر و رئیس موقت دولت ایران

(بین سال های ۱۳۰۲ - ۱۳۰۴)



48A



تفویض ریاست حکومت موقت از طرف مجلس به سردار سپه،
تشکیل مجلس موسسان و خلع قاجاریه از سلطنت ایران

با وجود ارسال چندنامه و مخابره تلگراف و رفتن چند نفر برای مذاکره با احمدشاه به جهت وادار کردن او برای مراجعت به ایران معلوم شد که احمدشاه بطور قطع خیال برگشت ندارد، بنابراین از طرف گروه های مختلف و مردم شهرستان هاجدآدرخواست عزل او از سلطنت و انقراض سلسله قاجاریه شروع و تظاهراتی برپا گردید، بالاخره در تاریخ ۹ آبان ماه سال ۱۳۰۴ خورشیدی برابر با ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ میلادی طرحی از طرف عده زیادی از وکلایتهیه و باقیددوفوریت به شرح زیر تسلیم مجلس شد:

نظریه اینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده میشود به درجه ای رسیده که مملکت را به مخاطره می کشاند و نظریه اینکه حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و بایندهرچه زودتر به بحران فعلی خاتمه داد، امضاء کنندگان باقیددوفوریت پیشنهاد می کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی (با صدور شناسنامه برای همه ملت ایران سردار سپه هم اسم فامیل پهلوی را برای خود انتخاب کرده بود) واگذار می کند، تعیین تکلیف قطعی حکومت موکول به نظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ - ۳۷ - ۳۸



سواد اظهاری ۵۹۶۳

در تاریخ (۱) بدین معنی ثبت گردید: اداره سجل احوال

شماره ۵۹۶۳

(اظهار نامه ولادت)

اسم - آبی رضوان
 اسم خانواده - پیری
 سن - چهارده سال
 شغل - مرتب قرق
 منزل - کوه رضوان
 درجه نسبت (پدر یا قیم و غیره) حنفی

اظهار کننده ذیل (۲)
 در روز پنجشنبه ۱۳۰۴۰۴۰۴
 در شهر تبریز
 در کوه رضوان
 در منزل کوه رضوان
 به معیت شهود ذیل (۳)
 شاه محمد

شاه	شاه
آبی رضوان پیری چهارده سال مرتب قرق کوه رضوان خندان	اسم - آبی رضوان اسم خانواده - مرتب سلطان سن - چهارده سال شغل - مرتب قرق منزل - کوه رضوان خندان

در تو دما که ما مور سجل احوال هستیم حضور بهم رسانیده سجل احوال را بطریق ذیل اظهار داشت

مادر	پدر	محل تولد
دش فرینغ خانم پناه ریخ ۹۵	دردر شیک پیر شفت ریخ پدر ریخ الاشت برادرگه	اسم - آبی رضوان اسم خانواده - پیری سن - چهارده سال شغل - مرتب قرق منزل - کوه رضوان محل تولد - الاشت برادرگه تاریخ تولد - (۱) ۱۳۰۴۰۴۰۴

مأمور سجل احوال: *[Signature]*
 محل امضاء شهود: *[Signatures]*
 اظهار کننده: *[Signature]*

- ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود .

مجددآمدرس علم مخالفت علیه سردار سپه رابرافراشت و در موقع تصویب ماده فوق الذکر خودارودسته اش رأی مخالف دادند ، چند نفر از نمایندگان دیگر هم باتصویب پیشنهاد موافق نبودند از قبیل مستوفی الممالک ، موتمن الملک ، مشیرالدوله ، مصدق السلطنه ، حسین علا ، حسن تقی زاده ، نظر این گروه مخالفت با سردار سپه و یا بقا سلسله قاجاریه نبود ، این عده بانحوه انجام کار مخالف بودند و می گفتند که تصویب چنین ماده قانونی خارج از اختیارات مجلس است .

دکتر محمد مصدق طی نطقی چنین اظهار نمود :

« من به کلام الله مجید قسم یاد کرده ام که به مملکت و ملت خیانت نکنم ، سلسله قاجار خدمتی نکرده و من مدافع احمدشاه نیستم ، و معتقدم شخص رضاخان پهلوی رئیس الوزرای این مملکت باشند ، ماشاه مشروطه داریم ، شاه به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت هامبرا است ، مانمی خواهیم شخص محترم و یک وجود موثری که امروز امنیت و آسایش رابرای مادرست کرده وجود بی اثر و بی مسئولیتی شود .»

به هر حال با رأی اکثریت مجلس ماده واحده تصویب و سلسله قاجاریه منقرض و رضاخان پهلوی با عنوان والاحضرت رضاپهلوی مسئول حکومت موقت ایران شد .

بنابه تصمیم مجلس قرار شد که مجلس موسسان تشکیل و نسبت به تغییر موادی از قانون اساسی و تعیین سلطنت اتخاذ تصمیم بشود ، در تاریخ ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی مجلس موسسان تشکیل و در تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۰۴ خورشیدی برابر با ۱۲ دسامبر سال ۱۹۲۵ میلادی

با رأی اکثریت قریب به اتفاق (۲۵۷ نفر از ۲۶۰ نفر عده حاضر) سلسله قاجاریه منقرض و سلطنت به خاندان پهلوی منتقل گردید، بدین ترتیب رضاشاه به سلطنت رسید.

بخش سوم

سلطنت رضاشاه و اقدامات او در دوران سلطنت

باتوجه به مطالبی که در بخش دوم با استناد به نوشته های نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی مشروحاً بیان گردید، رضاشاه وارث مملکتی گردید که حکومت مرکزی آن به علت تسلط بیگانگان و ملوک الطوائفی جز اسم بی مسما چیز دیگری نبود، فقر و بدبختی و عدم امنیت بر تمام مملکت سایه افکنده بود، اکثریت مردم فاقد سواد بودند، تعداد افرادی که دارای سواد بالاتر از دیپلم بودند از قبیل دکتر و مهندس و متخصص و کارشناس و افسر و غیره شاید به صد نفر نمی رسید، به علت عدم وصول مالیات ها خزانه دولت خالی و دولت قادر به تأمین هزینه های جاری و پرداخت حقوق کارمندان نبود، و مبالغ هنگفتی هم دول روس و انگلیس طلبکار بودند، از همه بدتر به علت نفوذ چندین قرن آخوندها (مخصوصاً در دوران حکومت قاجاریه) جامعه ایرانی در منجلا بخرافات و موهومات و جهل و بی سواد و بی امید دست و پامیزد، اوضاع اسفناک اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی ایران نه تنها با سایر ملل و کشورهای پیشرفته قابل قیاس نبود، بلکه با مقایسه با کشورهای همجوار از همه بدتر و عقب مانده تر بود، مثلاً آن موقع دو کشور عقب مانده افغانستان و عراق



تاج گذاری رضاشاه پهلوی (چهارم اردیبهشت سال ۱۳۰۵)



سال ۱۳۰۵

که رسماً مستعمره انگلستان بودند و وضعیتشان به مراتب بهتر از ایران بود!،
عده زیادی از ایرانی ها از استیصال و ناچاری به کشورهای همجوار از قبیل
هندوستان، افغانستان، عراق، ترکیه، قفقاز و حتی به
جزایر و کشورهای کوچک عربی سواحل خلیج فارس کوچ کرده و مقیم
شده بودند!!، رضاشاه حکومت چنین کشوری را بدست گرفت.

رضاشاه بعد از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی تا زمان رسیدن به
سلطنت (۲۱ آذر سال ۱۳۰۴ خورشیدی) با در دست داشتن فرماندهی قوای
نظامی و شرکت در چندین کابینه به عنوان وزیر جنگ و سپس نخست
وزیری، یعنی طی ۵ سال با تمام مسائل و مشکلات و امور مملکت
بطور کامل آشنائی پیدا کرده و در طول این مدت خیلی از گرفتاری
ها و مشکلات را بر طرف و ایجاد یک حکومت مقتدر پایه گذاری نموده بود.
اقدامات و خدمات رضاشاه طی ۱۶ سال سلطنت به قدری
جالب و زیاد است که ذکر همه آن ها احتیاج به نوشتن چندین کتاب
است، در این نوشته بطور خلاصه به مهمترین آن ها به نقل از کتاب «ایران
۲۵ قرن در آئینه زمان» نوشته نادریمائی اشاره میشود:

اقدامات رضاشاه را باید در دو قسمت مورد بررسی قرارداد:

اقدامات خارجی و اقدامات داخلی

اقدامات خارجی

کشورایران به لحاظ موقعیت جغرافیائی و سوق الجیشی و اتصال به خلیج فارس و داشتن منابع عظیم نفت، همیشه مورد نظر دول روس و انگلیس و عثمانی بوده، به همین جهت طی چند قرن اخیر این دول بارها به عناوین مختلف کشورایران را مورد تهاجم و تصرف قرار داده و با وارد کردن ^{لذات} خسارات مالی و جانی فراوان هر کدام مناطقی را متصرف شده بودند.

با وجود رقابت های شدید بین دول اروپائی متاسفانه قبل از شروع جنگ اول جهانی دول روس و انگلیس بنا بر مصالح خود بر سر مسئله ایران توافق کرده و طی قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ میلادی ایران را بین خود به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند.

زمان به قدرت رسیدن رضاشاه مصادف با خاتمه جنگ اول جهانی بود، در این موقع امپراتوری عثمانی در جنگ شکست خورده و به یک کشور کوچک تبدیل شده بود، حکومت تزاری روسیه سقوط کرده و حکومت بلشویکی و سپس کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمده بود، انگلستان با اینکه در جنگ پیروز شده بود ولی به علل سیاسی و اقتصادی مجبوره خارج کردن ارتش خود از ایران شد، خوشبختانه در این زمان نه تنها بین انگلیس و شوروی هیچگونه توافقی بر سر مسئله ایران وجود نداشت، بلکه تضاد شدیدی هم بوجود آمده بود.

رضاشاه با توجه به شرایط زمان در مورد مسائل ایران با دول همسایه و سایر کشورها ارتباطات سیاسی و اقتصادی برقرار کرد.

روابط با انگلستان

ایران از چند جهت برای انگلستان دارای اهمیت خاصی بود:

- ۱ - به جهت وجود منابع عظیم نفت
- ۲ - به جهت حائل بودن برای حفاظت هندوستان
- ۳ - به جهت جلوگیری از نفوذ دول دیگر در منطقه خاورمیانه و دستیابی روسیه به خلیج فارس و اقیانوس هند

با روی کار آمدن سردار سپه و سرکوبی انقلابیون شمال و ایستادگی در مقابل نفوذ کمونیسم، انگلستان وجود سردار سپه را در جهت حفظ منافع خود قبول کرده بود، ولی بطور کلی نسبت به اعمال و اقدامات سردار سپه ظنن و بدگمان بود، یعنی در شرایط آتروزشوروی و انگلستان هریک بدلیلی و در جهت حفظ منافع خود و چه بسا اجباراً متحمل رضاشاه شده بودند.

بطوری که اشاره شد بزرگترین وابستگی انگلستان با مسائل ایران مربوط به منابع نفت بود، چون موضوع نفت در یک قرن اخیر در سرنوشت و تاریخ ایران نقش عمده ای داشته اجباراً در این مورد مطالبی مشروحاً بیان میشود:

مظفرالدین شاه در سال ۱۲۸۰ خورشیدی برابر با ۱۹۰۱ میلادی با گرفتن مبلغی، امتیاز کشف و استخراج و فروش نفت جنوب ایران را برای مدت ۶۰ سال به ویلیام نوکس داریسی واگذار کرده بود، طبق قرارداد داریسی باید از درآمد سود حاصل از فروش نفت و همچنین حق الامتیاز همه ساله مبلغی به ایران پرداخت میشد، ولی شرکت نفت به عناوین مختلف از پرداخت حق ایران خودداری میکرد، حتی چون در جنگ اول جهانی از طرف عوامل دولت آلمان و با ایلات جنوب

خساراتی به تاسیسات نفت وارد شده بود، شرکت نفت ایران رامسئول جبران خسارات اعلام و مبالغی ایران را بدهکار میدانست!، چون راجع به این مسائل در کتاب های مختلف مطالب مشروح بیان شده، در این کتاب بطور اختصار راجع به مسئله نفت در دوران سلطنت رضاشاه به شرح زیر اشاره میشود:

رضاشاه میدانست که نفت برای انگلستان جنبه حیاتی دارد و از آن به هیچ قیمت و لویه قیمت تجزیه ایران صرف نظر نخواهد کرد، بعلاوه ایران فاقد قدرت مقابله و مبارزه برای احقاق حق خود بود، لذا همان طوری که قبلاً گفته شد رضاشاه حق بهره برداری از معادن نفت جنوب و حفظ منافع انگلستان را در این مورد قبول کرد، ولی زیر بار سایر امتیازات و خواسته ها و زیادت طلبی های انگلستان نرفت، جداً از انگلستان خواست که از شیخ خزعل حمایت نکند و یا با عقد قراردادهای خصوصی با خوانین و رؤسای ایلات و اقدام به تحریک آن ها و ایادی خود علیه حکومت ایران ننماید، افسران و مستشاران مالی و نظامی خود را از ایران خارج بکند، قراردادهای بازرگانی و گمرکی را که در جهت ضرر ایران منعقد شده بود لغو نمود، با تشکیل بانک ملی ایران فعالیت بانک شاهی را محدود و حق چاپ و انتشار اسکناس و نظارت بر امور مالی و خزانه داری را به بانک ملی و وزارت دارائی منتقل کرد، یعنی به انگلستان صریحاً گفته بود جز فعالیت فنی در تاسیسات نفت و بهره برداری از معادن طبق قرارداد داریسی، حق هیچگونه دخالت در امور داخلی ایران را ندارد، ولی انگلستان همچنان ایران را بدهکار و خود را طلبکار دانسته و از پرداخت حق ایران از بابت درآمد نفت طفره میرفت!، مکاتبات و مذاکرات طولانی هم در این مورد به نتیجه نرسید،

بعد از گذشت چند سال و با وجود آمدن ثبات سیاسی اقتصادی و افزایش قدرت نظامی ایران، مخصوصاً با توجه به اینکه بعد از جنگ اول جهانی قدرت های سیاسی و اقتصادی و نظامی دیگری از قبیل شوروی، ژاپن، فرانسه، آمریکا، آلمان در صحنه رقابت ها و مبارزات بین المللی ظاهر شده بودند، رضاشاه موقع را برای احقاق حق ایران در مورد زیر مناسبت تشخیص داد و شروع به اقداماتی کرد، ولی متأسفانه در هر دو مورد موفقیتی بدست نیامد:

۱ - در سال ۱۳۰۷ خورشیدی برابر با ۱۹۲۸ میلادی برای پس گرفتن تعدادی از جزایر خلیج فارس مخصوصاً بحرین با انگلستان وارد مذاکره شد، مذاکرات و مکاتبات به نتیجه نرسید، روابط ایران و انگلیس بشدت تیره شد، رضاشاه دستور اعزام نیرو به جزایر بحرین را صادر کرد، انگلستان چندین کشتی جنگی به قصد حفظ بحرین و مقابله با ایران به خلیج فارس گسیل داشت، چون ایران فاقد نیروی دریائی مجهز و قوای رزمی لازم بود بنابراین از درگیری و جنگ با انگلستان نتیجه ای حاصل نمی شد و چه بسا به زیان ایران تمام میگردید، لذا ایران در مورد استرداد بحرین به جامعه ملل شکایت کرد و فقط توانست چند جزیره کوچک در خلیج فارس را بدست آورد، متأسفانه به علت نفوذ انگلستان در جامعه ملل، این سازمان هم بعد از چند سال وقت گذرانی کاری انجام نداد، به هر حال ایران حق مالکیت بحرین را برای خود محفوظ می دانست.

۲ - بطوری که گفته شد در مورد پرداخت حق ایران از درآمد نفت و بدهی های معوقه شرکت نفت، مکاتبات و مذاکرات چندین ساله به نتیجه نرسید، رضاشاه برای مذاکره نهائی عبدالحسین تیمورتاش

وزیر دربار خود را به انگلستان فرستاد، بنابراین آنچه که مطلعین گفته و یانوشته اند منظر رضا شاه این بود که انگلستان را راضی به قبول خواسته های مشروع ایران بنماید و مسئله با مسالمت حل بشود، چنانچه انگلستان حاضر به قبول پیشنهادات ایران نشود، او با استفاده از شرایط زمان و جلب حمایت سایر دول مخصوصاً شوروی با لغو قرارداد داری بشدت با انگلستان به مقابله برخیزد تا انگلستان را مجبور به پذیرش نظراتش بکند.

تیمورتاش در آبان سال ۱۳۱۱ خورشیدی برابر با نوامبر ۱۹۳۲ میلادی به انگلستان رفت، ظاهر آتیمورتاش از مذاکره با مسئولین دولت انگلیس و رؤسای شرکت نفت در لندن نتیجه نمی گیرد و برای مذاکره و جلب حمایت دولت شوروی از لندن به مسکومی رود و سپس از چند روز مذاکره به ایران مراجعت می کند.

ذکر دو مطلب در مورد مسافرت تیمورتاش به شوروی جالب است:

۱ - به مجردی که تیمورتاش مسکو را به قصد ایران ترک می کند، ریچارد همیلتون معاون وزارت امور خارجه انگلستان به همراه لرد جان کدمن رئیس هیئت مدیره شرکت نفت تحت عنوان «هیئت مأمور مذاکره درباره مسائل بازرگانی» وارد مسکومی شوند و با روس ها مذاکراتی را شروع می کنند، ظاهراً با روس ها سازش و توافق به عمل می آید که در مورد مسئله نفت اقدامی علیه انگلستان و به نفع ایران انجام ندهند.

۲ - تیمورتاش با داشتن صفات برجسته و محاسن بسیار زیاد، متأسفانه در مقابل زن و مشروب و قمار بی طاقت و ضعیف بود.

در سال ۱۹۶۲ میلادی نشریه مورنینگ پست چاپ انگلیس خاطرات

یکی از مأمورین اطلاعاتی انگلیس به نام آلبرت پریل رامنشر کرد که خلاصه قسمتی از آن بشرح زیر است:

به من (آلبرت پریل) مأموریتی در مورد تیمورتاش محوّل شد، میدانستم که تیمورتاش از لندن به پاریس و سپس به مسکو خواهد رفت، برای اجرای طرح یک دختر فوق العاده زیبای مسیحی ایرانی به من معرفی شد، یک روز قبل از حرکت تیمورتاش به اتفاق آن دختر به پاریس رفتیم و دختر در همان هتلی که برای تیمورتاش جا رزرو شده بود ساکن شد، ضمن برخورد تصادفی با تیمورتاش!! بین آنها آشنائی و رابطه برقرار گردید، ظاهراً دختر اظهار تمایل می کند که برای دیدار خانواده خود می خواهد به ایران برود، تیمورتاش با اخذ ویزای شوروی برای دختر اورا به اسم منشی به همراه خود به مسکومی برد، موقع مسافرت با قطار از مسکو به سمت ایران در یکی از ایستگاه ها دختر ناپدید و کیف دستی تیمورتاش هم مفقود می شود!.

به هر حال سازمان جاسوسی انگلستان با دستیابی به مدارک کیف تیمورتاش و با احتمالاً مطالبی که در حال مستی به دختر اظهار کرده بوده اطلاعاتی را از مذاکرات و بیاتوافق های تیمورتاش با روس ها را بدست آورده و در اختیار رضاشاه میگذارد.

بعد از مراجعت تیمورتاش به ایران او از سمت وزارت دربار برکنار و سپس زندانی می شود، بنابه نظر مطلعین عزل تیمورتاش از وزارت دربار و مرگ اسرار آمیزش علاوه بر خود سری ها و زیاده روی ها و برقراری روابط خصوصی با دولت شوروی، بی ارتباط با جریان نفت جنوب و قرارداد نفت خوریان سمنان نبوده.

باعدم اجرای مفاد قرارداد داریسی از طرف انگلستان وعدم

حصول توفیق، رضاشاه به تقی زاده وزیرداری دستور لغو قراردادداری رامیهد.

به علت لغویکطرفه قرارداد، دولت انگلیس بامتمرکزکردن نیروی نظامی درمرزایران و عراق وهمچنین اعزام کشتی های جنگی به خلیج فارس دست به یک سلسله تهدیدهای نظامی ومانورهای سیاسی زد وازایران به دیوان داوری بین المللی وشورای جامعه ملل شکایت کرد، جامعه ملل باتعیین دکترینش وزیرامورخارجه چکسلواکی به عنوان میانجی ازطرفین خواست که مذاکرات رامجدداً شروع کنندتابلکه موضوع بامسالمت بین طرفین حل بشود.

مجدداً مذاکرات شروع گردید، ظاهراً رضاشاه متوجه شده بودآن طوری که فکرمیکرده نتوانسته حمایت دول دیگر، مخصوصاً شوروی رابدست بیاورد وازاین درگیری وکشمکش نتیجه ای درجهت منافع ایران حاصل نخواهدشد، لذا درتاریخ ۷ خرداد۱۳۱۷ خورشیدی برابر با ۲۸ می ۱۹۳۳ میلادی قراردادجدیدی درموردنفت بین ایران وانگلیس به امضاء رسید.

قراردادجدیدازچندلحاظ به نفع ایران ودرچندموردبه ضررایران

بود:

۱ - شرکت نفت باصرفنظر از ادعاهای مربوط به جبران خسارات وارده به تاسیسات نفت، حاضر به پرداخت مطالبات معوقه و افزایش مبلغ حق الامتیاز شد.

۲ - حوزه عملیات نفت مشخص ومحدود گردید، ومی بایست ظرف پنج سال حوزه عملیات از ۲۸۰ هزارمایل مربع به ۱۰۰ هزارمایل مربع تقلیل پیدا کند.

۳ - طبق قراردادداری که حق لوله کشی و حمل و نقل نفت در تمام مناطق جنوبی ایران و رسانیدن نفت به بنادر خلیج فارس برای صدور انحصاراً در اختیار شرکت نفت بود در قرارداد جدید این مورد حذف گردید. (شرکت های نفت امریکائی که در گذشته حاضریه استخراج نفت شمال شده بودند به دلیل همین محدودیت از عقد قرارداد خودداری کردند)

و اما قرارداد جدید دارای دو ضرر بود:

۱ - قرارداد داری در سال ۱۹۶۱ میلادی خاتمه می یافت، ولی قرارداد جدید تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید.

۲ - قرارداد داری یک قرارداد غیر رسمی بود که بین مظفرالدین شاه و داری به امضاء رسیده بود و از نظر حقوقی و بین المللی فاقد ارزش بود، ولی قرارداد ۱۹۳۳ طبق مذاکره و توافق دولتین ایران و انگلیس و تصویب مجلس شورای ملی منعقد گردید و قوت قانونی پیدا کرد،

در مورد قرارداد ۱۹۳۳ تاکنون مطالب زیادی نوشته شده که حتماً اکثر خوانندگان از آن مطلع هستند، به جا است که برای روشن شدن موضوع و نحوه عقد قرارداد به نظرونوشته دوفکر که در تمام مذاکرات دخالت و حضور داشتند و امضاء کننده قرارداد بودند (حسن تقی زاده وزیرداری ایران و لردجان کدمن رئیس هیئت مدیره شرکت نفت) اشاره بشود:

حسن تقی زاده در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی طی نطقی مطالبی درباره قرارداد ۱۹۳۳ بیان کرد و بعد همام در یادداشت های خود چنین نوشته:

«رضاشاه راضی به تمدید قرارداد نبود، در بدو اظهار از طرف نمایندگان شرکت روبروی آن هابه تحاشی و وحشت گفت، عجب!! این کار که به

هیچ وجه شدنی نیست، می خواهیم که سی سال برگزشتگان، برای این کار لغت کرده ایم، پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم؟!، ولی در مقابل اصرار آن ها تسلیم شد».

لرد کدمن یکی از رجال سیاسی و اقتصادی انگلستان بوده و در سمت رئیس هیئت مدیره شرکت نفت در تمام مذاکرات و جریانات مربوط به نفت شرکت داشته و امضاء کننده قرارداد بوده است در کتابی تحت نام «خاورمیانه و نفت» چنین نوشته:

«مذاکرات مابین تیمورتاش در لندن تا حدی موفقیت آمیز بود و ما امیدوار بودیم با حسن تفاهمی که حاصل شده بتوانیم به اختلافاتمان خاتمه بدهیم، ولی چون باید تصمیم نهائی از طرف رضاشاه گرفته می شد، بنابراین آخرین پیشنهاداتمان را تسلیم تیمورتاش کردیم، بعد از مراجعت تیمورتاش من به همراه هیئتی برای ادامه مذاکرات و خاتمه دادن به اختلافات به تهران حرکت کردیم (قبل از آمدن به تهران او به همراه معاون وزارت امور خارجه انگلیس به شوروی رفته و توافق های لازم را با روس ها در مورد مسئله نفت به عمل آورده بودند) در تهران مذاکرات ما با حضور فروغی وزیر امور خارجه، داور وزیر دادگستری، تقی زاده وزیر دارائی، حسین علا رئیس بانک ملی شروع گردید.

(عدم حضور تیمورتاش در جلسات احتمالاً مربوط به جریانات مسافرت او به روسیه بوده)

مادر چند مورد با درخواست های ایران موافقت کرده بودیم ولی اعضای کمیسیون ایرانی درخواست و شرایط بیشتری را مطرح کردند که قبول آن ها برای ما مقدور نبود، بعد از چند جلسه مذاکرات به نتیجه نرسید، من از فروغی خواستم که ترتیب ملاقات خصوصی من را با رضاشاه بدهد،

در روز مقرر من به همراه سفیرمان و دکتریانگ به عنوان مترجم نزد رضاشاه رفتیم، نتیجه مذاکرات و آخرین پیشنهادات خود را که نظر قطعی و نهائی شرکت نفت و دولت انگلیس بود بیان کردیم، رضاشاه سخت درهم گرفته شد و با عصبانیت از صندلی بلند شد و گفت شما نمی خواهید با انصاف با ما معامله کنید، همه ساله ملیون ها لیره استفاده می کنید و کوچکترین حقی برای ما قائل نیستید، حالا که قرار است ملت ایران روی ذخایر نفتی خود گرسنگی بکشد، پس بهتر است که شما هم نفتی از این مملکت نبرید، مذاکره و دیدار ما به این ترتیب و تقریباً با اولتیماتوم رضاشاه خاتمه یافت و من به همراه هیئت بدون نتیجه به لندن برگشتیم. اخباری که چند روز بعد به دست ما رسید حاکی از این بود که از لشکر شیراز و لرستان تعدادی نیرو به سمت خوزستان در حال حرکت است و این امر نشانه تهدید جدی ایران بود، ما به لحاظ حفظ تاسیسات نفتی و تأمین امنیت جان و مال اتباع انگلیس مجبور به انجام یک سری اقدامات سیاسی و عملیاتی نظامی بودیم، بلافاصله موضوع قطع مذاکرات را که به علت خودداری ایران در مورد رفع اختلافات و عقد قرارداد جدید حاصل شده بود و همچنین موضوع نقل و انتقال نیروی نظامی را که علیه ما صورت می گرفت به اطلاع جامعه ملل رساندیم، سپس تیپ تفنگداران دریائی مقیم کراچی و قبرس به بحرین اعزام گردید و چندین ناو جنگی ما در نزدیکی آبهای ایران مستقر شدند، اوضاع هر روز وخیم تر میشد، ما مأموراً از جامعه ملل درخواست کردیم که به علت حساسیت و اهمیت موضوع به شکایت ما رسیدگی شود از طرف جامعه ملل دکترینش وزیر امور خارجه چکسلواکی مأمور حل اختلافات شد، با ملاقاتی که بین او و حسین علا و داویره عمل آمد دکترینش

درخواست کرد که ایران از هرگونه اقدام نظامی علیه انگلستان خودداری کند و طرفین مجدداً مذاکرات را از سر بگیرند، ایران شرط شروع مذاکرات را منوط به خروج ناوهای جنگی از صره و آبهای ساحلی ایران کرده بود، ماهم تأمین امنیت جانی و مالی اتباع انگلیس و جلوگیری از هر نوع خرابکاری در تاسیسات نفتی را خواستار شدیم، به هر حال با میانجیگری دکتر نیش قرار شد که مجدداً مذاکرات را در تهران شروع کنیم، من مجدداً با هیئتی به ایران رفتیم، در این دور مذاکرات ماچند نظر ایران را با مختصر تغییری قبول کردیم ولی هیئت ایرانی هیچگونه تغییری در نظرات قبلی خود نداد و مخصوصاً در مورد عدم تمدید قرارداد ایستادگی میکرد، بنابراین تصمیم به قطع مذاکرات و مراجعت به لندن گرفتیم، باشکست مذاکرات و تیرگی روابط احتمال درگیری نظامی بین ما و ایران تقریباً قطعی به نظر میرسید، ولی در آخرین ساعاتی که می خواستیم تهران را ترک کنیم به دربار حاضر شدیم، رضاشاه از من نتیجه مذاکرات را پرسید (بطور حتم رضاشاه قبلاً مطلع بوده . نظر نویسنده) من گفتم ماچند مورد دیگر از خواسته های ایران را قبول کرده ایم ولی هیئت ایرانی با تمدید قرارداد موافقت نمی کند، بدون تمدید قرارداد امضاء هر نوع قراردادی برای ما غیر ممکن است، رضاشاه این بار هم سخت گرفته و عصبانی به نظر میرسید، بعد از چند ثانیه تفکر گفت، پس نظرتان در مورد افزایش حق الامتياز چیست؟ من گفتم با مواردی که ما موافقت کرده ایم درآمدهای ایران از بابت فروش مبالغ زیادی افزایش پیدامی کند، رضاشاه گفت، نه این کافی نیست، حق الامتياز را برای هر تن ۴ شلینگ تعیین کنید و بر روی دیوه نشینید و کار را تمام کنید، بدون اینکه به من مهلت صحبت بدهد از سالن خارج شد.

برای من معلوم بود که اگر این افزایش حق امتیاز را قبول نکنیم قرارداد امضاء نخواهد شد و این بحران شدت پیدا خواهد یافت و احتمالاً منجر به جنگ بین ما و ایران خواهد شد و چه بسا تبدیل به یک مسئله و بحران جهانی خواهد شد، بنابراین ما افزایش حق امتیاز را پذیرفتیم و قرارداد بین ما و ایران در تاریخ ۲۸ می ۱۹۳۳ به امضاء رسید.»

بنابه اسناد و مدارکی که بعدها منتشر شد موضوع برای انگلستان چنان جدی و حیاتی بوده که نخست وزیر انگلستان جریان را در مجلس عوام مطرح می کند و مجلس هم به دولت اجازه می دهد که در صورت خودداری ایران از امضاء قرارداد، دولت انگلیس هر نوع اقدامی را که لازم میدانند به عمل بیاورد، پس قرارداد در مقابل تصمیم و تهدید جدی انگلستان به اصطلاح فرس ماژوریه امضاء رسید.

با امضاء قرارداد ۱۹۳۳ روابط ایران و انگلیس تقریباً به حال عادی برگشت و در تمام مدت سلطنت رضاشاه از دخالت انگلستان در امور داخلی ایران جلوگیری شد، قبل از سلطنت رضاشاه صرف نظر از درآمد سرشار نفت که عاید انگلیس می شد تقریباً بیشترین حجم معاملات بازرگانی ایران در دست انگلیس بود، ولی در دوران سلطنت رضاشاه با وارد شدن کشورهای دیگر مخصوصاً آلمان به بازار معاملات ایران انگلیس در ردیف چهارم و پنجم قرار گرفت.

روابط با شوروی

دولت تزاری روسیه همیشه نسبت به ایران نظرتجاوزکارانه و خصمانه داشته، باتشکیل دولت بلشویکی و به علت وجود اشکالات و گرفتاری های داخلی و خارجی، دولت شوروی حاضر شد در صورتی که ایران اجازه ندهد که از خاک ایران دول دیگر (منظور اصلی انگلستان بوده) علیه شوروی استفاده کنند، شوروی برای ایجاد رابطه حسن همجواری و دوستی، از تمام ادعاهائی که دولت تزاری داشته و یا حقوقی که به غیر حق کسب کرده بود صرف نظر کرده و از حمایت انقلابیون شمال هم خودداری کند، با عقد قرارداد ۱۹۲۱ روابط بین دو کشور عادی شد، با اخراج افسران انگلیسی از ایران و بازگرداندن خوزستان به ایران، دولت شوروی اطمینان پیدا کرد که رضاشاه عامل انگلستان نیست، بنابراین بارضاشاه از در مصالحه و دوستی درآمد و حتی غیر مستقیم اورا پشتیبانی می نمود که بطور نمونه به دو مورد اشاره میشود:

۱ - وقتی قوام السلطنه با همدستی عده ای طرح ترور سردار سپه راریخته بودند، عوامل جاسوسی شوروی موضوع را به اطلاع سردار سپه رسانیدند، با کشف توطئه عاملین دستگیر و قوام السلطنه هم از ایران اخراج شد (قوام السلطنه بعد از چند سال تبعید بالاخره با وساطت مستوفی الممالک بخشیده شد و به ایران برگشت)

۲ - برچیده شدن بساط کمیته سعادت و سرکوبی ایلات جنوب و شیخ خزعل از طرف سردار سپه عملاً باعث تضعیف نفوذ انگلستان در ایران میشد و نتیجه این کار مالاً در جهت منافع شوروی بود، به همین دلیل در موقع اعزام نیرو به خوزستان، وقتی دولت انگلیس یادداشت تهدید آمیزی به ایران فرستاد، وزارت امور خارجه شوروی و روزنامه های

شوروی این عمل رابه عنوان دخالت درامورداخلی ایران بشدت موردحمله وانتقادقراردادند، بنابراین شوروی غیرمستقیم سردارسپه راحمايت می نمود وازفعاليت گروه های مخالف مخصوصاً فعاليت مدرّس راکه باپشتیبانی چندنماینده مجلس وآخوندها که مشغول توطئه و دسيسه بودندپول هائی که ازشيخ خزعل برای برکنارکردن سردارسپه می گرفتند، بطورکلی تمام فعل وانفعالاتی راکه علیه سردارسپه صورت می گرفت، عوامل شوروی بموقع اورامطلع میکردند، حتی برای تقويت سردارسپه پول واسلحه دراختياراوگذاشت (ظاهراً مقادیری اسلحه درصندوق ها ازطریق مرزجلفابه اسم کالاهای تجارتي واردایران کرده بودند) .

باعقدقرارداد۱۹۲۱ وآمدن سفیریا تدبیروبا حسن نیت به نام رشتاین روابط خوب سیاسی واقتصادی بین ایران وشوروی ایجادشد، درسال ۱۳۰۶ خورشیدی برابربا ۱۹۲۷ میلادی باعقدقراردادمودّت و دوستی، طرفین با تائیدقرارداد۱۹۲۱ متعهدگردیدندکه بخاطرحفظ روابط دوستی وهمجواری هر دوکشوربارعايت بیطرفی ازشرکت دراتحادیه هاوقرارادهائی که مخالف مصالح کشوردیگرباشدخودداری کنندوبرای رفع اختلافات مرزی کمیسونی مرکب از نمایندگان هر دوکشورتشکیل بشود، درهمان سال قرارادهای اقتصادی وفنی وبازرگانی مختلفی ازقبیل تشکیل بانک وشرکت مشترک حمل ونقل وماهی گیری وتهیه خاویاردر دریای خزر، اعزام کارشناسانی ازشوروی برای تهیه علوفه، تربیت اسب، آبیاری وکشت گندم وحبوبات، ساختن مخازن گندم (سیلوا) وغیره منعقدگردید، بدینترتیب وبا اصلاح تعرفه های گمرکی حجم بازرگانی وصدورکالاهای تجارتي وصنعتی ازشوروی به ایران و صدورمواداولیه معدنی وکشاورزی مخصوصاً خشکبارایران به شوروی به

میزان قابل توجهی افزایش یافت .

روی هم رفته از ابتدای سلطنت رضاشاه تا حدود سال ۱۳۱۳ خورشیدی برابر با ۱۹۳۴ میلادی روابط ایران و شوروی روبه بهبود بود ، ولی از این سال به بعد روابط بین دو کشور به دوگانه دوعلت روسردی گذاشت :
۱ - سازش با انگلستان وعدم حمایت شوروی از ایران بر سر مسئله نفت و ایجاد رابطه خصوصی باتیمورتاش .

۲ - در سال ۱۳۱۴ خورشیدی دولت شوروی اقدام به مصادره اموال و کارخانجات و املاک ایرانی های مقیم قفقاز نمود و تعداد زیادی از ایرانی ها را که از سال ها قبل از انقلاب روسیه در آن کشور ساکن بودند از شوروی اخراج کرد ، به همراه این عده ، تعدادی از عاملین سیاسی خود را به عنوان ستون پنجم به منظور فعالیت های سیاسی و تبلیغات کمونیستی و اقدامات تخریبی وارد ایران نمود ، این عده با ترویج افکار و عقاید کمونیستی در بین کارگران واحدهای مختلف صنعتی نفوذ کرده و با تحریک کارگران باعث ایجاد یک سلسله اعتصابات و خرابکاری ها از جمله آتش زدن قورخانه تهران شدند ، در سال ۱۳۱۶ خورشیدی سازمان مخفی کمونیستی کشف و ۵۳ نفر اعضاء آن به رهبری دکتر ترقی ارانی دستگیر و زندانی شدند ، رضاشاه با شدت به مقابله برخاست و در سال ۱۳۱۷ خورشیدی از طرف مجلس ایران قوانینی به نام ایجاد نظم در صنایع و همچنین غیرقانونی بودن فعالیت های کمونیستی به تصویب رسید ، از این تاریخ تا پایان سلطنت رضاشاه روابط ایران و شوروی کاملاً محدود و با سردی ادامه پیدا کرد .

روابط با ترکیه

دولت جدیدالتاسیس ترکیه که خود با مشکلات فراوان روبرو بود حاضر گردید که در مورد رفع اختلافات مرزی و ادعاهای ارضی با حفظ حقوق طرفین به توافق برسد، و برای ایجاد روابط دوستانه و حسن همجواری از هر عملی که باعث اخلاص در امنیت ایران بشود و یا حمایت افرادی چون سمیتقو خودداری نماید، به تدریج روابط ایران و ترکیه هر روز بهتر شود و با مسافرت رضاشاه به ترکیه این رابطه استحکام بیشتری یافت، در صورتیکه در چند قرن گذشته هیچوقت روابط ایران و عثمانی دوستانه نبوده.

روابط با افغانستان و عراق

اوائل سلطنت رضاشاه با اعزام نمایندگانی از طرف دولت ایران به افغانستان و عراق اقدام به برقراری روابط سیاسی و ایجاد رابطه دوستی گردید و با تشکیل کمیسیون هائی برای رفع اختلافات مرزی و سایر موارد که سال ها باعث تیرگی روابط بین ایران و آن کشورها بود، رابطه دوستانه با حفظ حقوق طرفین و احترام متقابل برقرار گردید.

با مسافرت پادشاهان عراق و افغانستان به ایران و با عقد عهدنامه همکاری های سیاسی و اقتصادی و عمرانی و فرهنگی بین ایران، ترکیه، افغانستان، عراق به نام عهدنامه سعدآباد روابط دوستی و همکاری با کشورهای همجوار استحکام بیشتری پیدا کرد.

روابط با امریکا

دول استعمارگر روس و انگلیس در گذشته بارها ایران را مورد تعدی و تجاوز قرار داده بودند ، رضاشاه سال ها قبل از کودتا و رسیدن به قدرت وجودیک نیروی سوم را در مقابل سلطه جوئی این دو دولت لازم میدانست ، بطوری که در بخش دوم بیان گردید برای برقراری رابطه دوستی و همکاری و استفاده از قدرت سیاسی و نظامی و مالی دولت آلمان اقداماتی را شروع کرد ولی به علت شکست آلمان در جنگ اول جهانی توفیقی بدست نیآورد ، بعد از کودتا و شرکت در کابینه قوام السلطنه ، قوام را تشویق و وادار کرد که برای استفاده از قدرت سیاسی و صنعتی و اقتصادی امریکا و ایجاد توازن بین دو قدرت روس و انگلیس ، برای استخراج نفت شمال ایران ، از شرکت های نفت امریکائی دعوت به مشارکت بکند .

شرکت استانداراویل و سینکلر با ارائه پیشنهاد بسیار خوب و تقسیم سودبه نسبت پنجاه - پنجاه که در آن زمان کاملاً در جهت منافع ایران بود حاضر به عقد قرارداد شدند ، این امر با اعتراض و مخالفت شدید دولت های شوروی و انگلیس مواجه گردید ، شوروی که چشم طمع به منابع نفت شمال ایران داشت ، با عنوان کردن اینک:

اولاً امتیاز استخراج نفت شمال ایران قبلاً از طرف دولت ایران به خوشتاریا که تبعه روس بوده داده شده .
ثانیاً دولت شوروی طبق قرارداد ۱۹۲۱ منوط به این شرط از همه ادعاهای دوران حکومت تزاری صرف نظر کرده که دولت ایران آن امتیازات را به دول دیگر واگذار نکند .

دولت ایران در رد جواب شوروی اعلام داشت که قرارداد خوشتاریا یک توافق نامه بوده که بین محمدولیخان سپهدارباخوشتاریا منعقدشده، چون به تصویب مجلس ایران نرسیده پس قوت قانونی ندارد و جزء مواد قرارداد ۱۹۲۱ محسوب نمیشود.

متعاقباً دولت انگلیس با ارسال یادداشتی مدعی گردید که خوشتاریا امتیاز و حقوق خود را به شرکت نفت انگلیس فروخته، بنابراین ایران نمیتواند آن امتیاز را به شرکت و یاد دولت دیگر واگذار کند.

دولت ایران عین جوابی را که در مورد غیر رسمی بودن امتیاز خوشتاریا به شوروی داده بود به دولت انگلیس هم متذکر شد، و به این نکته هم اشاره شده بود، طبق همان توافق نامه غیر رسمی قید شده که صاحب امتیاز حق واگذاری حقوق خود به غیران ندارد.

باتوجه به اینکه هر دو دولت قدرت های بزرگ منطقه بودند در این مورد اشتراک منافع داشتند بنابراین موضوع مسکوت ماند و ایران نتوانست با ایجاد رابطه اقتصادی بنحوی از قدرت صنعتی و سیاسی امریکا استفاده بکند.

زمانی که سردار سپه مقام نخست وزیری را بدست آورد با توجه به اینکه وضعیت سیاسی و نظامی و اقتصادی ایران تغییر کرده و ثباتی بوجود آمده بود، سردار سپه مجدداً از شرکت های امریکائی برای استخراج نفت شمال دعوت به عمل آورد، این بار شرکت های امریکائی با ارائه پیشنهادهای بهتر از پیشنهاد قبلی حاضر به مشارکت شدند، ولی انگلستان با ایجاد ماجرایی سقاخانه به وسیله ایادی خود مانع از اجرای کار شد.

داستان سقاخانه از این قرار است:

بدستورسفارت انگلیس آخوندها در شهر شایع کردند که سقاخانه شیخ هادی کوری راشفاداده!! مردم از همه نقاط شهر برای زیارت و روشن کردن شمع بسوی سقاخانه هجوم آوردند، ازدحام بزرگی در اطراف سقاخانه بوجود آمد، ظاهراً کنسول انگلیس موضوع را به ایامبری کنسول امریکا که ضمناً خبرنگاریکی از روزنامه های امریکائی بود اطلاع میدهد، کنسول امریکا سوار بر درشکه برای کسب خبر و برداشتن عکس به طرف سقاخانه میرود، موقع عکس برداری یک نفر جوان از میان جمعیت دادمی زندومیکوید، «ای مردم این کافر میخواهد عکس زنان و دختران شمارا بگیرد!!» و بلافاصله از آن محل به سرعت دور میشود، (در چندین نوشته اسم آن جوان که کارمند شرکت نفت بوده ذکر گردیده، ولی چون بطور قطع و یقین این امر ثابت نشده لذا در این نوشته از ذکر نام آن شخص خودداری شد) بلافاصله چند آخوند که در آنجا بودند فریاد میکشند و میگویند:

«وای، اسلاما، وای شریعتا، اسلام و قران ما را میخواهند از بین ببرند!!» بدینوسیله مردم را تحریک و تشجیع می کنند، مردم بقصد کشت کنسول امریکارا مضروب می کنند بطوری که بعد از چند ساعت ایامبری فوت می کند.

این امر ضمن اینکه باعث تیرگی روابط بین ایران و امریکا شد شرکت های امریکائی راهم از سرمایه گذاری و فعالیت در ایران منصرف گردیدند و ترتیب انگلیس ها آن هارا از میدان خارج کردند.

با وجود اینکه رضاشاه خیلی مایل بود که با امریکا روابط سیاسی و صنعتی و اقتصادی خوبی را برقرار کند، ولی حاضر نبود که آن هاهم به نحوی در امور داخلی ایران دخالتی بکنند، که در اینجا به یک مورد اشاره میشود:

در سال ۱۲۱۴ خورشیدی برابر با ۱۸۳۵ میلادی یک گروه نوزده نفری مرکب از زن و مرد و کودک به عنوان میسیون مذهبی وارد ارومیه (رضائیه) میشوند و ظرف چند سال افراد دیگری به عنوان پزشک و معلم به این عده اضافه میشوند و شروع به احداث ساختمان های مسکونی و کلیسا و مدرسه و بیمارستان و غیره میکنند، با وارد کردن کتاب و لوازم التحریر و لوازم و تجهیزات پزشکی و دایر کردن درمانگاه و بیمارستان و دبستان و دبیرستان و بعدها مدرسه عالی پزشکی و تربیت تعدادی پزشک و دندان پزشک و داروساز و پرستار خدمات بسیار با ارزشی را در جهت بهداشت و سلامتی و باسواد کردن مردم انجام دادند، با شروع جنگ اول جهانی و قتل عام مسیحیان بدست ترکان عثمانی، ارتش عثمانی وارد منطقه آذربایجان میشود، از طرف دیگر ارتش های روس و انگلیس هم برای مقابله با ارتش عثمانی وارد ایران میشوند، عثمانی ها با تجهیز و حمایت از کردها ضمن جنگ با قوای روس و انگلیس مسیحیان مقیم ایران را هم مورد قتل و غارت قرار دادند، انگلیس و روس هم با استفاده از امکانات میسیون مذهبی امریکائی، مسیحی ها را مجهز کردند، چند سال کشت و کشتار و قتل و غارت ادامه داشت، در این میان مردم مسلمان ارومیه و شهرهای اطراف که در این ماجرا ها هیچگونه دخالتی نداشتند خدمات و خسارات مالی و جانی بزرگی را متحمل شدند.

مسلمانان و مسیحیان که قرن ها در جوار هم برادر وار زندگی کرده بودند، متأسفانه با ایجاد شدن چنین وقایعی بینشان کینه و دشمنی بوجود آمد، میسیون مذهبی امریکائی هم که طی هفتاد- هشتاد سال با انجام خدمات پزشکی و فرهنگی و اجتماعی، محبوبیت و احترامی را کسب کرده بودند، با دخالت در امور سیاسی و حمایت یکطرفه

ازمسیحیان، محبوبیت و موقعیت خود را از دست دادند.

دراوائل دوران سلطنت رضاشاه علاوه برارومیه درشهرهای دیگر از قبیل تبریز، رشت، اصفهان و تهران هم این میسیون های مذهبی شعباتی رادایر کرده بودند، رضاشاه با اطلاع از فعالیت های غیرمذهبی این میسیون های به اصطلاح مذهبی، شعبات شهرستان هار تعطیل کرد، فقط اجازه دایر کردن چند مدرسه و بیمارستان به میسیون های مذهبی در تهران داده شد و به آن ها رسماً اخطار شده بود که به غیر از فعالیت های فرهنگی و مذهبی و پزشکی و اجتماعی، به هیچ وجه حق فعالیت غیرمذهبی مخصوصاً سیاسی رانخواهند داشت.

با اینکه امکان برقراری رابطه به ترو بیشتر در امورات اقتصادی و فنی و سیاسی و فرهنگی با امریکا مقدور نشد، ولی به هر حال تاخاتمه سلطنت رضاشاه ایران با امریکادارای روابط اقتصادی و سیاسی عادی و محدود، توأم با حفظ حقوق طرفین و احترام متقابل بود.

روابط با آلمان

باتوجه به مطالبی که در قبل بیان شد، رضاشاه از سالیان قبل، از نفوذ و دخالت دول روس و انگلیس در امور ایران بشدت ناراحت و نگران بوده، و وجود یک دوست یامتحد بعنوان نیروی سوم را لازم میدانسته.

بعد از خاتمه جنگ اول جهانی، دولت آلمان به سرعت با پیشرفت و کسب قدرت اقتصادی، صنعتی، نظامی و سیاسی قدم به صحنه مبارزات جهانی گذاشت، رضاشاه با عدم توفیق در ایجاد رابطه همکاری با امریکا، در صدد جلب دوستی و همکاری آلمان برآمد، دولت

آلمان که با شدت و قدرت به رقابت با کشورهای بزرگ جهان برخاسته بود، با ارائه پیشنهادات بسیار جالب برای تجهیز ارتش ایران و دادن تسلیحات مدرن، و در جهت بهبود و پیشرفت در زمینه های فنی و صنعتی و کشاورزی با دادن ماشین آلات و کارخانجات و اعزام مهندسين و متخصصين و نصب و راه اندازی واحدهای صنعتی، و همچنین با اعزام کارشناسان اقتصادی و استادان دانشگاه کمک های ارزنده ای در جهت پیشرفت وضع اقتصادی و بانکی به عمل آورد.

از نظر رضاشاه همکاری با آلمان دارای دومیّت بزرگ بود:

۱ - چون آلمان هم مرز ایران نبود و در گذشته هم هیچ وقت مثل روس و انگلیس نظاراضی و یا تسلط جویانه و تجاوزکارانه به ایران نداشته، پس دوستی و همکاری با آلمان که یک دولت مقتدر و صنعتی است به نفع ایران می باشد.

۲ - دولت آلمان حاضر شده بود که با دادن اعتبارات بانکی تمام معاملات برپایه پایاپای (تهاتری) انجام بشود، یعنی آلمان حاضر شده بود که درازاء بهای کالا و خدماتی که به ایران میدهد، معادل آن مواد اولیه معدنی و محصولات کشاورزی از ایران خریداری کند، چنین پیشنهاد همکاری شاید در نوع و زمان خود یکی از بهترین پیشنهادات بوده.

برپایه چنین ارتباطات، همکاری های فنی و معاملات بازرگانی بین ایران و آلمان هر سال روبه افزایش گذاشت، بطوریکه در سال ۱۳۱۹ خورشیدی بیشترین حجم واردات و صادرات ایران متعلق به آلمان بوده و آلمان در نوسازی و پیشرفت ایران سهم بسزائی داشته.

به هر حال با شروع روابط اقتصادی، نظامی، فرهنگی، صنعتی

به تدریج روابط بسیار نزدیک سیاسی هم بین ایران و آلمان ایجاد شد،
و این ارتباط تا پایان دوران سلطنت رضاشاه همچنان روبه افزایش و ادامه
داشت.

قبل از سلطنت رضاشاه، ارتباط ایران با سایر کشورهای جهان
محدود و بیشتر مربوط به کشورهای مجاور و یا کشورهای که ایران با آن
هادرگیری های ارضی و نظامی و سیاسی و اقتصادی داشته از قبیل روس،
انگلیس، عثمانی بود، ولی بعد از شروع سلطنت رضاشاه نه
تنها با چند کشوری که شرحش گذشت بلکه با خیلی از کشورهای
دیگر جهان با حفظ منافع مشترک و احترام متقابل اقدام به برقراری روابط
سیاسی، اقتصادی، فنی، فرهنگی گردید.

اقدامات داخلی

باتوجه به مطالبی که درقبل به اختصارازوضع اسفناک ورقت
بارنظامی ، اقتصادی ، صنعتی ، کشاورزی ، علمی وفرهنگی ایران قبل
ازکودتای ۱۲۹۹ خورشیدی ذکرگردید ، رضاشاه ازموقع رسیدن به
اقتداروحکومت وسلطنت بانداشتن امکانات مالی ونیروی انسانی
تحصیل کرده ومتخصص ، بدون کمک ویاقرض گرفتن ازهیچ کشور
خارجی ، بعدازبرقراری امنیت درسراسرمملکت وبکپارچه کردن ایران ،
شروع به انجام اقدامات اصلاحی وآبادانی درتمام زمین هادسطح
کشورنمود ، چون شرح تمامی وکلی این مواردبقدری زیاداست که
ازگنجایش این کتاب خارج است ، بنابراین به اختصاربه رئوس مطالب
اشاره میشود :

تشکیل ارتش نوین ایران

بطوری که درقبل ذکرگردیدموقع به قدرت رسیدن رضاشاه
نیروی نظامی ایران عبارت بودازنیروی قزاق تحت فرماندهی افسران
روسی وسپس افسران انگلیسی ، نیروی پلیس جنوب تحت فرماندهی
افسران انگلیسی وهندی ، نیروی ژاندارم ونظمیه تحت فرماندهی
افسران سوئدی ، یعنی بطورکلی فرماندهی نیروهای نظامی ایران
دردست دول خارجی بود ، وهمین نیروهاهم به علت محدودبودن
تعدادوعدم آموزش نظامی رنداشتن تجهیزات لازم عملاً فاقدقدرت
اجرائی و عملیات نظامی بودند ، چون دولت قادربه تأمین خوراک وبپوشاک
وپرداخت حقوق این افرادنبوداکثرآدمت ازکارکشیده وبرای امرارمعاش

به کارگری و دستفروشی و غیره مشغول میشدند!

رضاشاه در زمان تصدی مقام وزارت جنگ و نخست وزیری با ادغام نیروی قزاق و ژاندارم و متحدالشکل کردن آن ها توانست تاحدودی تشکیل یک نیروی تقریباً مجهز پایه گذاری کند،

وجود مستشاران نظامی و اداری و مالی انگلیسی و دخالت آن هادرامورایران که موجب ناراحتی و احساس حقارت در مردم ایران شده بود، بعلاوه بهانه ای برای تجاوز دولت شوروی بود، سردار سپه آن هارا از ایران اخراج کرد و افسران ایرانی را به سمت فرماندهی تعیین نمود، و بعد از رسیدن به سلطنت و بوجود آمدن امکانات اقدام به تشکیل یک ارتش مجهز و منظم و مدرن نمود.

با اعزام افسران جوان به کشورهای مختلف اروپا برای آموزش فنون نظامی و تاسیس دبیرستان و دانشکده و دانشگاه جنگ اقدام به تربیت کادر جوان افسران ارتش کرد، با خرید تسلیحات مدرن و پیشرفته نظامی از قبیل هواپیما، ناو جنگی، تانک و توپ و اسلحه های مختلف و ایجاد کارخانجات تفنگ و مسلسل و باروت سازی، ارتش نوین ایران را مرکب از نیروی زمینی، هوایی، دریایی بوجود آورد.

به جهت بیان عظمت کارهای انجام شده در دوران سلطنت رضاشاه ذکر این مطلب برای خوانندگان شاید جالب باشد:

رضاشاه طرح احداث دو کارخانه بزرگ برای هواپیماسازی بنام شهباز و تانک و خودروسازی بنام شاهین را در سال ۱۳۱۷ با همکاری شرکت های آلمانی و فرانسوی و چکسلواکی شروع کرد، طرح درسه مرحله می بایست انجام میشد:

مرحله اول به مدت دو سال برای سوار کردن قطعات (مونتاژ)

مرحله دوم به مدت دوسال برای ساختن قطعات کوچک و سوارکردن مرحله سوم به مدت دوسال برای ساختن تمام قطعات و ساخت کامل هواپیماوتانک و خودروهادرایران، کارهای اولیه هردوکارخانه درسال ۱۳۱۹ آماده وکارخانجات شروع بکارکردند، ولی متأسفانه باشروع جنگ قسمتی ازمایشین آلات تکمیلی کارخانجات درراه ازبین رفت وبعداز شهریور ۱۳۲۰ هم کارها متوقف گردید.

یعنی ایران که قبل از سلطنت رضاشاه قادر به ساختن یک چراغ نفت سوز ساده ویا قفل نبود! می رفت که درسال ۱۳۲۴ هواپیماوتانک وانواع خودروهارابسازد، ولی همانطوری که گفته شدبارفتن رضاشاه نه تنهاچنین طرح های بزرگ صنعتی به اجرادرنیآمد، بلکه بعدازگذشت پنجاه، شصت سال ازآن تاریخ وبوجودآمدن امکانات علمی وصنعتی ومالی هنوزاجرای چنان طرح هائی رانتوانستندعملی کنند.

علاوه برارتش برای برقراری امنیت درسراسرمملکت سازمان امنیه (ژاندارمری) رابه وجودآورد، برای حفظ امنیت شهرهاوکنترل مرزهاوگمرکات، شهرستانی، مرزبانی، گاردگمرک را ایجادکرد، درمدت زمان چندسال چنان امنیت ونظم وترتیبی بوجودآمدکه طی چندقرن گذشته هرگزدرایران وجودنداشته.

فرهنگ وآموزش وپروورش

قبل ازرضاشاه سوادآموزی درمحل بنام مکتب خانه درمساجد ویاخانه هادایرمیشد وتحت نظرافرادی بنام ملا ویا ملاباجی که خودشان هم فقط مختصرسوادخواندن ونوشتن راداشتندصورت می گرفت،

در تهران و چند شهر بزرگ هم بجز چندین مدرسه ابتدائی و یکی دودبیرستان وجود نداشت، درس هائی که آموخته میشد عبارت بودند از آموزش حروف الفبا، خواندن و نوشتن، جمع و تفریق، قرائت قرآن و مفاتیح الجنان و ضدالمعاد و غیره، احتمالاً خواندن کلیله و دمنه و گلستان سعدی را هم یاد میدادند، علاوه بر آن ها چند مدرسه هم در تهران و شهرستان ها از طرف میسیون های مذهبی امریکائی و فرانسوی ایجاد شده بود، شاگردان این مکتب خانه ها و مدرسه ها هم فرزندان افراد معدودی بودند که توانائی پرداخت هزینه مکتب خانه و مدرسه را داشتند و اکثریت قریب به اتفاق فرزندان مردم ایران از این امکان هم محروم بودند.

بطور کلی آموزش کاملاً در سطح پائین و از تدریس علوم از قبیل طبیعی، شیمی، فیزیک، ریاضیات، هیئت، تاریخ و جغرافی و غیره خبری نبود، اگر عده ای از ایرانی ها دارای تحصیلات بالاتر از دیپلم بودند این افراد اکثراً فرزندان خانواده های درباری و مرفه و اعیان و اشراف بودند که در روسیه یا ترکیه یا بیروت و کشورهای اروپائی تحصیل کرده بودند.

با شروع سلطنت رضاشاه تمام مکتب خانه ها تعطیل شد و بجای آن ها مدارس کامل و مرتب رایگان دولتی زیادی با تهیه کتاب های درسی و برنامه های آموزشی مطابق سیستم آموزشی اروپا دایر گردید، با تاسیس دانشسرای عالی و هنرستان های فنی و صنعتی و دانشگاه تهران و اعزام تعدادی از دانشجویان ایران به کشورهای خارج و استخدام تعدادی استاد و مربی خارجی، تعداد افراد باسواد و تحصیل کرده و متخصص به سرعت روبه افزایش گذاشت و این دگرگونی و نهضت فرهنگی و آموزشی تنها محدود به شهرها نبود بلکه در اکثر دهات نیز مدارس ابتدائی

دایرگردید و علاوه بر این برای تندرستی جوانان و تشویق آن ها به مشارکت در خدمات تعاونی و اجتماعی سازمان های ورزشی و تربیت بدنی و پیشاهنگی و سازمان جوانان شیروخورشیدسرخ تاسیس شد، به غیر از موسسات آموزشی فوق الذکر برای تربیت کادر نظامی تحصیل کرده، دبیرستان نظام و دانشکده افسری و دانشگاه جنگ هم تاسیس شد.

در رشته های فرهنگی و هنری و صنایع مستظرفه، کارهای دستی، نقاشی، مجسمه سازی، موزیک و تئاتر و غیره مدارس و هنرستان های زیادی احداث شد، برای حفظ آثار باستانی و تاریخی اقدام به جمع آوری آثار عتیقه و ایجاد موزه ها و کتابخانه ها گردید، برای برگزاری کنفرانس ها و جشن ها و نمایش ها سالن های متعددی احداث شد.

گوا اینکه اجرای چنین طرح هائی در ایران بی سابقه و برای اولین بار به مرحله عمل در می آمد، ولی اجرای بعضی از این طرح ها از قبیل ارکستر سنفونیک و فلارمونیک، تئاتر و باله و اپرا و غیره حتی در خیلی از کشورهای پیشرفته اروپا جزء کارهای مهم و مدرن و لوکس محسوب میشد.

تاسیس دانشگاه تهران و تربیت هزاران پزشک و مهندس و حقوقدان و متخصص و استاد و مدیر بی نیاز از تعریف است، ولی ذکر مطلبی در این مورد شاید برای خوانندگان جالب باشد:

دکتر علی اکبر سیاسی که تحصیل کرده اروپا بوده و سال ها سمت استادی و ریاست دانشگاه^۱ به عهده داشته در خاطراتش می نویسد:

«هیئت از افراد تحصیل کرده و مطلع تشکیل شد تا طرح تاسیس دانشگاه را تهیه کنند، من هم جزء این هیئت بودم، بعد از مطالعات زیاد با نظر مهندس مشاور و چند متخصص خارجی طرح مقدماتی که شامل

بنای چند دانشکده بود تهیه و به حضور اعلیحضرت بردیم، اعلیحضرت بادیدن طرح سرش راتکان داد و گفت این چه طرحی است که تهیه کرده اید؟! همه ما از این سئول اعتراض آمیز شاه ناراحت شدیم و فکر کردیم که حتماً یا طرح دارای یک اشکال بزرگ فنی است و یا بیش از اندازه بزرگ و با هزینه زیاد برآورد شده، من به عرض رسانیدم که این طرح قطعی نیست هراشکالی وجود داشته باشد مهندس مشاور بر طرف خواهد کرد، فرمودند اصلاً همه طرح ناقص و دارای اشکال است! شما فکر نکردید که این دانشگاه به در بیست سال دیگر نخواهد خورد؟!، بروید یک طرح کامل بپیش بینی احتیاجات چند سال بعد مملکت با ساختمان های زیاد در زمین وسیع تردد نظر بگیرید، بنابراین طرح کنونی دانشگاه تهیه و در زمین های جلالیه احداث گردید. دکتر سیاسی می نویسد اکثر ماکه تحصیل کرده دانشگاه های بزرگ اروپا بودیم و با پیشرفت اروپا آشنائی داشتیم، واقعات تحت تاثیر عظمت فکرو آینده نگری اعلیحضرت قرار گرفتیم، و باید بگویم دانشگاه تهران در زمان خود از لحاظ بنا و معماری و ساختمان ها و تجهیزات و محوطه سازی از خیلی دانشگاه های معروف اروپا زیاتر و بزرگتر و مجهزتر بود.

دکتر سیاسی درباره اهمیت تاسیس دانشگاه و درایت و شهامت رضاشاه می افزاید:

وقتی دانشکده پزشکی ساخته شد و تالار تشریح آماده گردید، تازه با مشکل اساسی روبرو شدیم، و آن عبارت بود از تهیه جسد برای کالبد شکافی و تشریح، چون نمیدانستیم جسد را از کجا تهیه بکنیم و مهم تر اینکه تشریح جسد در صدد با مخالفت آخوندها روبرو میشد، مراتب به وسیله وزیر فرهنگ به عرض رسید، فرموده بودند که به علل مختلف

عده ای ناشناس فوت می کنند، چون کسی به عنوان بازمانده ویا وابسته متوفی پیدانمیشود اجباراً شهرداری آن هارادفن می کند، به شهرداری بگوئیدمرده های بی صاحب راتحویل دانشکده پزشکی بدهند و روزشروع کارتشریح هم به من اطلاع بدهید تا باحضورمن کارشروع بشود، یعنی بادرایت وشهامت رضاشاه هردومشکل حل شد و احدی ازآخوندها جرئت مخالفت پیدانکردند، البته تنهالین موردنبود، آخوندها حتی مخالف تاسیس دانشکده حقوق هم بودند، چون معتقدبودند که مسائل حقوقی وقضائی باید دراختیارآخوندها باشد!.

دراینجانبمیتوان ازذکر یک مورد اسفناک و دردآور صرف نظر کرد:

دانشگاه تهران درزمین بسیار وسیع باخیابان بندی و گل ودرختکاری وداشتن یک محوطه چمنکاری بزرگ دروسط که ساختمان دانشکده های مختلف اطراف این زمین وسیع وزیبای چمن قرارداشتند احداث شده بود، متأسفانه بعدهادرهمان زمین چمن مسجد بزرگی ساخته شد، این بنا علاوه برآنکه باعث ازبین رفتن فضای سبز وزیبائی محوطه دانشگاه شد، بعد از واقعه ویافاجعه سال ۱۳۵۷ خورشیدی بابرپا کردن نماز جمعه وتظاهرات ضدملی وپخش خطبه نماز جمعه، تبدیل به بزرگترین مرکز تخریب جامعه وشستشوی مغزی جوانان ودانشجویان گردید!!.

یکی ازبزرگترین خدمات فرهنگی رضاشاه تاسیس فرهنگستان ایران وخارج کردن واژه های خارجی مخصوصاً عربی وجایگزین کردن واژه های فارسی به جای آن هابود. این ها نمونه ای ازطرح ها وخدمات فرهنگی شخصی است که مخالفان ویا مغرضان اورایک فرد بی سواد می نامند!.